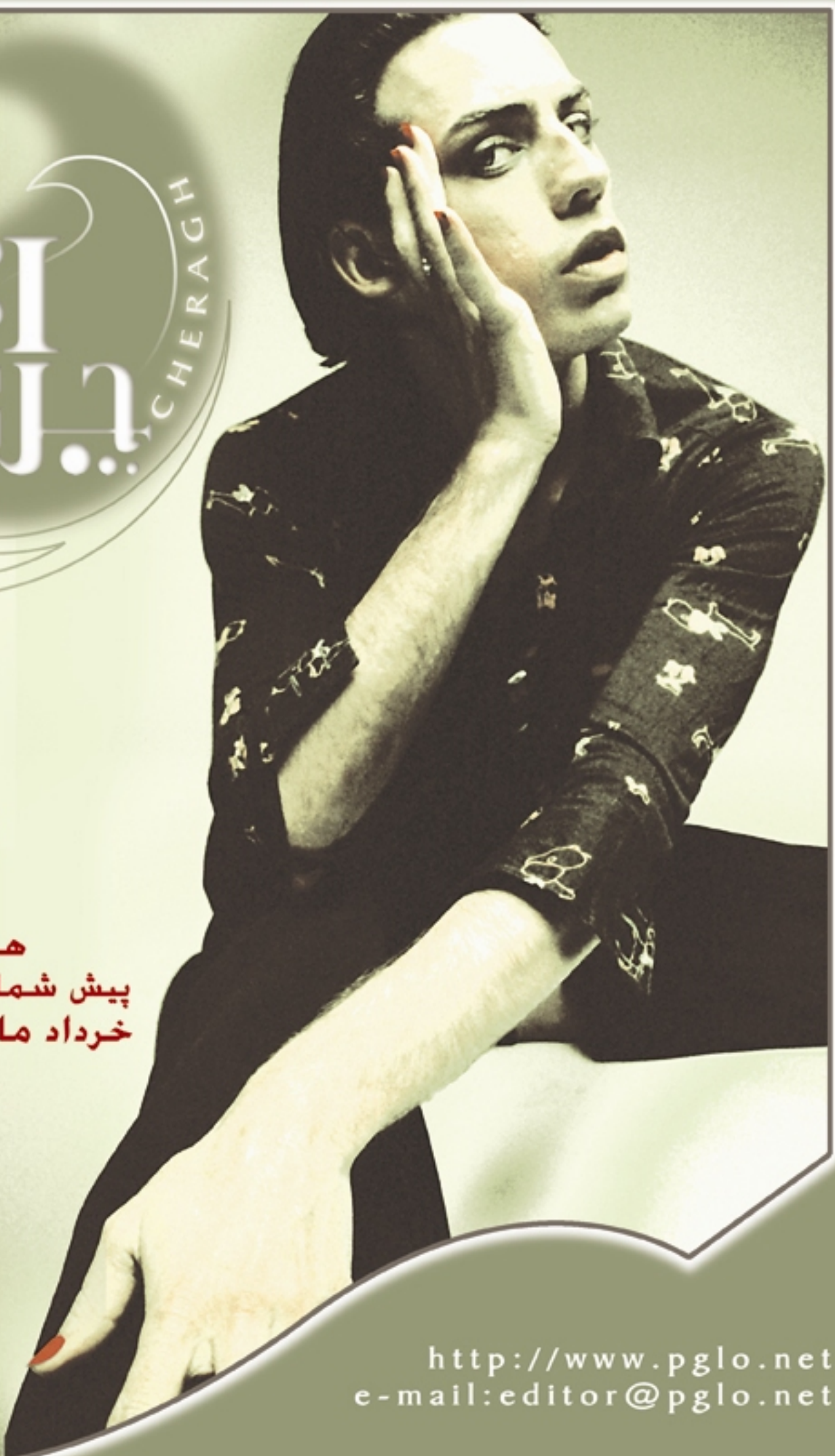




هفدهمین  
پیش شماره ماهانه  
خرداد ماه ۱۳۸۵



<http://www.pglo.net>  
e-mail: editor@pglo.net

## تقدیم به شما

### سخن سردبیر



ماه گذشته، شاهد یکی از زیباترین لحظات در تاریخ جنبش همجنس گرایان ایران بودیم! بیانیه ای که در دفاع از حقوق همجنس گرایان و مبارزه با پدوفیلی و هوموفوبیا توسط فعالان ایرانی حقوق بشر تدوین گردید و از جانب فعالان جنبش همجنس گرایان حمایت شد، ... **صفحه ۲**

### همجنسگرایی در گذر ادبیات فارسی



کتاب شاهد بازی در ادبیات فارسی نوشته دکتر سیروس شمیسا یکی از نادر متن هایی است که به طرز جالبی مساله همجنسگرایی را در گذر ادبیات فارسی بررسی نموده است. این کتاب در سال ۸۱ برای اولین بار در ایران به چاپ رسید اما متأسفانه به سرعت جمع آوری و ممنوع اعلام گردید... **صفحه ۵**

### دگرجنس پوشی، چالشی با یک هنجار؟



کلمه ترانسویستیسم (Transvestism)، ریشه در زبان لاتین دارد و از دو قسمت «ترانس» به معنای تعویض و «وستا» به معنی لباس، تشکیل شده است. در زبان انگلیسی کلمه معادلش "Crossdressing" است و آنهم از دو بخش Cross به معنی جایجایی، و dressing به معنی جامه و لباس، شکل گرفته است. ... **صفحه ۸**

### ساد، زندان آگاهی



این ویژگی برخی از نویسندگانهاست که تاریکی نهفته در روایمان را پیش چشم گذارند و بدینسان دست به پیشگویی تاریخی بزنند. اینها همواره نویسندگانی نیستند که در نظر ما بالاترین ارج و احترام را دارند. آنها ... **صفحه ۱۲**

### "مردی در حاشیه" همراه یک نقد



سال گذشته اتفاقی مهم در عالم ادب فارسی اتفاق افتاد. نشر باران در سوئد مجموعه داستانی بنام «مردی در حاشیه»، به قلم شهرام رحیمیان انتشار داد. این نویسنده تیزبین و توانای ایرانی را پیشتر با رمان «دکتر نون همسرش را بیشتر از مصدق دوست دارد» شناخته بودیم ... **صفحه ۲۹**

### دو شعر از شیما کلباسی



شیما کلباسی شاعر، مترجم و فعال حقوق بشر، مدیر و گرداننده پروژه های "گفتگوی بین ملت‌ها از طریق ترجمه شعر"، "شعر زنان ایران" و از اعضای مدیریت پروژه بین المللی "آوای دیگر" بوده و همچنین سردبیر بخش شعر مجله معروف آمریکایی "میوز آپرنیتیز گیلد" می باشد. وی ... **صفحه ۳۷**

### تازه های خواندنی

همه چیز را بخوانید  
و بدانید

و برایمان نیز بفرستید

... **صفحه ۳۹**

### ویژگی تاتر رضا عبدو (قسمت اول)



رز ماری بوز، خبرنگار نشریه ی "کسموپولیتن" در دیداری که از تمرین نمایشی از رضا عبدو در سال ۹۳ داشته، می نویسد: "... در گوشه ای يك مرد با زنی می جنگد . او را با طناب می بندد و بر روی زمین می کشد . در گوشه ی دیگر مردی با يك نيزه قربانی اش را نشانه می گیرد و ازدستگاه صدا آوازی وحشت زا پخش می شود... **صفحه ۵۰**

### معرفی یک وبلاگ: شبنم فکر

وبلاگ، دفترچه اینترنتی خاطرات روزانه است، که در آن وبلاگ نویس، به بیان احساسات، تجربه ها و دریافتهايش از خود، جهان و «چیزها»، می پردازد. وبلاگ این امکان را برای نویسنده و خواننده، فراهم می آورد، تا در قسمت نظرهای وبلاگ، به دیالوگ و گفتگو با یکدیگر بنشینند و به تبادل احساسات و نظرهایشان بپردازند ... **صفحه ۵۶**

### قدرت و لذت



کتاب «قدرت و لذت»، مجموعه مقالاتی است از آدریان ریچ و اودری لرد، که توسط خانم شادی امین ترجمه و انتشار یافت. این کتاب توسط نشر کتاب آیدا، در مه ۲۰۰۶ و در ۱۶۰ صفحه، به بازار کتاب عرضه گردید... **صفحه ۵۲**



## دریچه

دریچه برگزیده ای است از اشعار و مطالب ارسالی خوانندگان چراغ ... **صفحه ۵۹**

## درباره سازمان ما

قوانین نشریه، بیانیه ها، نامه ها، فعالیت ها و گزارش های انجام شده در ماه گذشته... **صفحه ۶۴**

## فیلم و تاتر: متفاوت از دیگران



پاول کرنر، نوازنده چیره دست ویولن، همجنس گراست و کسی از این راز آگاه نیست. یک شب در کارناوال، با مرد جوانی آشنا می شود، بنام فرانس بولک، که ظاهر مهربانی دارد، پاول، او را با خود به خانه می برد. فرانس بولک اما باج گیر رذلی است، و قصدش اخاذی از پاول کرنر. زمانی که پاول او را می شناسد، دیگر دیر شده و... **صفحه ۶۰**

Where We Promote You.

... جای آگهی شما در چراغ خالی است ...

سازمان همجنسگرایان ایرانی  
Persian Gay & Lesbian Organization  
www.pglo.net



سال دوم

هفدهمین پیش شماره

ژوئن ۲۰۰۶

خرداد - تیر ۸۵

**صاحب امتیاز:**

سازمان همجنسگرایان ایرانی

**مدیر مسول:**

آرشام پارسی

**سردبیر:**

شاهرخ رئیسی

**گروه نویسندگان:**

صبا راوی، بابک امیری،

آرشام پارسی، بیروز مهرآیین،

ترانه فروهر

**ویرایشگر:**

رضا

**صفحه آرا:**

آرشام

**طراح جلد:**

امیر حسین

**آدرس وب سایت:**

[www.pglo.net](http://www.pglo.net)

**آدرس پست الکترونیکی:**

[editor@pglo.net](mailto:editor@pglo.net)

ماه گذشته، شاهد یکی از زیباترین لحظات در تاریخ جنبش همجنس گرایان ایران بودیم! بیانیه ای که در دفاع از حقوق همجنس گرایان و مبارزه با پدوفیلی و

هوموفوبیا توسط فعالان ایرانی حقوق بشر تدوین

گردید و از جانب فعالان جنبش همجنس گرایان

حمایت شد، دربرگیرنده امضاء و نام بیش از ده ها

چهره و شخصیت فرهنگی، ادبی و سیاسی

دگرجنس گرا بود که برخی نامشان برای اولین بار

به عنوان مدافع حقوق همجنس گرایان مطرح

گردید. این خبر در سرفصل اخبار مهم بسیاری از خبرگزاریها و صفحات اینترنتی

درج شد و بسیاری پس از آن، اسمشان به فهرست امضا کنندگان بیانیه افزوده

گردید. ما این حادثه بزرگ را به فال نیک می گیریم و آنرا بسان یکی از نقاط

همراهی جنبش روشنفکری ایران و جنبش برابر خواهی همجنسگرایان قلمداد

می کنیم .

روزگاری نه چندان دور صحبت از همجنس گرایی در میان روشنفکران ایرانی و

حتی فعالان سیاسی جنبشهای چپ ایران نهایت «ابتذال و بی کلاسی» بود. در

حدود یک دهه پیش، یکی از همجنسگرایان ایرانی مقیم آلمان که هوادار یکی از

جنبشهای سیاسی چپ بود، پس از ابراز علنی گرایشش از دفتر حزب اخراج

گردید چرا که «یک قهرمان خلق نمی توانست گی باشد»، امروز اما شاهد آن

هستیم که خبرهای مربوط به همجنسگرایان و جنبششان، در بسیاری از صفحات

و تارنماهای سیاسی و ادبی و روشنفکری درج می شود. «سخن دوران» تغییر

یافته و «صورت بندیهای جدید دانایی» را می طلبد. در هر زمانی قوانین و اصول

دست و پاگیر و سفت و سختی وجود دارند که هر چند در هیچ کجا نوشته نشده

اند، اما همان قوانین نا نوشته هستند که حدود گفتار و نوشتار یک نویسنده را

تعیین می کنند. نویسنده (نشریه) شجاع، دانا و سرکش اما تن به این محدودیتها

نمی سپرد و در طلب آزادی در خور روح و نیاز انسانی، از مرزهای سخن دوران

خوبش می گذرد و چهارچوبه قوانین خشک و دست و پا گیر روزگارش را درهم

می شکند. این آبا همان «ابر انسان و آفریننده» نیچه نیست که لوح ارزشهای زمانه اش را درهم می شکند و لوح ارزشهای جدید را بنا می نهد؟

زمانی که به تاریخ می نگریم از این دست انسانها بسیار می یابیم، از خیام و ناصر خسرو گرفته تا صادق هدایت و فروغ فرخزاد، از ابوالعلا معری تا ایحاب حسن، از مهستی گنجوی تا طاهره قرةالعین... برخی از اینان از قضا منفورترین انسانهای روزگار خودشان بودند، مورد تحقیر و تهمت و افترا قرار گرفتند و جان در این راه نهادند. اما همین ها بوده و هستند که ما را اکنون، در آغاز هزاره سوم میلادی به جایگاهی رسانده اند که می توانیم دست به قلم ببریم از آن چیزهای «زشت و کربه و مبتذل» بنویسیم که هزاران سال است از ترس تیغ جلادان «در پستوی خانه» نهانشان کرده بودیم.





## همجنس گرایی در گذر ادبیات فارسی

### دکتر سیروس شمیسا

کتاب شاهد بازی در ادبیات فارسی نوشته دکتر سیروس شمیسا یکی از نادر متن هایی است که به طرز جالبی مساله همجنسگرایی را در گذر ادبیات فارسی بررسی نموده است. این کتاب در سال ۸۱ برای اولین بار در ایران به چاپ رسید اما متأسفانه به سرعت جمع آوری و ممنوع اعلام گردید. ما سعی می نمایم که در هر شماره قسمتی از این کتاب را منتشر نماییم. (مطالب منتشر شده در پیش شماره های قبل را مطالعه نمایید)

### دفاع صوفیه از یکدیگر

چنانکه ملاحظه شد امثال شمس تبریزی و عراقی از احمد غزالی دفاع کرده و صورت پرستی او را توجیه عرفانی کرده اند. جامی هم در نفحات الانس به دفاع عرفانی پرداخته و می نویسد:

"نزد اهل و تحقیق و توحید این است که کامل آن کسی بود که جمال مطلق حق سبحانه در مظاهر کونی حسی مشاهده کند به بصر هم چنان که مشاهده می کند در مظاهر روحانی به بصیرت. و جمال با کمال حق سبحانه دو اعتبار دارد: یکی اطلاق که آن حقیقت جمال ذاتی است من حیث هی و عارف این جمال مطلق را در فنا فی الله سبحانه مشاهده تواند کرد و یکی دیگر مقید و آن از حکم تنزل حاصل آید در مظاهر حسیه یا روحانیه. پس عارف اگر حسن بیند چنین بیند و جمال را جمال حق داند منزل شده به مراتب کونیه و غیر عارف را که چنین نظر نباشد باید که به خوبان ننگد تا به هاویه حیرت در نماند."



### لواط در شرع

به طوری که از شرح لمعه بر می آید لواط در شیعه مذموم و حد شرعی آن "قتل با شمشیر و احراق با آتش و رجم با سنگ و انداختن از دیوار است" اما در برخی از فرق اسلامی در مواردی جایز است چنان که گفته اند: نزدیکی با غلام ساده رو برای مرد مسافر بی زن جایز است. توضیح اینکه مردان در سفر با غلامانی که همراه داشتند درمی آویختند و ظاهراً این امر بسیار عادی و طبیعی بوده است. اوحدی در جام جم به مردان اندرز می دهد که در رفاه زن بکوشند زیرا خود همه گونه وسایل رفاه دارند:

در سفر خواجه بی غلامی نیست

بی می و نقل و کاس و جامی نیست

پیش خاتون جز آب و نان نبود

و آن چه اصل است در میان نبود

تو که مرد نمی کنی صبری

چه کنی بر زنان چنین جبری؟

خواجه چون بی غلام دم نزند

زن پاکیزه نیز کم نزند

### معنی حدیث امرد

در کتب صوفیه حدیث عجیبی است که به انجا مختلف روایت شده است از جمله روایت ربی لیلہ المعراج علی صورت شاب امرد (خدای خود را در شب معراج به صورت جوان امردی دیدم). ظاهراً مقصود جمال الهی است و حدیث ناظر است به روایت الله جمیل و یجب الجمال و مذهب جمال پرستان که معتقد بودند خدا را باید در جمال خوبرویان جست. عین القضاة همدانی در نامه ها خطاب به یکی از یاران می نویسد:

" اگر کسی از یینزل الله کل لیلہ و روایت ربی فی صورت امره در ضلالت افتاد، مصطفی را از آن چه؟ و اگر کسی این مذاهب فاسده که از این احادیث بازدید آمده است، وا دهد عوام ابله را واداده بود نه خبر مصطفی ... از اینکه روایت ربی الله فی احسن صوره امرد، قومی با دید آمده اند که جمال می پرستند و پندارم که مذهب این قوم به اصفهان شنیده باشی، چه گویی؟! اگر کسی مذهب ایشان وا دهد، روایت ربی فی احسن صوره امرد وا داده بود؟"

### تجسم خدا

اگر بخواهیم به داستان هایی نظیر داستان هایی که گذشته با ایمان عرفانی نگاه کنیم باید چنین توجیهی داشته باشیم که دیدن خوبرویان همان مشاهده جمال الهی است، چنان که در شماره های قبل اشاره شد. به نظر من این عقیده را می توان به این باور کهن اساطیری مربوط کرد که خدایان گاهی به صورت آدمی متجسم شده و به زمین می آیند. مثلاً در اساطیر هندوان ویشنو یکی از خدایان سه گانه است که برای نجات مردم از شر سلطان جابر به صورت کریشنا تجسد یافته و به زمین می آید. کریشنا هشتمین تجسد ویشنو است و به حدی زیبا بود که دختران شبان ها شوهران خود را رها می کردند و شیفته وار با او در نور ماهتاب مشغول رقص می شدند. بدین ترتیب اگر واقعا عراقی هیچ نظر سو به آن پسر کفشگر نداشته است لابد در اعماق ضمیر خود، می پنداشته است که حق را می بیند و لذا حق دارد که می گوید: "ما را منقاد او می باید بود، بر وی حکم نتوانیم کرد!". به صوفیانی که آشکارا اعتقاد داشتند که خدا در تن آدمی حلول می کند، حلولی می گفتند هجویری در مورد "النظر فی الاحداث" می نویسد:

"در جمله نظاره کردن اندر احداث و صحبت با ایشان محظورست و مجوز آن کافر. و هر اثر که اندر این آرنند بظالت و جهالت بود، و من دیدم از جهال گروهی به تهمت آن با اهل این طریقت منکر شدند. و من دیدم که از آن مذهبی

ساختند و مشایخ به جمله مر این را آفت دانسته اند و این اثر از حلولیان مانده است. لعنهم الله اندر میان اولیای خدای و متصوف. "چنانکه قبلا گذشت ابو حلیمان دمشقی هم از حلولیان بود.

### صوفیان متاخر

صوفیان متاخر هم کم و بیش همین سنت را حفظ کردند. برخی از آنان تن به ازدواج هم در نمی دادند و اساسا نسبت به زن نظر منفی داشتند. دولت شاه در تذکره خود در مورد فخرالدین اوحید مستوفی که به حکمت و تصوف معروف بوده است می نویسد:

"خواجه اوحید را جمعی مصاحبان به تاهل دلالت می کردند و در معذرت یکی از ایشان این قطعه می فرماید:

همدمی می گفت با اوحید در اثنای سخن  
کای تو آگاه از رموز چرخ و راز آسمان ...  
مریم طبع گوهر زایت چرا کرده است قطع  
چون مسیحا رشته پیوند از وصل زنان  
مرد را هرگر نگیرد چهره دولت فرو  
تا به نور زن نپیوندد چراغ خانمان  
گفتمش ای یار نیکو خواه می دانم یقین  
کز نکوخواهان نمی شاید به جز نیکی گمان  
حیف باشد غنچه سان بر پای خود بستن گرفت  
چند روزی کاندیرین باغیم چون گل میهمان  
وصل زن هر چند باشد پیش مرد کامجوی  
روح و راحت را کفیل و عیش و عشرت را ضمان  
لیک با او شمع صحبت در نمی گیرد از آن آنک  
من سخن از آسمان می گویم او از ریسمان!"

نسیمی شاعر از پیروان فضل الله استرآبادی را که از همین سخنان صوفیانه از قبیل ماده جمال مطلق در مقید می گفت در سال ۸۳۷ در حلب به جرم شاهدبازی پوست کردند.

(ادامه این مطالب را در شماره های آینده مطالعه نمایید)



## دگرجنس پوشی، چالشی با یک هنجار؟

### شاهرخ رئیسی

کلمه ترانسوستیسم (Transvestism)، ریشه در زبان لاتین دارد و از دو قسمت «ترانس» به معنای تعویض و «وستا» به معنی لباس، تشکیل شده است. در زبان انگلیسی کلمه معادلش "Crossdressing" است و آنهم از دو بخش Cross به معنی جایجایی، و dressing به معنی جامه و لباس، شکل گرفته است. در اغلب فرهنگنامه‌ها در تعریف ترانسوستیت (Transvestit)، چنین آمده است: «فردی که تمایل به پوشیدن لباس جنس مخالف خود دارد، و با این کار به تهییج جنسی می‌رسد.» در زبان فارسی، برای ترانسوستیت، داریوش آشوری، معادل «جامه‌گردانی» را به کار برده، که به اعتقاد من و برخی از دوستان اهل قلم، گویا و رساننده این موضوع و معنی نیست. همچنین کلمه «مبدل پوشی» به کار رفته است، که برای من قدری نامانوس است. من خودم شخصا، با توجه به معنی ترانسوستیسم، که در بالا ذکر کردم، معادل «دگرجنس پوشی» را، پیشنهاد می‌کنم و تا زمانیکه معادل بهتری از طرف استادان، پیشنهاد نشده، همین را به کار می‌برم.

در اینجا می‌بایست بر تفاوت میان سه کلمه «Transvestism»، «Homosexualität» و «Transexualität» تاکید کنم.

«دگرجنس پوشی» را عمدتاً با «دگرجنس‌گونگی» و «همجنس‌گرایی» به خطا یکی می‌پندارند. مهمترین وجه تمایز همجنس‌گرایی با دگرجنس پوشی، در این نکته است که همجنس‌گرایی یک گرایش جنسی است (Sexualorientierung)، اما دگرجنس پوشی، تمایلی است که فرای گرایش جنسی، با هویت جنسی شخص در رابطه است (täSexuelle Identit).

در کتاب DSM IV، که کتاب مرجع روانشناسان بالینی است، در صفحه ۶۳۴، در قسمت اختلالات و بیماریهای جنسی، از «دگرجنس پوشی»، به عنوان اختلال هویتی-جنسی که با گرایش‌های بت پرستانه و فتیشیسم، همراه است، نام آورده شده است. من در این متن کوتاه، هیچ سعی ندارم که با بینش و نگرش کلینیکی و روانشناسانه به دگرجنس پوشی پردازم. زمانی نه چندان دور، (تا سال ۱۹۶۹) همجنس‌گرایی در همین کتاب نامبرده، در فهرست



انحرافات جنسی (sexuelle Perversion)، ذکر شده بود و اکنون دانسته ایم که همین بینش به چه خطاهایی بشر را کشانید.

نکته مهم در بحث امروزی بسیاری از روانشناسان، تفاوت میان دو مفهوم نا بهنجار (anormal) و فرا هنجار است (abnormal). تا زمانی که فرا رفتن از یک نرم و هنجار (کدام نرم و هنجار؟)، برای خود شخص و محیط اطرافش آزاردهنده نباشد، نمی توان از آن به عنوان عارضه، بیماری و یا نابهنجاری نام برد و به همین دلیل، علم امروزی روانشناسی، بسیاری از گرایشات و تمایلات روانی یا جنسی را از فهرست عارضه ها و بیماریهای کتاب DSM حذف کرده و می کند.

بر اساس آمار و تحقیقات به عمل آمده، اکثر دگرجنس پوشان، دگر جنس گرا هستند و اکثر مواردی که تا کنون به ثبت رسیده، متعلق به مردان بوده است.

نکته مهم دیگر، تفاوت میان مردان دگرجنس پوش و مردان دگرجنس گونه مایل به تغییر جنسیتشان هستند، دگرجنس گونه گان (transsexual)، جنسیتشان را نمی پذیرند و می خواهند جنسیتشان و به طبع آن ظاهر و لباسهایشان را نیز تغییر دهند.

دگر جنس پوشان اما، مایلند که تنها گاه گاه و در برخی مواقع، لباس جنس مخالف بر تن کنند و با جنسیت خویش مشکلی ندارند و آنرا در مقام یک مرد، پذیرفته اند.

پوشیدن لباس زنانه در میان مردان، چه عللی می تواند داشته باشد؟ در اینجا سعی می کنم، برخی دلایل را ذکر کنم:

### ارتباط با بعد زنانه درون

اکثر ما مردان در محیط و اجتماعی زندگی می کنیم، که از ما می خواهد «مرد» باشیم و «مردانه» رفتار کنیم. هر یک از ما مردان از زمانی که چشم باز می کنیم، خود را در لابلای رسمها و مناسبات مقتدر نظامی می یابیم که فرم و تصویر خاصی از «مرد بودن»، به ما ارائه می کند. در این نظام، زن بودن و زنانگی، همپایه ضعف و ترس و حقارت قلمداد می شود و شجاعت و غرور و قدرت، به مردی و مردانگی پیوند می خورد و «ساختار دگرجنس گرایی اجباری» نیز، این فرهنگ سرکوبگر و مردسالار را تقویت می کند. هر یک از ما، در طول زندگیمان، بارها این جمله امری را از دهان، والدین، آموزگاران و دوستان شنیده ایم که: «مرد باش».

در تلاش یک مرد، برای «مرد شدن»، و رسیدن به قدرت اجتماعی، لحظاتی هست که حس می کند، در زیر بار این فشار و جبر، در حال له شدن است و گویی آهسته آهسته دارد از گوهر درونی، و نیمه سرکوب شده زنانه اش دورتر و دورتر می شود، تا به «مردی» برسد. در چنین فرهنگ و اجتماعی، پوشیدن لباس جنس مخالف برای یک مرد، می تواند برای لحظاتی در خلوت و تنهاییش، بعد زنانه سرکوب شده در درون او را رها سازد و به برقراری آرامش روحی و حفظ تعادل روانی وی کمک کند. لباس زنانه، که مردان زن پوش عمدتاً در تنهایی و دور چشم مزاحم و بیگانه، بر تن می کنند، می تواند برایشان امکانی فراهم آورد که با بعد زنانه درونشان ارتباط برقرار کنند.

بسیاری از هنرمندان و یا فیلمسازانی چون اینگار برگمان و ترانسوا تروفو، آفرینش هنریشان را مرتبط با حساسیتها و بعد زنانه درونیشان دانسته اند. در اینحالت، پوشیدن لباس زنانه، برای یک مرد می تواند حتی، کارکردی زیبایی

شناسانه بیابد. امکانی که به او فرصت می دهد با نیمه زنانه فراموش شده اش، ارتباط برقرار کند. رُزا فن پرنه‌ایم، فیلمساز همجنس گرای آلمانی، فیلمی در همین باره دارد، بنام « من، همسرخودم »، ( Ich bin meine eigene Frau ) که با نگاهی نو (نه برداشتهای کلینیکی-روانشناسیک) به زندگی دگرجنس پوش معروف، شارلوته فُن مالدرف، نظر افکنده است.

### تقلید از شکل سنتی ارتباط مرد و زن

پوشیدن لباس جنس مخالف در میان مردان همجنس گرا هر چند کمتر از مردان دگر جنس گرا است، اما به این شکل می تواند بروز کند که، یک زوج، زمانی که رابطه عاشقانه و جنسی برقرار می کنند، به این دلیل که فرم دیگری نمی شناسند، به تقلید از فرم سنتی ارتباط زن و مرد، یکی از مردان حالات و رفتارهای زنانه به خود می گیرد ( آگاهانه

یا ناخودآگاهانه)، و دیگری حالات و رفتارهای مردانه. در اینحال آنکه تقلیدگر فرم زنانه شده است، گاهی نیز لباسهای زنانه بر تن می کند و گاه همچون زنان سنتی آرایش و عشوه گری می کند. با این کار یک مرد همجنس گرا، تن به همان نظام و قوانینی می سپرد، که سرکویگر احساس و موجودیت او هستند.

فرم سنتی ارتباط مرد و زن، با کار مرد، در بیرون منزل و خانه داری زن و تربیت کودکان و کنترل مردش، دوام می یابد، و این فرم نمی تواند جوابگوی نیاز و ارتباط دو مرد همجنس گرا باشد.

### ابژه میل بت پرستی

مورد دیگر، در میان مردان فتیشیسم (بت پرست) دیده می شود. هر گاه ابژه میل بت پرستی، در درون یک مرد، معطوف به لباس زنانه شود، می تواند به پوشیدن لباس زنانه بینجامد.

بر پایه جدیدترین تحقیقاتی که درباره دگرجنس پوشان صورت گرفته، ۸۲ درصد دگرجنس گرا، ۱۵ درصد دوجنس گرا و تنها ۳ درصد همجنس گرا هستند. (ترانسوستیسم چیست؟ نوشته پیا یورک.)

این حقیقت که بیش از سه چهارم از دگر جنس پوشان، دگرجنس گرا هستند، شاید برای عامه مردم در کشور ما، قدری غریب جلوه کند، زیرا بسیاری به غلط می پندارند: « این مردان همجنس گرا هستند که ظاهرشان را زنانه می





سازند و دوست دارند لباس زن، بر تن کنند. «، واقعیات آماری اما خلاف این پندار را نشان می دهد. در کشور ما، و اساساً در فرهنگهای مردسار، یا «مرد» وجود دارد و یا «زن»، و در نگاه مردم بالیده در بستر این فرهنگ، چنانچه مردی، کارهای مردان دیگر را نکند (مثلاً همخوابگی با زن) و به همجنسش تمایل داشته باشد، پس در نظر اجتماع و مردم، دیگر «مرد» نیست، و به همین دلیل بیشتر «زن» است و طبیعی تر است که اینچنین مردی بخواهد لباس زنانه هم بر تن کند!

دنیا ما، جهانی است که سرپیچی و فرا رفتن از قوانینش را تاب نمی آورد و آنرا به اشکال گوناگون سرکوب می کند. یک مرد زن پوش، مردی است که پیش از هرچیز، پایگان ارزشی و هنجارهای مالوف ذهن ما را به چالش می کشد، او یک «مورد نا آشناست»، و «مورد نا آشنا»، هراس می آفریند، پس سرکوب و تحقیرش می کنیم. شاید به همین خاطر است که گاه ساده ترین کار، و برخورد با دگرجنس پوشی، برخورد روانشناسیک و کلینیکی با یک مرد زن پوش است و بیمار دانستن او! با بیمار دانستن یک انسان، و «نابهنجار» خواندن رفتارش، کار خودمان را ساده می کنیم و توحش و بربریتان را، پشت چند پاراگراف و تئوری، در چند کتاب و جزوه روانشناسی، پنهان می داریم.

اجتماع، مردان زن پوش را به پنهان کردن زندگی و سرکوب فانتزیهای جنسیشان سوق می دهد. این زندگی دوگانه و پنهان کردن نیاز و تمایلی که به هیچ کس، آسیب و آزاری نمی رساند، به مرور زمان به تنهایی، انزوا، احساس گناه و چند پارگی شخصیتی یک مرد دگرجنس پوش می انجامد. مردان دگرجنس پوش، قربانی جهل و بدویت ما هستند، در جهان مدرن و مردسالاری، که گویی وجودشان را تاب نمی آورد. مردان زن پوش تفری هستند به ریش کوسه فرهنگ و اجتماع مردسالار.

این واقعیت که بیش از ۹۰ درصد (تحقیق آماری) از مردان زن پوش، پنهانی و به دور از چشم اغیار، به زندگی اروتیک و عاطفیشان ادامه می دهند، این حقیقت را نشانمان می دهد، که در دنیای تنگ و محدودی بسر می بریم و هنوز راهی طولانی پیش رو داریم، تا رسیدن به درصد مطلوب، انسانی و مناسبی از رواداری، تسامح و انسان مداری.

### او عالم تصور را برگزید. آیا ساد را باید بسوزانیم؟

#### سیمون دو بووار

#### ۱

این ویژگی برخی از نویسنده‌هاست که تاریکی نهفته در رویاهایمان را پیش چشم گذارند و بدینسان دست به پیشگویی تاریخی بزنند. اینها همواره نویسندگانی نیستند که در نظر ما بالاترین ارج و احترام را دارند. آنها صاحب قریحه‌ای مفرطند، و زندگی آنها را به سبب افراطشان به خاک سپاه می‌نشانند. مسیر آنان از کنار قصر فرزاندگی می‌گذرد، و چشمانشان خیره بر تلی از خاکستر است. آنها فقط چیزی را می‌بینند که بیشتر دیده‌اند، چیزی را که به طرز هولناکی دیده‌اند؛ چنین است در خودمانی\* آنان. لیکن کوریشان اشاره به راه دارد. آنان، به طرز مرموز، در صف پیشتازان ادبیات جان بر کف می‌نهند.

مارکی دو ساد (Marquis de Sade) یکی از این نویسنده‌هاست. او یک بی‌وجدان، یک ولگرد، یک لیبرتن\* بود؛ نیز می‌گفتند که دیوانه است. چه بسا بدتر از اینها هم بوده باشد، لیکن شرح‌حال‌نویس‌هایش را در این باره یقینی نیست. مقامات فرانسوی - در حکومت سلطنتی، جمهوری، ترور، کنسولی، امپراتوری اول، و بازگشت - نزدیک به سی سال او را به غل و زنجیر کشیدند. اینک او به مثابه یک کلیشه در زبان، و به مثابه نیرویی در رفتار سیاسی و اروتیک‌مان، به ما باز می‌گردد؛ به مثابه یک نویسنده و حتی یک اندیشمند. یکنواخت می‌نویسد، و درکل، گنگ می‌اندیشد. نیرنگ ژرف او خوش بر دل می‌نشیند، و سرانجام برگ بطلان او می‌شود. با این همه، ما او را در پس دیوارهای ونسن، باستیل، شارنتون، میان جلد‌های زرد و ارزان پورنوگرافی باز می‌جویم، زیرا چیزی در آن خیال (فانتزی) هیولایی او ما را همچنان به خودمان لو می‌دهد، زیرا دآوری او شبیحی است که تمدن ما را تسخیر می‌کند.

#### ۲

تخیل نویسنده می‌تواند در گهواره شکل بگیرد، ولی بیوگرافی ساد پرده راز خود را نمی‌گشاید. ساد، در ۲ ژوئن ۱۷۴۰، در پاریس زاده می‌شود، و روز بعد، در غیاب پدر و مادر تمهیدی‌اش، در کلیسای سنت سولپیس، به صورت وکالتی غسل تعمید داده می‌شود. اسمی که عملاً به او داده می‌شود دوناسی ین - آلفونس - فرانسوا (Donathien-Alphonse François) است؛ اسمی که برای او مدنظر بوده، لویی - آلفونس - دوناسی ین (Louis-Alphonse-Donathien) است. از همان آغاز، سرنوشتش وارونه می‌شود. تبارکهن او آبرونی‌های\* ظریفتری را یادآور می‌شود؛ لورای پترارک، که در سال ۱۳۲۵ میلادی با پل دو ساد پیوند زناشویی بست، جده اوست. ساد در زندان او را تجسم می‌کند و به شیوه‌ای دلنشین آرامش گور را به او پیشکش می‌کند.

کنت، پدرش، حاکم - ژنرال ایالت‌های برس، بوگی، والرومی، و ژکس، مالک سومان و لاکوست، مالک مشترک مازان، آدمی عیوس، موشکاف، و سلطه‌جو می‌نماید. مادرش آدمی است خارج از گود. این همه نفرت بی‌حد و مرز ساد از زنان ریشه اش در کجاست؟ نفرت از مادری که مهر کافی نداشت بدهد؟ یا حسادت به نقش جنسی‌ای که زنان ایفا می‌کنند؟ داده‌های ایام کودکی ساد ناچیز است و کفاف هیچ پاسخی را نمی‌دهد. ما فقط این را می‌دانیم که خصم بی‌سازش او در سرتاسر عمرش، برحسب شواهد موجود، بیش از آنکه مادرش باشد، مادرزن درنده خوی اوست. ساد را ابتدا عمویش صومعه‌دار بندیکتی (Benedictive) آموزش می‌دهد. و سپس، یسوعیان. او در هنگ‌های گوناگون سلطنتی خدمت می‌کند، جنگ را در نبرد با پروس تجربه می‌کند، و در سال ۱۷۶۳ با درجه سروانی در هنگ سواره نظام بورگوندی، از ارتش مرخص می‌شود. گویا همزمان با دو بانوی جوان نامزد می‌کند، مادموازل رنه - پلاژی‌دومونروی و مادموازل لوردولوری. وانمود می‌کند که دلش از آن دومی است، اما پدرش برای وصلت با اولی اصرار می‌ورزد، که دختر رئیس کل هیئت مالیات غیرمستقیم است. ازدواج با رنه - پلاژی، زنی صبور، بی روح و کمابیش تا به آخر وفادار، در ۱۷ ماه مه ۱۷۶۳ با اجازه سلطنتی انجام می‌گیرد. ازدواج فرصتی برای سرگرمی‌های جنایی ساد فراهم نمی‌کند. چند ماه پس از مراسم عروسی، پادشاه او را به جرم زیاده‌رویهایش به درمانگاه روانی در ونسن می‌اندازد. این بار مجازات سنگین نیست؛ دو هفته نمی‌شود که ساد را آزاد می‌کنند و دستور می‌دهند برود در نورماندی گوشه بگیرد؛ اما هوای سیاهچال در سرتاسر ریه‌های او نشت کرده است؛ ازین پس، وی در کنار محکومان می‌ایستد. ساد چشم باز می‌کند و همچنان می‌بیند که در حال اغوای زنان است، در حالی که بازرس ماره، از پلیس پاریس، سایه به سایه او را دنبال می‌کند. رقاصه‌ای به اسم یوآزن معشوقه او در پاریس است؛ در لاکوست، که ملک پروانسی دلخواه اوست، وی را به عنوان زنش جا می‌زند؛ کتانیاف بیکاری به اسم رزیکر را از راه به در می‌برد و او را با خود به خلوتگاهش در آرکوی می‌کشاند. آنجا با شلاق به جانش می‌افتد، بدنش را اینجا و آنجا خط می‌اندازد، و واکس سفید و قرمز روی زخم‌هایش می‌ریزد. زن را راضی می‌کنند تقاضای خسارتش را پس بگیرد؛ اما ساد را به مدت چند ماه در سومور، پی - آانسین، کنسی یرژی، حبس می‌کنند. یکنواختی، قالب یولادین نیاز او، شکل دادن به ایام او را شروع می‌کند. در سال ۱۷۷۱، به مارکی، در مقام کلنل سواره نظام، ماموریتی اعطا می‌شود؛ او ترجیح می‌دهد خواهرزنش، دوشیزه آن - پروسپردومونتری را اغوا کند، که سرانجام با او در لاکوست به خلوت می‌نشیند. یک سال بعد، رسوایی ماریسی ساد را به زندگی در خفا می‌کشاند، و نهایتاً به زندان، تا وقوع انقلاب فرانسه. مارکی و نوکرش، لاتور، را پنج فاحشه جوان در فاحشه‌خانه‌های ماریسی به سدومی\* دیگرجنسی، رفتارهای انحرافی خارج از قرار، و خوراندن سم با آب نبات رازیانه آغشته به کانتارید متهم می‌کنند. ساد و لاتور را غیباً به طور نمایشی اعدام می‌کنند و مانکن‌های آنها را می‌سوزانند. در شامبری، نه بدل بلکه خودشان را دستگیر می‌کنند؛ آنها به لاکوست می‌گریزند و در آنجا، مارکی، در جلوی چشمان با تقوای زنش، دست این و آن خدمتکارش را می‌گیرد و به زور و ناز به عیش و نوش‌هایش\* می‌برد؛ اما چیزی نمی‌گذرد که لاکوست بیش از حد برایش خطرناک می‌شود؛ پس، شکل و شمایلش را تغییر می‌دهد و با اسم کنت دومازان سرتاسر ایتالیا را به مدت دو سال زیر پا می‌گذارد. با بی‌احتیاطی برمی‌گردد، و در سال ۱۷۷۷، به دست بازرس ماره دستگیر و با امریه شاهی به زندان ونسن منتقل می‌شود. پادشاه به او فرصت می‌دهد که دعوی دیوانگی



کند؛ ساد ترجیح می‌دهد برای جنایتش در ماریسی پای میز محاکمه بایستد. دیوان عالی او را از اتهام خوراندن سم تبرئه؛ و تنها به جرم بی‌اخلاقی جنسی محکوم می‌کند به پرداخت جریمه و منع رفت و آمد به ماریسی به مدت سه سال. اما نسخه امریه شاهی هنوز به اعتبار اولیه خود باقی است؛ او باید به زندان ونسن برگردد. ساد در راه پاریس پا به فرار می‌گذارد؛ به لاکوست باز می‌گردد؛ و سرانجام، در سال ۱۷۷۸، به دام ماره می‌افتد و پرت می‌شود به سلول شماره ۶ در زندان ونسن. فقط یک انقلاب در آزادی را به روی او خواهد گشود.

زندگی پرماجرا، و یقیناً آشفته‌ای، به نظر می‌رسد. فی‌الواقع، ساد، زندگی برآستی جنایتکارانه‌اش را پشت میله‌های زندان، در عالم خیال، در نوع نوینی از ادبیات، آغاز می‌کند. محاکمات عمومی گوناگون عاجزند از اینکه حد شرارت او را ثابت کنند یا حتی برملا سازند. «نویسنده مطلق»، آنسان که بارنی روسیت او را می‌نامد، از قدرت مطلق \_ امریه ای از پادشاه \_ زاده می‌شود. (۱) ساد، که نیاز اروتیکش مستلزم تقسیم دنیا میان ستمگران و قربانیان است، در سلول شماره ۶ آرمانکده‌ای می‌یابد در هر وجیش مخلوقات تخیل او. اما سفسطه‌ای پیچیده لازم است تا هیجانهای اروتیک این محبوس حفظ شود. مارکی تظاهر به خشم می‌کند، و بلاغتش بر اثر متوسل شدنهای او به طبیعت، خرد، و طغیان، آماسیده می‌شود. به همسرش چنین می‌نویسد:

نحوه تفکر من مستقیماً از اندیشه‌های سنجیده ام سرچشمه می‌گیرد؛ و سازگار است با هستی من؛ با شیوه ای که ساخته شده ام. . . این نه نحوه تفکر من، بلکه نحوه تفکر دیگران است که منبع سیاه بختی من بوده است. . . پادشاه اول برود شر و فساد دولت را علاج کند، برود کلاشیه‌های آن را خاتمه بدهد، برود وزرای را دار بزند که سرش شیره می‌مالند یا غارتش می‌کنند، و بعد بیاید شروع کند به سرکوب عقاید و ذوق و سلیقه فرمانبرانش! (۲)

«ستمگر» محبوبش، البته، مادام لاپریزدانت دومونروی، مادر زن اوست. با سماجی دیوانه‌وار، به او می‌نویسد: «زمانی دراز، مادام، من قربانی شما بوده‌ام. اما فکر نکنید که می‌توانید مرا بازیچه خود کنید. بعضی وقتها جالب است که آن یکی باشی، اما خفتبار این است که همیشه این دومی باشی، و من می‌توانم همان قدر از فرو کردن بر خود بیالم که شما از اغفال کردن.» (۳) گاهی، لحن پرغرورش را کنار می‌گذارد. ناله سر می‌دهد، جنجال به پا می‌کند، مجیز می‌گوید، تهدید می‌کند، ملامت می‌کند؛ و درباره آخرین زنش، درباره دسیسه‌های دشمنانش، چیزی از هجو و وقاحت و اهانت نمی‌ماند که نگفته باشد. حسی تیز نسبت به جزئیات دارد. ملافه‌ها یا کتابهایش را مدام می‌شمارد، و باز هم می‌خواهد. در تمرین حسابِ یاس، خطوط، کلمات، حتی هجاهای نامه‌هایی را که دریافت می‌کند می‌شمارد و میان آنها نشانه‌هایی مرموز از مقاصد زندانبانانش را می‌جوید. جایگزینی‌های بی‌پایانِ رمزهای او شبیه جایگزینی‌های جنسی کاراکترهای او هستند، شیوه‌های بیرون کشیدن امکان، و تحقق قدرت مطلقه. با این حال، ساد می‌داند که با راههای غیرعقلانی جانب عقل را همچنان نگه می‌دارد. همزمان که غذایش را می‌خورد، «ستمگران» را هم زیر دندان می‌جود و از آنها انتقام می‌گیرد؛ بتدریج، بزرگ و بزرگتر می‌شود و به یک هیولای شکم‌گنده تبدیل می‌شود. لیکن، انتقام مخوف او همانا ادبیات است. بخش عمده‌ای از آنچه وی می‌نویسد گم یا نابود شده است. در ونسن، سال ۱۷۸۲، «گفتگو بین یک کشیش و مرد مختصر» را در هشت روز تمام می‌کند. در سال ۱۷۸۴ که به باستیل منتقل می‌شود، جبران کینه توزانه زمان را ادامه می‌دهد. «۱۲۰ روز سدوم» را در مدت سی و هفت روز به سال ۱۷۸۵

می‌نویسد؛ «بدبختیهای تقوا» را سال ۱۷۸۷ پانزده روزه می‌نویسد؛ و «اوژنی دو فرانوال» را در مدت هشت روز در سال ۱۷۸۸. تا اینکه در سال ۱۷۹۰، می‌تواند از پانزده جلد رفعی از آثارش سخن بگوید، که از این تعداد تقریباً یک چهارم به دست ما رسیده است.

در سال ۱۷۸۹ مارکی دو ساد دوباره به شارتون منتقل می‌شود، و سال بعد، سرانجام آزادی‌اش را به دست می‌آورد. فرانسه جمهوری شده است؛ و شهروند ساد، بدون یک پول سیاه در جیب، به دنیای نوین قدم می‌گذارد؛ در حالی که نور خورشید چشمان آبی رنگ‌پریده‌اش را آزار می‌دهد. همسرش، که در تمام مدت حبس او بر سر پیمان‌ش بوده است، در صومعه سنت\_اُره پناه می‌گزیند. اما ساد وصلت دیرپای دیگری را با مادام کواسنه شکل می‌دهد، که اسم خانوادگی خودش ماری\_کنستانس ریل است. در سال ۱۷۹۱ «ژوستین» را با اسم مستعار چاپ می‌کند، و از موفقیت علنی نمایشنامه‌اش «کنت اکستی\_اِرِن» که همان سال در تئاتر مولیر اجرا می‌شود، لذتی وافر می‌برد. منشی، و سپس رئیس سیکسیون دِ پیک، می‌شود، به عنوان آدمی شدیداً مبارز، سازمان‌دهنده، ناشر جزوه‌های سیاسی، و تقریباً در تمام موارد، عفو‌کننده زندانیانی که به حضور او می‌آورند. سیمون دو بواری می‌نویسد، «او از قضاوت، محکوم کردن، و از دور شاهد مرگ گمنامان بودن، پرهیز کرد. حکومت ترور، که با وجدانی منزه به اجرا درمی‌آمد، رادیکالترین نفی دنیای اهریمنی ساد را به وجود آورد.» (۴) البته، وی بار دیگر به زندان می‌افتد، و فقط معجزه می‌شود که سرش زیر گیوتین نمی‌رود. وقتی حکومت ترور عمرش به آخر می‌رسد، ساد به عالم ولگردی خویش باز می‌گردد. علیرغم آنکه هر دو اثر «فلسفه در اتاق خواب» و «آلین و والکور» در سال ۱۷۹۵ به چاپ می‌رسند، وی نان شبش را نمی‌تواند تامین کند. مادام کواسنه ی وفادار به زحمت می‌تواند از او پشتیبانی کند. در سال ۱۸۰۱ مظنون می‌شوند که وی مؤلف «ژوستین و ژولیت» است، نسخه‌هایی از این دو اثر را هم که در اختیارش بوده است، همراه با کنده‌کارها و پرده‌های نقاشی وقیح آویزان از در و دیوار خانه‌اش کشف می‌کنند، و وقتی او را به زندان می‌برند، این حبس کمابیش نوعی راحتی جان برای او محسوب می‌شود.

ساد باقی ایام عمرش را ابتدا در سنت\_پلاژی، و سپس در تیمارستان شارتون، سپری می‌کند. مادام کواسنه، با این عنوان که دختر اوست، به او می‌پیوندد. ساد نمایشنامه می‌نویسد و اجرای آنها را خودش کارگردانی می‌کند، و برای بازیگر از همبندی هایش در شارتون استفاده می‌کند. مسیوکولمیه، مدیر تیمارستان، ساد را تحت حمایت خودش قرار می‌دهد و با او به مهربانی رفتار می‌کند، هر چند که رئیس پلیس دوبووا هشدار می‌دهد که ساد «آدمی است اصلاح ناپذیر»، دچار نوعی حالت «دیوانگی شهوتیار مدام»، و «شخصیتی مخالف با هرگونه محدودیت» است. (۵) وزیر امورداخله، وزیر امنیه، و خود ناپلئون در شورای خاصان دور هم می‌نشینند و به توافق می‌رسند که ساد خطر بی‌حدوحسابی را دامن می‌زند، و برای همیشه بایستی از هم‌نوعانش جدا شود. در ۲ دسامبر ۱۸۱۴، دوناسین آلفونس \_ فرانسوا دو ساد از انسداد ریوی جان می‌دهد، و طی مراسمی مذهبی در آرامگاه سنت \_ موریس دفن می‌شود.

او آرزویی دیگر داشت. در «خواست و وصیت آخر»ش، می‌خواهد که بی هیچ مراسمی درگودالی، در ملکش در مَلِمِزون، دفن شود. «گودال که پوشانده شد، روی آن باید بذر بلوط پاشیده شود، تا این تکه زمین دوباره سبز شود، و

وقتی بار دیگر بیشه‌های انبوه بر آن رشد کرد، نشانه‌های قبر من از روی زمین محو خواهد شد، همچنانکه سخت امیدوارم یاد من از اذهان تمامی انسانها پاک بشود. . .» (۶) گویی ساد سرانجام درمی‌یابد که رهایی راستین او در نابودی کامل تصورش از جاودانگی است. مرگ\_خواست (death wish) در این انسان، نقطه کمال اروتیسم مخوف اوست.

## ۲

زندگی و عقاید ساد جا به جا نشانی از نیرنگ و تناقض دارد. عقاید او از زایایی برخوردار نیستند، اما حقیقت محدود افراط و خلاصی را به همراه دارند. آنها اسطوره دوگانه‌ای از آگاهی را پدید می‌آورند. ما خطوط اصلی این اسطوره را در گذار از آثار ظاهری (اگزوتریک) به آثار باطنی (ازوتریک) او، از نوشته‌های علنی به نوشته‌های زیرزمینی او، درمی‌یابیم. گرایش کلی، صرفنظر از ترتیب زمانی، به سمت وحشت کامل است.

موضع عمومی ساد موضع یک رمان‌نویس است. در یک مقاله بسیار تیزهوشانه با عنوان «نظری درباره رمانها» (۱۸۰۰)، وی طرحی از تاریخ این نوع ادبی را ارائه می‌دهد، و با ستایش بسیار ویژه‌ای، از رمانهای «مردانه» ریچاردسون و فیلدینگ یاد می‌کند، و ارج و مقامی را که برای ادبیات داستانی گوتیک\* قائل است ابراز می‌دارد، بخصوص برای اثر راهب (The Monk) نوشته ایم. جی. لوئیس (M. G. Lewis)، آن میوه سیاه تاریخ اروپا. وی همچنین تئوری داستان نویسی‌اش را به ما ارائه می‌دهد. این تئوری در پس نقابی احترام‌آمیز \_ ساد بشدت انکار می‌کند که مولف ژوستین بوده است \_ تئوری شنیع و تکان‌دهنده او را از زندگی پیش می‌کشد. ساد چنین بحث می‌کند که انسان همواره در معرض دو ضعف بوده است، دعا و عشق؛ اینها ضعفهایی هستند که رمان‌نویس باید مورد استفاده قرار بدهد. (۷) اولی امیدی آمیخته به وحشت به آدم القا می‌کند؛ دومی نرمی و ملاپمت؛ و هر دو با هم ترکیب می‌شوند تا علاقه و توجه را در ادبیات داستانی جلب و حفظ کنند. با این حال، وحشت و نرمی، زمانی که تقوا (virtue) در مخاطره‌ای لاینقطع قرار می‌گیرد، نهایت توجه را پدید می‌آورند؛ اگر ریچاردسون «جاودان» اثرش کلاریسا (Clarissa) را با تغییر مرام لاولیس، و ازدواجی خوش میان اغواگر و اغواشونده، پایان می‌داد، هیچ خواننده‌ای «اشکی گوارا» فرو نمی‌ریخت. «از این رو، این طبیعت است، طبیعت تجسم یافته در دل آدمی، که رمان‌نویس باید با تمام وجودش آن را دریابد، نه تقوا.» (۸) ساد در جبهه رمان‌نویس سخن می‌گوید و وانمود می‌کند که موضوعات و مسائل ادبیات داستانی را مورد کندوکاو قرار می‌دهد. وی خواهان آن است که ابهام کامل طبیعت آدمی مورد اذعان واقع شود؛ او بلاغت آموزشی و احساساتی حاکم بر رمان را رد می‌کند. اما اگر حرف ساد را جدی بگیریم، اهانتی به هوش او روا می‌داریم. مشغله خاطر او نه هنر نه طبیعت، بلکه آزادی است سرشار از رویا. او این آزادی را در شر می‌یابد. طرح تک اسطوره او ایجاب می‌کند که شرارت، تا لحظه گره‌گشایی پارودیک\*، در مقام برتر خود باقی بماند. ساد در «پیشگفتار» چاپ اول قصه‌ها و حکایات منظوم که حدوداً در سال ۱۷۸۷ نوشته شده است، نظرش را چنین اعلام می‌کند:

اساس تقریباً تمام قصه‌ها و تقریباً تمام رمانها زنی است جوان، و مردی که با او قرابتی دارد و دلش در گرو عشق اوست، و رقیبی هست منفور آن زن که او را از رسیدن به عاشقش باز می‌دارد. اگر این رقیب چیره شود، قهرمان زن



داستان، آنطور که می‌گویند، بی‌نهایت بدبخت است. . . از این رو، همین ما را بر آن داشته است که، علاوه بر سن و زشتی، یک جزء دیگر به این رقیبی که سد راه عشقهای قهرمان زن می‌شود اضافه کنیم. ما به او ته رنگی از شر یا لیبرتینیسم داده‌ایم تا دخترهایی را که می‌خواهد اغوا کند، هشدار می‌دهد. . .



ساد با نیرنگی مفرح ذات چنین نتیجه می‌گیرد: « . . این امکان پیش آمد که گوشه کوچکی از حجاب را برداریم و به آدمی بگوییم: این است چیزی که شده‌ای، بگرد راهی پیدا کن خودت را اصلاح کنی چون با این وضعی که داری حال آدم را به هم می‌زنی.» (۹)

این دستورالعمل، در کتاب قصه‌ها و حکایات منظوم دقیقاً به کار رفته است، و نیز با تغییراتی مختصر، در کتاب جنایتهای عشق که ساد ابتدا قصد داشت آن را با قصه‌ها یک جا بیاورد. جنایتهای عشق همواره مثلثی را ترسیم می‌کنند. ژولیت دوکاستیلنو عاشق رونای شیردل است، اما در چنبره قدرت دوک دوگیز اسیر؛ دوک دو سیلکور

بایستی میان دولسه باتقوا و مادام دو یلمور خیانت پیشه یکی را انتخاب کند؛ هانریت استرالسون با لرد گرانول شهوت ران که نامزد او ویلیامز را خانه خراب می‌کند، سرسختانه می‌جنگد. جنایتهای عشق در اوجشان به زنا هم می‌رسند. به عنوان مثال، در اوژنی دو فرانوال، پدر با شکیبایی و راه و روشی منظم دخترش را معشوقه خودش بار می‌آورد، و هر دوی آنها از شکنجه دادن مادر حظ وافر می‌برند. در همه جا، ساد بر انرژی شر متمرکز می‌شود. چیزی که تغییر می‌دهد، زمینه است: یک زمانی جنگهای هوگنوی فرانسه است، زمانی دیگر انگلستان قرن هیجدهم (فیلدینگ در یکی از قصه‌ها در نقش یک قاضی درستکار ظاهر می‌شود)، و زمانی هم اسپانیا به هنگام یکی از یورشهای مورها. ولی آشکار است که ساد علاقه اندکی به مکان، زمان، یا شخص، و واقعیت ملموس چیزهای مربوط به شخصیت آدمی دارد. اسطوره او از نبرد میان شر و خیر، همواره شکل بازی‌ای از جایگزینیهای جنسی را به خود می‌گیرد. قواعد ضروری این بازی اخلاق خاص آن را تعیین می‌کنند.

گفتگو میان کشیش و مرد مختصر، نوشته شده به سال ۱۷۸۲، این «اخلاق» را روشنتر بیان می‌کند. خدا، به اعتقاد ساد، یک فرضیه زائد است؛ و ناجی مسیحیت «وقیحترین حقه‌باز و کارکشته‌ترین تمامی شیادهاست.» (۱۰) ساد با زبانی چرب و نرم به نسبی‌گرایی مذهبی و فرهنگی متوسل می‌شود تا استدلالهای مرد مختصرش را پشتیبانی کند. فقط یک چیز ثابت است و آن طبیعت است، و طبیعت نسبت به آن چیزی که انسان شر یا خیر می‌نامد، بی‌اعتناست. آنچه هست فقط فرایندی است از مرگ و نوزایی، که در آن هرگز چیزی از بین نمی‌رود؛ انسانها بخشی از طبیعتند و تابع ضرورت غریزی؛ آنها از هیچ نوع آزادی انتخاب برخوردار نیستند. «ما آلت دست نیرویی مقاومت‌ناپذیریم، و حتی یک لحظه هم در توان ما نیست که کاری بکنیم، مگر آنکه بهترین بهره را از سرنوشتمان ببریم و در آن باریکه راهی که از قبل برایمان ترسیم شده است، ثابت و استوار پیش برویم.» (۱۱) مرد مختصر، کشیش را سرانجام متقاعد می‌کند؛ و،

ناگفته پیداست که هر دو با هم وارد عیش و نوش با شش زنی می‌شوند که از قبل برای موقع تشییع جنازه در دسترس نگه داشته شده‌اند.

برهان شخصی (نویسنده) در نهان است. ساد خدا را به نام طبیعت مورد حمله قرار می‌دهد. فکر الوهیت مسیحی بیزارش را برمی‌انگیزد، زیرا بر پرهیزگاری و سنت مبتنی است، و اغلب در جهت منافع آدمهای فاسد مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما علت واقعی طغیان او بر ضد خدا دارای دو جنبه است: وی به رهایی اروتیک در مرزشکنی ستیزنده با اقتدار نیاز دارد \_ در فداست‌شکنی، در بی‌حرمتی به مقدسات \_ و از هر قدرتی که ممکن است توان مطلق خود (Self) را تعدیل کند، متنفر است. این موتیفهای دوتایی، که در کتاب گفتگو هنوز حالت تلویحی دارند، در سراسر قصه‌های او که درباره وحشت جنسی است، پخش می‌شوند. در مورد طبیعت باید گفت که خودش بزرگترین خیال (فانتزی) ساد است، و وجودش فقط برای این است که به آرزوهای ساد جسمیت ببخشد. چون خیال به همه تضادها میدان می‌دهد، وی می‌تواند ادعا کند که جنایت، هم ضرورتی از طبیعت است، و هم تنها آزادی که در طبیعت وجود دارد.

جنایت، در هر حال، صرفاً یک جنبه از لیبرتی‌ناژ است، سیاستی برای آزادی بشری. این درسی است که فلسفه در اتاق خواب (۱۷۹۵) به ما می‌دهد. این کتاب بیانیه‌ای است که طنین صدای آن به همان بلندی صدای مارکس است: «شهوترانان تمامی اعصار و جنسیتها، فقط به شماست که این اثر را تقدیم می‌کنم. . . . فقط از رهگذر فدا کردن همه چیزها به خاطر لذتهای حسی است که . . . این موجود مفلوکی که اسمش را انسان گذاشته‌اند، شاید بتواند شاخه گلی از این باریکه راه پر سنگ و خار زندگی بچیند.» (۱۲) این اثر همچنین میانی لیبرتی‌ناژی است که، با نظمی آهنین، از رهگذر عیش در عمل و انحرافات دقیقاً محاسبه شده، هموار شده است. مانند همه آثار ساد، این کتاب پر از تکرار است. بعضی جاها هم به طرز گروتسکی\* خنده‌دار است، رمان پارودیک آداب که سرسختانه خواهان حرف‌شنویهای اتاق پذیرایی، کلاس درس، و اتاق خواب است.

حکم دلمانسه (Dolman) در سرتاسر هفت دیالوگ را نمی‌شود براحتی نادیده گرفت: پایان لیبرتی‌ناژ لذت است. برای نیل به چنین مقصودی، شماری پیشداوری را باید به باد فراموشی سپرد: خدا، تقوا، و اعتدال. (ساد یکی از نخستین نویسنده‌هایی است که، هم در زندگی هم در داستان، ناسازی بین غریزه و جامعه را به نمایش می‌گذارد.) در لیبرتی‌ناژ هیچ‌گونه مهار، و هیچ‌گونه محدودیتی در کار نیست؛ تنها راهنما امیال آدمی است. هر چیزی مجاز است: «در خصوص مکان، زمان، همبستر، استئنا بهیچوجه؛ در هر زمانی، در هر مکانی، هر کسی باید جوابگوی لذتهای شما باشد. . . .» (۱۳) منطق این نظر زمانی روشن می‌شود که متوجه می‌شویم برای ساد خودهای دیگر اصلاً وجود ندارد؛ دنیا فقط از منابع درد یا لذت آکنده است. از این رو دلمانسه همساز است وقتی درباره انسان می‌گوید: «بی‌تردید، او قربانی است زمانی که در برابر ضربات بخت شوم تسلیم می‌شود؛ اما جنایتکار، هرگز.» (۱۴) زیرا جنایت این امر را از پیش مسلم فرض می‌کند که دیگران وجود دارند. از آنجا که همه ما تنها هستیم و هر کدام از ما در دنیا برای خودش است، شقاوت نسبت به دیگران، از دیدگاه خود آدم، امری است کاملاً علی‌السویه \_ مگر آنکه منبعی بشود برای ارگاسم. دلمانسه سادیسم را تعریف می‌کند وقتی می‌گوید:

... وقتی حس درد در دیگران پدید می‌آید، لرزشهایی که به جان ما می‌افتد. . . حالات حیوانی را شدیدتر به کار خواهد انداخت و این حالات، با رفتن به سمت نواحی زیرین از رهگذر حرکتی معکوس که ذاتی آنهاست، اندامهای مربوط به شهوات را در یک آن خواهد گیراند و برای لذت آماده‌شان خواهد کرد. (۱۵)

اما دلمانسه تاکید می‌ورزد که فواید شقاوت در ارگاسم تمام نمی‌شود؛ شقاوت همچنین عبارت است از «انرژی‌ای در انسان که تمدن هنوز آن را کاملاً تباه نکرده‌است؛ بنابراین شقاوت نیک است نه شر (تاکید از نویسنده مقاله است).» (۱۶) ساد اصطلاحاتی را که با خشم تمام در نابودی‌شان کوشیده است، از نو زنده می‌کند. اما این مانع نمی‌شود که قهرمان مؤنث کتاب او درسش را آنقدر خوب فرانگیرد. اوژنی، زمانی که مادرش از راه می‌رسد تا از بطن این عیش و نوش نجاتش دهد، کمک می‌کند که او را به طرزی شرارت‌بار شکنجه دهند، و در یک اجرای مجدد خیال‌آودپیی، نقش جنسی مرد را به عهده می‌گیرد، یعنی پدر خود اوژنی: «بیا، مامان جون خوشگل من، بیا، حالا من می‌شوم شوهر تو.» (۱۷)

ساد، در میان دیالوگ پنجمش، فراخوان انقلابی معروفش را جا می‌دهد، «تلاشی دیگر، فرانسویان، اگر شما را اندیشه جمهوریخواه شدن در سر است.» وی، پس از آنکه در مقام یک لیبرتن سخن می‌گوید، اکنون بر آن می‌شود که در مقام لیبرترین\* سخن بگوید؛ ساد چنین می‌نماید که این دو، جنبه‌های به هم پیوسته انسان آزاد هستند. سفسطه‌گری او در مقام اخلاق‌شناس، جامعه‌شناس، و قانونگذار به اوجهای جدیدی می‌رسد. نتیجه‌گیری او را می‌توان از پیش تصور کرد: «با تاکید. . . بر خنثی بودن و علی‌السویه بودن اعمال بی‌شماری که نیاکان ما، به دلیل شیفتگی‌شان نسبت به مذهبی دروغین، آنها را جنایت قلمداد می‌کردند، من زحمتان را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهم. بیایید قوانین اندکی خلق کنیم، اما قوانینی که خوب باشند. . .» (۱۸) لیبرترین فراخوان آبرومندان‌ای می‌دهد که انگیزه لیبرتن را پنهان می‌سازد؛ این دومی سعی در توجیه منطقی خلق‌و‌خوی سادی دارد و باز هم انگیزه‌ای را پنهان می‌کند که ساد خودش متوجه آن نمی‌شود.

این انگیزه مانوی است. خیر و شر در ستیزی ابدی قفل شده‌اند، اما طالع پیروزی به نام شر است. ساد وانمود می‌کند طبیعت‌گرایی است که فراسوی نیک و بد زندگی می‌کند. لیکن استفاده مدام او از اصطلاحاتی مانند «خوارکردن»، «فاسدکردن»، «عیاش‌کردن»، و «منحرف‌کردن» نشان می‌دهد که دنیای او همه چیز است مگر اخلاقاً خنثی. دنیایی است که در آن مرزگذاری واقعی است و قداست شکنی پراج. دلمانسه بانگ برمی‌آورد: «آه، توای شیطان! توای یگانه خدای روح من، باز و باز الهام کن به من چیزی فراتر و بیشتر، و این قلب سوزان مرا تو با انحرافات بیشتر آشنا کن، وانگاه بین که من خوبستن را چه سان در تمامی آنها غرق می‌سازم.» (۱۹) دیگر چه جای شگفتی که او، همچون تمامی شروران ساد، صور مذهبی را مدام در کارکردهای جنسی به کار می‌برد. وانگهی، دنیای ساد دنیایی است که در آن طبیعت باید همواره سترون بماند. آمیزش جنسی رونق می‌یابد، زاد و ولد هرگز. او از رحم متنفر است، و بدین سبب، کون \_ دوستی (سدومی)، کون \_ دوستی همجنسی و دیگرجنسی، مسیر تمایل را تعیین می‌کند؛ او طریق پروردگار را نه، بلکه راه اهریمن را پیش می‌نهد. دلمانسه هرچند با ارج بسیار از این سخن می‌گوید که حجاب کشیده بر

اسرار طبیعت را به یک سو نهیم، اما در مقام یک لیبرتن فقط می‌تواند آن را مورد تعرض قرار دهد، او فقط می‌تواند اراده اش، خیالپردازی‌اش، را بر حیات تحمیل کند. بدین ترتیب، نشان داده می‌شود که لیبرتن، در اساس، بی‌حرمت‌کننده اسرار است. و نهایتاً، دنیای ساد زندان آگاهی است. قدرت شر و خیر، نیروی حیاتی طبیعت، در محبس خود ناپدید می‌شوند. در لحظه ارگاسم، خودِ سادی (Sadian Self) نومیدانه راهی می‌جوید تا چیزی جز خودش بشود. اما نمی‌تواند؛ و سرانجام دنیا را با خودش حبس می‌کند. این خود، که مستبدی است در محبسش، نمی‌تواند لذت را در کسی دیگر تاب آورد. و درد بر می‌انگیزد تا دیگران را با هستی منحصرش همانند سازد. ساد می‌نویسد: «یکی از این بنی بشر نمی‌توانید پیدا کنید که وقتی شق کرده است، نخواهد نقش مستبد را ایفا کند . . . بر اثر رانه (impulse) غرور . . . وی خواهد خواست تنها کسی در دنیا باشد که می‌تواند چیزی را که احساس می‌کند، تجربه کند. . . .» (۲۰) جمهوری پهناور غرایز فریادی و دموکراسی عملی "practical"? عیش‌ونوش دیونوسوسی\* هر دو با این خواسته واژگون می‌شوند. مارکی دو ساد در اتاق خواب تصویری از اریستوکرات نیست: او یک خود\_اینک\_باور\* است. ژوستین: یا پاداش رفتار نیک تنبیه است (۱۷۹۱)، محبوبترین آثار ساد، پارودی ادبیات داستانی احساساتی، گوتیک، و پیکارسک است. (این کتاب در همان آغاز با استقبال روبرو شد، به شش چاپ رسید، و در سال ۱۸۰۱ منجر به بازداشت هم مؤلف و هم ناشر آن شد.) ژوستین، خیالپردازیهای ساد را یک گام دیگر به سمت حرمت‌شکنی پیش می‌برد بدون آنکه محتوای آنها را تغییری دهد؛ فقط شکل کتاب را با افزودن به وحشتها متفاوت می‌کند. تقدیمنامه به ماری\_کنستانس کواسنه، دعوی نوآوری رمان را بدینسان مطرح می‌کند:

شر در سرتاسر اثر پیروز نشان داده می‌شود و خیر قربانی ایثارهایش، موجود بدبخت و مفلوکی تصویر می‌شود که از فلاکتی به فلاکت دیگر سرگردان پیش می‌رود؛ بازیچه شرارت؛ آماج عیاشی؛ در معرض هیولایی‌ترین، ددمنشانه‌ترین هوسها و امیال . . . کوتاه سخن اینکه، روشنترین صحنه‌ها، پرانرژی‌ترین حرکت‌های قلم، با این هدف به کارگرفته می‌شود که از همه اینها متعالی‌ترین حکایتی\* که جهت اعتلای معنوی آدمی به قلم آمده است، فراهم آید؛ آری، چنین بود . . . تلاش برای رسیدن به مقصد خویش از راهی که تا به کنون بیشمار رهنوردی به خود ندیده است. (۲۱) التهاب روحی خیزانِ ساد را زمانی که شاهد بدبختیهای قهرمان زن رویاهایش است، می‌توان احساس کرد. همچنین می‌توان شعف خام او از فریب را، در نشان دادن «درخششهای خائنه جنایت» به عنوان هشدار به خواننده‌هایش، احساس کرد. با آن قبلی، ساد موفق می‌شود ذائقه سادیستی‌اش را سیراب سازد؛ با دومی، نیازش به مجرمیت را ارضا می‌کند. از این رو، ژوستین خشنودی مضاعفی نصیب مؤلفش می‌سازد: ابتدا یک خیال اروتیک را جامه عمل می‌پوشاند و سپس آن را به انسان اعمال می‌کند.

روایت، به شیوه اول شخص است. دختری در غل‌وزنجیر، به نام تیرز (در واقع همان ژوستین)، متهم به قتل، سرقت، و ایجاد حریق، همراه با نگهبانانش در مسافرخانه‌ای بین راه توقف می‌کند. کننس دو لورسانز، (در واقع همان خواهر او، ژولیت)، که همراه با شخصیتی برجسته در این مسافرخانه توقف کرده است، بسیار مصر است که ماجرای این زندانی را بداند. ژولیت از مدتها پیش به این کشف رسیده بود که «فرزانگی راستین بسا بیشتر عبارت است از دوچندان کردن مجموع لذت‌هایمان تا اینکه افزودن بر دردهایمان.» (۲۲) اما ژوستین زیرطالع دیگری زاده شده است. او آه کشان

می‌گوید: «از پیش بر لوح تقدیر نوشته بودند که هر راستی‌ای از من سر بزند، پاسخش بدبختی و فلاکت باشد.» (۲۳) ساد این آبرونی را به عنوان اصل آهنین پیکارسکی\* انحرافی‌اش (perverse) مورد استفاده قرار می‌دهد. هر آنچه ژوستین انجام می‌دهد، هرگز آنقدر خوب نیست که از تنبیه خوف‌انگیز گریز تواند، و هیچ تنبیهی آنقدر خوف‌انگیز نیست که خوبی او را خراب کند. و این، دنیایی است که تا ابد ثابت است.

حملاتی که به ژوستین می‌شود، به شیوه‌ای متناوب، جنسی و فکری است؛ حملات فکری برای توضیح و توجیه حملات جنسی در نظر گرفته شده‌اند. ساد در ستمگران مطلقش، که بر آن می‌شوند تا نظراتشان را با طول و تفصیل برای قربانیان حقیر خود شرح دهند، هیچ تناقضی نمی‌بیند. درباره خدا، طبیعت، جامعه، سکس، و جنایت چیزی نمی‌ماند که گفته نشود. جا به جا، مؤلف فکر جدید یا گریبی را مطرح می‌کند. کُر دو فر (Coeur-de-fer = قلب\_آهنین)، سردسته راهزنان، در رد سرسختانه نظریه قرارداد اجتماعی روسو، چنین استدلال می‌کند که این نظریه فقط به سود طبقه متوسط تمام می‌شود؛ قدرتمند و محروم با این خطر مواجه می‌شوند که در عمل به این قرارداد ضررکنند. از این رو، کر دو فر، مبارزه دائم، آناشسی کامل و بنیادی، را انتخاب می‌کند. شرور دیگری به نام برساک نظرش را چنین اعلام می‌کند: «خصیصه اساسی طبیعت و زیباترین خصیصه آن حرکت است، که همواره به آن هیجان می‌دهد، ولی این حرکت چیزی نیست مگر پیامد دائمی جنایتها . . . .» (۲۴) کلمان، راهب مدفوع‌خوار (coprophagous)، در توضیح عادتش به تصور خود متوسل می‌شود:

فوق‌العاده است که چیزهای گندیده، مسمم‌کننده، و کثیف می‌توانند حسهای ما را به تحریکی وادارند که برای خلسه کامل این حسها ضروری است . . . . بدن، تیز، که اشیا هیچ ارزشی برای ما ندارند مگر آن چیزی که تصور ما به آنها انتقال می‌دهد . . . . تصور آدمی قوه‌ای است در ذهن انسان که اشیا، از طریق حسها، بر آن نقش می‌بندند، توسط آن مورد جرح و تعدیل قرار می‌گیرند، و در آن، سپس، ایده‌ها شکل می‌گیرند، و همه اینها با پیروی از منطق اولین نظر به آن اشیای بیرونی . . . . خوش آمدن از آن چیزی که دیگران را خوش مرآید تاییدی است بر سازگاری ارگانیک، اما چیزی را عیان نمی‌سازد که شی محبوب را از آن حاصلی برسد . . . . اندامهایی که باید موجب شوند تا ما دستخوش این \_ و \_ آن خیال واقع شویم، در رحم مادر است که ساخته می‌شوند . . . . ذائقه‌ها به مجرد اینکه شکل بگیرند، هیچ چیز در دنیا نمی‌تواند نابودشان کند. (۲۵)

بازتاب این نظر را از زبان رولان، جاعلی مخوف \_ که ذائقه‌های او به سمت مرده خوابگی متمایل است \_ می‌شنویم؛ وی اعلام می‌کند که ذهن کسی که لیبرتن است، نه بر اثر زیبایی یک زن، بلکه بر اثر جنایت‌هایی که نسبت به او اعمال می‌کند، تحریک می‌شود. تمام عقاید ساد بدین سو می‌رود که خلا اخلاقی مطلق بیافریند، خلایی که خود او بعداً آن را با آگاهی (consciousness) تکبرآلودش پر می‌کند.

جلوه ویژه ژوستین دقیقاً از دو خیال (فانتزی) مرتبط با هم برمی‌آید: قدرت مطلق شرور\_ظالم سادی و حقارت‌باری قربانی\_قهرمان (زن) او. خیالات از رهگذر فنون بیانی گوناگون حفظ می‌شود. من باب مثال، ژوستین شکنجه‌گرانش را پیوسته «غول»، «ظالم»، «ببر» خطاب می‌کند. او نه تنها مایه تورم قدرت آنان بلکه مایه تورم آلت‌هایشان نیز می‌شود. چرا که وی تا به ابد در قربانی کردن خودش دست دارد، همانطور که ساد در قربانی کردن او. تواضع دروغین، توداری، بی



لیاقتی، و رامخویی او، راه رسیدن به این هدف را هموار می‌کند، همانسان که فریادها و آه و ناله‌ها، و ضجه‌های او. همچنین محنتی شهوتناک و مهارت‌آمیز در فن روایت اول شخص هست که خود ژوستین را وا می‌دارد تا شواهد وقیح زندگی‌اش را بازگو کند. و شروران ساد: آنها هم که باید از تمامی مزایای قدرت، ثروت، یا اصل و نسب عالی بهره‌مند باشند. چشمان سپاهشان می‌درخشد، دندانهای سپیدشان برق می‌زند، و آلت‌هایشان در هیچ وصفی نم‌گنجد. دنیایشان بلند\_دیوار، پهن\_خندق، و ژرف\_محس، پنهان در جنگلی تاریک یا نشسته بر قله پرشیب کوهی است. دنیای آنان دژی است حقیقی از خیال که واقعیت را هرگز بدان راهی نیست. در این دژ، آنان فرمانروای بی‌چون و چرایند؛ اعمالشان هرگونه منطقی را، هرگونه پیش‌بینی را، نقض می‌کند. همانسان که ژوستین درباره زندانبانانش در دیر بندیکتی واقع در نزدیکی اوکسیر می‌گوید، «بوالهوسی این هیولاهای هر خدمت‌رزی را در هم می‌شکند، و هوس، یگانه قانونی را که تعیین‌کننده اعمال آنان است، شکل می‌دهد.» (۲۶) این اعمال را وصلی به پیوستار زمان و تاریخ نیست، و به هرکدام از آنها مرتبه‌ای با صفت عالی اعطا می‌شود. رویای قدرت مطلق نیز بینشی از فراوانی است\_استیون مارکوس نشان می‌دهد که این وفور ویژگی عمومی پورنوگرافی است. (۲۷) اما وفور جنسی\_اتاق‌هایی سراسر لبریز از اسپرم و هر ارگاسمی گویی طوفانی سهمگین \_ بیانگر دیدگاهی روانی (psychic) از خود (self) است و نه دیدگاهی اقتصادی؛ این وفور نمادی از اراده است.

کمال اراده سادی در مرگ است؛ محدوده‌های یک ذهنی که دارای قدرت مطلقه است جنایت و خودکشی است. از این رو، مایه تعجب نباید باشد اگر شروران ژوستین با رعایت تمام جوانب احترام در خدمت تاناتوس\* باشند. کنت دوگراند، شکمبارهای گول‌پیکر با کیر یک بچه، فقط زمانی به اوج جنسی می‌رسد که در حضور او از زنش خون بریزد. رولان پیکره‌ای از مرگ را در تابوتی در گورستانش، واقع در اعماق زمین، حفظ می‌کند. وی طناب‌دار را در اوج خلسه برگردن قربانیانش می‌اندازد، و حتی برای خودش هم از آن استفاده می‌کند. بی‌تردید، هیچ قدرتی مطلق‌تر از عمل نابودکردن آگاهی بشری نیست، مگر در عمل خلق کردن دیگری، که ساد آن را تحمل‌ناپذیر می‌یابد. بالاترین انتقام انسان که نه می‌تواند خدا را بکشد و نه می‌تواند، همچون خدا، خلق کند، این است که مخلوقهای او را بکشد. بدین‌سبب است که، ساد، در پایان کار، باید مخلوقهای داستانی‌اش را خودکامانه نیست و نابود کند. ژوستین که از تمام مخاطرات جان سالم به دربرده و سرانجام صلح و آرامشی کسب کرده‌است، ناگهان در حالی که بی‌مشغله در اتاقش ایستاده است، مورد اصابت صاعقه‌ای قرار می‌گیرد و خشکش می‌زند. آذرخش سرتاسر سینه و قلب و شکم او را در می‌نوردد. بدین‌سان، اگر شروران ساد با شکست مواجه شده‌اند، ساد خودش موفق می‌شود؛ او ژوستین را می‌کشد. تشدید وحشت در ۱۲۰ روز سدوم (۱۷۸۵)، ادامه می‌یابد؛ مجلس عیش و نوش این‌بار به صورت یک قتل‌عام طرح‌ریزی می‌شود. (۲۸) ساد فقط یکی از چهار بخش اثرش را کامل می‌کند؛ قسمت‌های دیگر به شکل یادداشت‌ها و فهرست‌ها باقی می‌ماند. هیچ عقیده‌ای مقاصد اونانیستی\* کتاب را بر هم نمی‌زند. شگفتی‌هایی که ابراز می‌شود، مانند «آه، پالایش باورناپذیر لیبرتیناژ!»، تکرار می‌شوند تا نویسنده را، بیش از آنکه خواننده‌های او را، مجذوب سازند. «و اینک، خواننده من، دوست من، قلبت را آماده کن و ذهنت را مهیا تا ناپاکترین حکایتی را بخوانی که از زمان زایش دنیای ما روایت شده‌است، کتابی که همتای آن نه میان قدیمی‌ها یافت می‌شود نه میان ما مدرن‌ها.» (۲۹) ساد، سادِ

پورنوگراف، بی‌پرده سخن می‌گوید، حتی صادقانه سخن می‌گوید، اما در مقام پورنوگراف عمدتاً سخن می‌گوید تا اسباب لذت خویش را فراهم آورد.

به همین سبب است که فرم ۱۲۰ روز بازتابی (reflexive) است؛ فقط آئینه خودش می‌تواند باشد، یا دقیقتر، فقط طنین خودش را باز می‌تابد. چهار سرور لیبرتن به چهار مورخ که ۱۵۰ شهوت ساده، ۱۵۰ شهوت پیچیده، ۱۵۰ شهوت جنائی، و ۱۵۰ شهوت قاتلانه را برمی‌شمارند، گوش فرا می‌دهند و سپس آنها را به اجرا در می‌آورند. بنابراین داستان و عمل محل بازتاب پی‌پی‌طنین هم می‌شوند و این بر شدت جنبه‌های مورد نظر می‌افزاید؛ زیرا همانطور که ساد می‌گوید، «... لیبرتن‌های اصیل جملگی سخن در این یکی دارند که حس‌های انتقال‌یافته توسط اندام شنوایی دلچسب‌ترینند و اثرات آنها زنده‌ترین...» (۳۰) مورخان، در واقع، همانسان به سرورانشان خدمت می‌کنند که ساد نویسنده به شخص خود ساد. واژه‌هایی که می‌خوانیم به سوی خودشان باز می‌گردند؛ فرم آنها، با انکار مخاطب، تبدیل به ضدفرم می‌شود. الگوی این اثر عنوان ضدفرم را از جهتی دیگر توجیه می‌کند: این الگو کاملاً بر اساس علم حساب ساخته شده است. ساد، با ابتکاری جنون‌آمیز، عالم خیالش را در حد یک معادله تقلیل می‌دهد. در این اثر، چهار سرور لیبرتن هست، چهار زن شوهردار که دختران آنها هستند، چهار مورخ زن، چهار خانم‌بزرگ، هشت آدم‌یگا، هشت دختر جوان، هشت پسر جوان، و شش آشپز زن و کلفت ظرفشو. کتاب به چهار بخش تقسیم شده است؛ عیش‌ونوش هفده هفته، یا ۱۲۰ روز، طول می‌کشد. تمام برنامه‌های این خانه ریاضی، تعداد شرابها و ظروف، تعداد شلاقها برای هر تنبیه، با دقت بسیار مشخص شده است. مقرراتی که بر پیشرفت این عیش‌ونوش حاکمند، همانقدر که صریحند، خشک و تغییرناپذیر نیز هستند؛ برنامه سرتاسر این مدت ثابت است. از کل چهل و شش شخصیت، دقیقاً سی نفر به قتل می‌رسند و شانزده نفرشان اجازه می‌یابند که به پاریس برگردند. ساد در یادداشتها چنین به خودش توصیه می‌کند: «تحت هیچ شرایطی از این طرح دور نشو. همه چیز مطابق نقشه انجام شده است، کل کار چندین بار با دقت و مراقبت تمام بازبینی شده است.» (۳۱) همانطور که می‌بینیم، عدد و نسبت (ratio) بر فرم این بازی حاکم است، بازی‌ای که یک کامپیوتر اتوروتیک آن را هدایت می‌کند. نوشتار داستانی ساد حقیقتاً یک رویای منطق است. از این لحاظ، وی خبر از رویای پارودیکی بکت می‌دهد.

اما اثر نه تنها انتزاعی، بلکه مسدود مکان (hermetic) نیز است. در قصر سیلینگ، جایی که داستان وقوع می‌یابد، هیچ‌چیز، مطلقاً هیچ‌چیز نباید رخنه کند، مگر ذهن. این قلعه، واقع در جایی بر یک قله محال در جنگل سیاه (Black Forest)، به این دلیل تسخیرناپذیر است که درست وسط یک جمجمه قرار دارد. ساد می‌نویسد، «آه، سخت در تصور می‌گنجد که این تضمین‌ها تا چه اندازه بر جلوه و جذب لذت‌های تن، شهوت، و شادی ژرف می‌افزاید، یا چه معنایی در نظر است وقتی آدم به خودش می‌گوید: من اینجا تنها هستم، من در انتهای دنیا هستم، پنهان از هر نظری، اینجا کسی را به من دسترسی نیست، هیچ موجودی نیست که بتواند به آنجا که من هستم نزدیک شود؛ حدی در کار نیست، پس مانعی در کار نیست. من آزادم.» (۳۲) زندانی، سودای آزادی خدا را در سر دارد. چهار لیبرتن ثروتی نجومی دارند؛ آنان برای عیاشی‌هایشان سالانه دو میلیون خرج می‌کنند. علاوه بر این، بلانشی یک دوک است، برادرش اسقف؛ کوروال رئیس تجارتخانه است، و دورسه بانکدار. در دنیای واقعی، پول و مقام منبع قدرت آنان باقی

می‌ماند. ولی در سیلینگ، جایی که نگهبان یا زندانبانی نیست، چهل و دو نفر بلاقید و شرط از اراده چهار نفر اطاعت می‌کنند. چرا؟ ساد این طور می‌خواهد. آزادی لیبرتن‌های او، قدرت بی‌حد آنان، فقط از یک منبع کسب می‌شود: خواسته خود محبوس سادی.

گهگاه، خود سادی به طغیان متافیزیکی بر می‌خیزد. برای مثال، کوروال به صدای بلند می‌گوید: «آه، به خدا سوگند، چه دفعات بی‌شمار که آرزو کرده‌ام. ایکاش توانی در من می‌بود و هجوم می‌بردم به خورشید، چنگ می‌زدم می‌کندم آن را از جهان، سراسر عالم را به تاریکی می‌کشیدم، یا این ستاره را بر می‌داشتم دنیا را به آتش می‌کشیدم.» (۳۳) این در حالت روحی اهریمنی آخاب (نگاه کنید به عهد عتیق، کتاب اول پادشاهان، ۲۲:۱۶ م.) بیان می‌شود. همچنین با لیبرتن‌هایی آشنا می‌شویم که داخل رودخانه‌ها و جویبارها سم می‌ریزند، و تقلا می‌کنند تا شهرستانی را نیست و نابود کنند. ولی این حالت‌های آخرالزمانی همواره در خفاست، و انگیزه پشت‌سرشان بیش از آنکه فلسفی باشد جنسی است. اگر ساد ضروریات طغیانی خود (Self) را ارج و اعتباری قائل می‌بود، هرگز همزیستی چهار لیبرتن را در یک سطح تحمل نمی‌کرد. بلکه فقط یکی می‌بود. ترسیم اجتماعی از اشخاص مطلق‌قدرت، جز در ادبیات داستانی پورنوگرافیک میسر نیست.

خود سادی، همانگونه که گفتم، در مرگ به نقطه کمال می‌رسد، و این در آخرالزمان ۱۲۰ روز سدوم از همه جا آشکارتر است، جایی که در آن حکم نهایی را تاناتوس صادر می‌کند. خیالات میزراهی (cloacal) بر سرتاسر بخش‌های نخست حاکم است؛ اندامه (ارگانسیم) آدمی نه به مثابه انرژی بلکه به مثابه مدفوع (waste) مطرح می‌شود. در پس کمدی مدفوع شناختی و خوشیهای سدوم، از پس پوششی نازک، نفرت از زندگی آشکار می‌شود. در سیلینگ، کنترلی سفت و سخت، وحدت بخش زندگی و صرفه‌جویی مدفوعی این جمع است. تولد اکیداً فدغن است، و دفع به حداقل رسانده می‌شود. بنابراین، زندگی در فرایند تجدید خود به مانع بر می‌خورد. صورتهای فرویی سازمان جسمی، مثل مدفوع، ارزشی بالاتر از صورتهای فرایی، همچون غذا، پیدا می‌کنند. در سیلینگ اغتشاش (entropy) حاکم است، و نابودکردن، واپسین هدف است. بدین سبب است که ساد می‌نویسد، «لیبرتنی پیدا نمی‌شود که حداقل کمی در شر غرق شده باشد و نداند جنایت چه تاثیر مهیبی بر حواس اعمال می‌کند و چه زیبا آب آدم را می‌آورد.» (۳۴) مرگ بر همه چیز چیره می‌شود. انکار دیگران، نه در تایید بلکه در انکار خود، به اوج می‌رسد. ژرژ باتای می‌پرسد، «چه چیزی اضطراب‌آورتر از تصور خودمداری‌ای که تبدیل می‌شود به اراده معطوف به هلاک شدن در کوره‌ای که آتشش را خودمحوری (selfishness) روشن کرده است؟» (۲۵) و بدینسان اثر با داستان نجیب‌زاده‌ای بزرگ تمام می‌شود که مشغول ارضای «هوس دوزخی، یا صرفاً . . . سودای جهنمی» خودش است، در حالی که با خلسه و خروشی بلندبانگ می‌غرد و یازده قربانی درست پیش چشمان او همزمان شکنجه و کشته می‌شوند تا ارگاسم اهریمنی‌اش را درآورند. آخرالزمان نمادین در قلعه سیلینگ بدین ترتیب پایان می‌یابد.

سرانجام معادله غمناک ساد را می‌بینیم: انسان ارگاسم است، و ارگاسم، مرگ است. او که زندانی آگاهی است، می‌کوشد از طریق زبانِ اوانیسم مرگبار بگریزد. بینش‌هایش مایه زجرند، تن را می‌خشکانند، و در جسم ورطه‌ای

می‌کشایند که آگاهی در آن بلعیده می‌شود. خود سادی، در حالی که مایوسانه راهی می‌جوید تا دیگری شود، باز در خودش فرو می‌رود. یگانه‌رهایی آن در مرگ است.

• برگرفته از فصلنامه شهرزاد، شماره ۱ پاییز ۷۷، چاپ آلمان

یادداشت‌های نویسنده :

۱. The Marquis de Sade?, ed. Richard Seaver and Austryn Wainhouse (New York: Grove Press, 1965), p. xvi.
۲. Ibid., p. 138f.
۳. Ibid., p. 125.
۴. Simone de Beauvoir, † Must We Burn Sade † in: The Marquis de Sade, ed. Paul Dinnage (New York: Grove Press, 1953), pp. 25, 26.
۵. Seaver Wainhouse, The Marquis de Sade, p ۱۱۳, .
۶. Ibid., p. 157.
۷. D. A. F. de Sade, Les Crimes de l'amour, 3 vols. (Paris: Jean-Jacque Pauvert, 1961), vol. 1, p. 15
۸. Ibid., p. ۲۸ .
۹. Dinnage, The Marquie de Sade, pp. 93f.
۱۰. Seaver and Wainhouse ,The Marquie de Sade, p. 170.
۱۱. Ibid., p. 173.
۱۲. Ibid., p. ۱۸۵ .
۱۳. Ibid., p. 220.
۱۴. Ibid., p. 231.
۱۵. Ibid., p. ۲۵۲ .
۱۶. Ibid., p. 254.
۱۷. Ibid., p. 359.
۱۸. Ibid., p. ۳۳۸ .
۱۹. Ibid., p. 272.
۲۰. Ibid., p. 344.
۲۱. Ibid., p ۴۵۵ .f.
۲۲. Ibid., p. 460.
۲۳. Ibid., p. 478.
۲۴. Ibid., p. ۵۲۰ .
۲۵. Ibid., pp. 597-599.
۲۶. Ibid., p. 589.
۲۷. Steven Markus ,The Other Victorians (New York: Basic Books, 1966), p. 22.
۲۸. نسخه‌ای تحریف‌شده از این کتاب ابتدا توسط شخصی به نام دکتر ایوان بلوخ . با اسم «اوژن دورن» ، به سال ۱۹۰۴ در برلین چاپ می‌شود. اما نسخه موريس هاینه که در سه جلد بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ منتشر شد، معمولاً نسخه اصلی این اثر محسوب می‌شود.
۲۹. D .A. F. de Sade, The 120 Days of Sodom, 3 vols. trans. Pieralessandro Casavini) Paris: Olympia Press, 1962), vol. 1, pp. 112f.

- .۳۰ Ibid., vol. 1, p. ۷۱ .
- .۳۱ Ibid., vol. 3, p. 222.
- .۳۲ Ibid., vol. 2, p. 113.
- .۳۳ Ibid., vol. 2, p. 57.
- .۳۴ Ibid., vol. 1, p. 55.
- .۳۵ George Bataille ,Death and Sensuality (New York: Walker and Co., 1962), p. 175.
- .۳۶ Dinnage ,The Marquie de Sade, p. 46.
- .۳۷ Mario Praz, The Romantic Agony (New York :Meridian Books, 1956), pp. 95-186.
- .۳۸ برای بحث مربوط به نقش تاناتوس در ادبیات داستانی گوتیک، نگاه کنید به:  
Brigid Brophy, Black Ship to Hell (New York, 1962), pp. 298-325.
- .۳۹ Death and Sensuality, p. 188.
- .۴۰ Dinnage .The Marquis de Sade, p. 43.
- .۴۱ Seaver and Wainhouse, The Marquis de Sade ,p. 246.
- .۴۲ The Other Victorians, pp. 195f.
- .۴۳ Susan Sontag, † The Pornographic Imagination,‡ in Styles of Radical Will (NewYork: Farrar, Straus and Giroux, 1969.)
- .۴۴ Black Ship to Hell, p. 299.
- .۴۵ Seaver and Wainhouse, ?The Marquis de Sade, p. 611.
- .۴۶ Ibid., p. ۶۰ .

یادداشت‌های مترجم :

۱. مشخصات و منبع مقاله :

Ihab Hassan ,† SADE: The Prison of Consciousness ‡, in: The Dismemberment of Orpheus, Toward a Postmodern Literature (Wisconsin: The University of Wisconsin Press,1982), ch .۱ .pp. 24-48.

۲. تعریف برخی از واژگان متن (به ترتیب الفبایی) :

\* اِروس (Eros): خدای یونانی عشق، نماد شهوت، قدرتِ غریزه، خشونتِ سکس، که آن را با کوپیدو، خدای رومی عشق، یکی می‌دانند.

\* اورفئوس (Orpheus): استاد ساز و آواز؛ با ائورودیکه وصلت می‌کند. ائورودیکه می‌میرد. او جسد همسرش را از هادس باز می‌آورد اما در راه او را گم می‌کند. آواره می‌شود، اما همچنان به یاد یار از دست رفته‌اش نغمه می‌خواند تا آنکه زنان او را تکه‌تکه می‌کنند، اما سر او همچنان می‌خواند.

\* اونانیسم (Onanism) : از اونان، شخصیتی در انجیل. جلق زدن؛ جماع منقطع.

\* پارودی (parody) : تقلید تمسخرآمیز از سبکِ یک اثر ادبی.

\* پیکارسک (picaresque): قصه عیاری. از پیکارو (picaro) در اسپانیایی: عیار، ماجراجو. در تاریخ ادبیات مربوط می‌شود به پیکاروها، ماجراجویان اسپانیایی، که نوعی تیپ ادبی بودند، از قرن شانزدهم تا هیجدهم میلادی آدم‌هائی رذل، اغلب در قالب نوکری تیزهوش که از اربابی به ارباب دیگر می‌رود، و داستان را خودش روایت می‌کند، مثلاً در رمان مول



فلاندرز (۱۷۲۲) اثر دانیل دفو. فرم رمان پیکارسک، اپیزودیک است. اما بعداً، پیکارو دیگر شخصیت مرکزی نیست، و فقط حضور او مایه وحدت ساختار سست رمان می‌شود، و غالباً هم در سفر است؛ دون کیشوت یا تام جونز و یا هاکلبری فین.

\* تاناتوس (Thanatos) : خدای یونانی مرگ، در مقابل اروس؛ فرزند شب و برادر هیپنوس (خواب).

\* حکایت (parable): حکایت یا مثل، قصه ای با پند یا آموزه‌ای اخلاقی، مانند مروارید، اثر جان اشتاین یک.

\* جسدخواهی (necrophilia): بطور خلاصه، عبارتست از انحرافی جنسی که در آن، معمولاً، از تماس جسمی با جسد ارگاسم حاصل می‌شود. بعضاً، جسدخواهان، خودشان قربانیان را می‌کشند و آنها را مثله می‌کنند. برخی از روسپیان تظاهر به مردگی می‌کنند تا مشتری‌هایشان ارضا شوند.

\* خود-اینک-باوری (solipsism) : این باور که فقط خود و تجربه خود وجود دارد؛ شناخت باید مبتنی باشد بر حالات درونی و شخصی تجربه فرد، و فرد نمی‌تواند ما را از چیزی فراسوی خودش مطلع سازد، حتی از حالات خودش در گذشته هم نمی‌تواند چیزی به ما بگوید. پس آنچه باقی می‌ماند، من (me) و، اینک (now) است.

\* خون‌آشام‌گرایی (vampirism) : باور به وجود مخلوقاتی فراطبیعی که از خاک بر می‌خیزند و مثل خفاش پرواز می‌کنند (یا مثل کنت دراکولا) و خون خفتگان را می‌نوشند؛ مکیدن و نوشیدن خون وسیله ارضای جنسی می‌شود.

\* در-خودمانی (autism) : فرورفتن در خود و غافل بودن از واقعیت بیرونی؛ از ویژگی‌های بیماران اسکیزوفرن.

\* دیونوسوسی (Dionysian) : از دیونوسوس، خدای یونانی یا پیشایونانی شراب، فرزند زئوس؛ بی اعتنا به قوانین، بی‌اعتنا به آداب و رسوم حاکم، واژگون‌گر سلسله مراتب. هم‌عهد با زنان و بردگان؛ شیفته رقص‌های جنونی و غریو؛ خدای باده‌نوش که سرپناهی نداشت؛ مروج عیش‌ونوش تا سرحد جنون. پرستش او همواره با سکس و شراب همراه بوده است.

\* رمان احساساتی (sentimental novel): رمانی که مبالغه احساسی ویژگی آن است؛ در اواخر قرن هیجدهم در اروپا پسند عام شد. پامپلا، یا پاداش تقوا (۱۷۴۰) رمانی از ساموئل ریچاردسون، در رواج این نوع رمان تاثیر بسیار داشت.

صحنه‌های اشکبار، تلاش‌های قهرمانانه برای حفظ عفت و پاکدامنی، به تفصیل در این نوع اثر توصیف می‌شود.

\* سدومی (sodomy): معنی عام آن، همان از عقب کردن است که من کوندوستی را پیشنهاد کرده‌ام. آشوری

لواطگری می‌گوید، و برای سدوم (sodom) : سرزمین فساد، پلیدستان. البته، با توجه به بار منفی مذهبی آن،

لواطگری پیشنهاد خوبی است. اما اگر هم قاضی محکوم‌کننده پل ورلن یا اسکار وایلد بگوید اینان لواط کرده‌اند، بعید

است ورلن گفته باشد که با رَمبو لواط می‌کنم. ساد سدومی را ایده آل می‌داند. به همین دلیل، سدومی، بار معنایی

مثبت پیدا می‌کند و لواطگری در واژگان ساد جا ندارد. شاید هم بهتر باشد همان سدوم را حفظ کنیم، چون از شهر

باستانی سدوم ریشه می‌گیرد که بنا بر روایت کتاب مقدس، سفر پیدایش، به دلیل عیش‌ونوش بی‌حد منهدم شد. در

غیراینصورت، همان کوندوستی بهتر است. سدومی را در مورد کردن حیوانات هم به کار می‌برند.

\* عیش‌ونوش (orgy): جشن‌های باشکوهی که در آتن به افتخار دیونوسوس برپا می‌شد. بزمنی طولانی که در آن،

خوردن و نوشیدن و عشق ورزیدن را حد و حدودی نیست.

\* گروتسک (grotesque) : آنچه به سبب ظاهر عجیب و غریب، و کاریکاتورمانندش، مایه خنده شود. ویکتور هوگو آن را غنی‌ترین منبعی می‌داند که طبیعت به هنر اعطا می‌کند؛ «گروتسک، شکل زشت و مخوف را خلق می‌کند. . .» در آثار دیکنز نیز نمونه‌های فراوانی از ادبیات گروتسک یافت می‌شود.

\* گوتیک (gothic) : در ادبیات، داستانی از وحشت و هول و وولا که معمولاً در قلعه یا صومعه‌ای تیره و تاریک با گذرگاه‌های زیرزمینی تودرتو و سیاهچال روی می‌دهد، با فضایی پر از ارواح که در آن، ناگهان آدمها به طرز مرموزی محو می‌شوند.

\* لیبرترین (libertarian): کسی که در مسائل سیاسی و اجتماعی هیچ حدمرزی برای آزادی فردی قائل نیست؛ آزادخواه. لیبرتن (مرد) و لیبرتن (زن)، از لیبرتی‌ناژ در فرانسوی. نگاه کنید به سخن‌سردبیر همین شماره.

\* لیبستود (liebestod) : تکخوانی یا دوخوانی‌ای که خودکشی عشاق را می‌خواند؛ از این‌رو، چنین خودکشی‌ای را می‌گویند. در اپرا، به صحنه مرگ ایزولده، در تریستان و ایزولده (مونخ، ۱۸۶۵) واگنر اطلاق می‌شود.

\* ایرونیا (ironia) به لاتین، irony به انگلیسی، ironie به فرانسه: برابری فراوانی به فارسی دارد. طنز، طعنه، وارونه‌رویداد، طرفه، تهکم، نادان‌نمایی، تجاهل‌العارف، ریشخند، تخطئه، استهزا و نمونه‌های دیگر. اما در بسیاری از کاربردهای این واژه در ادبیات، برابری فوق‌یاری نمی‌کنند؛ برای مثال، فاصله ایرونیکی نویسنده با اثرش یا با کاراکتر داستانش که ایرونیای ساختاری نامیده می‌شود: قهرمان اثر نسبت به چیزی در جهل است یا واقعیت را نمی‌بیند، اما نویسنده و خواننده در زاویه‌ای قرار می‌گیرند که می‌توانند شاهد واقعیت پوشیده بر قهرمان اثر باشند. . . . نادان‌نمایی یا تجاهل‌العارف معنای آغازین ایرونیا محسوب می‌شود که امروز یکی از بیشمار معناهای آن است و بخصوص در ادبیات، غالباً بی‌کاربرد.

عناوین آثار مارکی دو ساد مطابق متن انگلیسی مقاله حاضر

Dialogue Between a Priest and a Dying Man  
The 120 Days of Sodom  
Les Infortunes de la vertu  
Eugnie de Franval  
Justine  
The Count Oxtiern  
Philosophy in the Bedroom  
Juliette  
Contes et fabliaux  
Les Crimes de l'amour

## "مردی در حاشیه" داستانی از شهرام رحیمیان به همراه یک نقد

"مردی در حاشیه داستان فرد مظلومی است که چون جامعه تحمل فردیت او را ندارد و برای نیازهای طبیعی او احترام و اهمیتی قائل نیست، به حاشیه رانده شده. این داستان می‌خواهد بگوید چنان ذهن‌هایمان در فضای تنگ سنت‌ها کپک زده که تاب تحمل چهره‌های بی‌نقاب یک‌دیگر را نداریم" (شهرام رحیمیان)

سال گذشته اتفاقی مهم در عالم ادب فارسی اتفاق افتاد. نشر باران در سوئد مجموعه داستانی بنام «مردی در حاشیه»، به قلم شهرام رحیمیان انتشار داد. شهرام رحیمیان نویسنده تیزبین و توانای ایرانی را پیشتر با رمان «دکتر نون همسرش را بیشتر از مصدق دوست دارد» شناخته بودیم. رمانی که در همان ماه‌های اول انتشارش نام نویسنده اش را بر سر زبانها انداخت و برای او جایگاهی خاص در میان نویسندگان تراز اول ایران پدید آورد. رمان «دکتر نون...» نشان داد که شهرام رحیمیان با قلمی توانا و تیزبینی و حساسیتی بی نظیر توانسته است اثری بیافریند که به قول شهرنوش پارسی پور «با روان جمعی ایرانیان رابطه برقرار کند.»

شهرام رحیمیان متولد ۱۳۳۸، تهران است و از ۱۳۵۵ در آلمان زندگی می‌کند. (جهت آشنایی بیشتر به سایت اینترنتی ایشان مراجعه کنید <http://www.shahramrahimian.com>)

مجموعه داستان مردی در حاشیه دومین اثر نویسنده است که تا کنون انتشار یافته است. این مجموعه شامل سه داستان است. نخستین داستان این مجموعه که به همین نام (مردی در حاشیه) می‌باشد، سرگذشت یک مرد همجنس‌گرا - دگرجنس پوش (ترانسوستیت) ایرانی است به نام آقای قریشی که مدیر یک مدرسه است. این داستان با سبک و سیاق رئالیستی نگاشته شده و وقایع آن در تهران پیش از انقلاب می‌گذرد. نکته مهم و ارزشمند این است که یک نویسنده دگرجنس گرا چنین شهامتی از خود نشان داده و به موضوع همجنس‌گرایی پرداخته است. آنچه با خواندن این داستان دستگیر خواننده می‌شود، حس، نیت و انگیزه سراپا انسان دوستانه نویسنده کتاب است که سعی کرده با قوه تخیل قوی و حس بشر دوستانه و قلم پرقدرتش راه به جهان درون یک دگرجنس پوشی همجنس گرا بیابد. این اثر ادبی بحثها و واکنشهای بسیاری در میان دیگر نویسندگان و منتقدان ایرانی برانگیخته است.

هیچ اثری تمام و کمال و بی عیب و نقص نیست. نقد هر اثر می‌تواند راهگشای رازها و گشاینده



«افق دلالت‌های معنایی اثر» گردد. نقد هیچ نافدی نیز در حکم حرف آخر و نهایی نیست. هر نقد خود بیانگر صرفاً جنبه‌هایی (چه مثبت و چه منفی) از اثر است و نه بیش. با خواندن هر نقد نه تنها به گوشه‌هایی از جهان پر رمز و راز اثر واقف می‌شویم، بلکه با نگاه، زبان و اندیشه‌های ناقد نیز آشنا می‌گردیم. از میان نقدهایی که بر این اثر تا کنون نگاشته شده است، نقد آقای اکبر سردوزامی توجه ما را به خود جلب کرد.

اکبر سردوزامی نویسنده و منتقد چیره دست، سرکش و بادرایتی است و در میان ایرانیان اهل قلم و علاقه‌مندان به ادبیات چهره‌ای است آشنا. در تماسی که با ایشان داشتیم موافقت کردند که نقدشان را با نام (یک همجنس‌گرای بدون کیر و سوراخ کون) در نشریه مان منتشر سازیم. جدا از تمام مسائل مهم و جالبی که در این نقد مطرح می‌کنند، یک نکته برای ما بسیار حائز اهمیت است و آن اینکه آقای قریشی، شخصیت اصلی این اثر یک همجنس‌گرا نیست که: «بعد زنانه وجودش بر بعد مردانه اش می‌چربد». آقای قریشی یک دگرجنس‌پوشی همجنس‌گراست که نه صرفاً به دلیل همجنس‌گرا بودنش، بلکه به خاطر مشکل هویتیش که خودش را به شکل پوشیدن لباس جنس مخالف نشان می‌دهد دچار آن مشکلات مطرح شده در داستان می‌شود. آقای شهرام رحیمیان در جواب نقد آقای اکبر سردوزامی مطالبی نوشتند به نام «یک منتقد بدون بینش و وجدان» که در صفحه اینترنتی «کتابلگ» منتشر گردید. ایشان نیز چنانچه از خلال نوشته‌شان برمی‌آید تفاوتی میان همجنس‌گرایی (هوموسکشوالیتی) و پوشیدن لباس جنس مخالف (ترانسوستیسم) قائل نمی‌شوند. ما در اینجا هیچ قصد ارزشگذاری این را نداریم که مثلاً دگرجنس‌پوشی «بد و انحرافی» است و همجنس‌گرایی «خوب و طبیعی» است. کدام خوب! کدام بد! نکته‌ای که مهم است جدایی دو گستره همجنس‌گرایی و دگرجنس‌پوشی می‌باشد که از همان بدو پیدایش روانکاوی و جنسیت‌شناسی کاملاً جدا از هم بوده‌اند و بر اساس آخرین تحقیقات به عمل آمده در میان دگرجنس‌پوشان، ۸۲ درصد دگرجنس‌گرا، ۱۵ درصد دوجنس‌گرا و تنها در حدود ۳ درصد همجنس‌گرا می‌باشند. ترانسوستیسم (پوشیدن لباس جنس مخالف یا همان دگرجنس‌پوش) با «هویت جنسی» مرتبط است اما همجنس‌گرایی یک «گرایش جنسی» است. از طرفی هیچ همجنس‌گرای مردی، (در حالت متعارف) بعد زنانه اش بر بعد مردانه اش چیره نیست و نمی‌شود. کدام مردانه؟ کدام زنانه؟ چرا بسیاری می‌پندارند که همجنس‌گرایان مرد، زنانه‌اند و حالات زنانه دارند؟

با وجود این ابهام که برای ما بعد از خواندن داستان و نیز نقد آقای سردوزامی بر سر عدم نشان دادن تمایز دو مفهوم بالا پیش می‌آید، انتشار داستان «مردی در حاشیه» و نقد اکبر سردوزامی را به فال نیک می‌گیریم. (آقای شهرام رحیمیان پاسخی نیز به این نقد داده‌اند و سعی در توضیح برخی از مسائل کرده‌اند که به علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم برای خواندنش به این آدرس مراجعه کنند ( <http://www.ketablog.com/archives/000429.php> )

# يك همجنس‌گرای بدون کیر و سوراخ کون

نگاهی به داستان مردی در حاشیه از شهرام رحیمیان

چاپ انتشارات باران، سوئد، ۲۰۰۵

اکبر سردوزامی

<http://www.sardouzami.com>

از شهرام رحیمیان دکتر نون را خوانده بودم که داستانی زیباست و من تا به امروز دوبار آن را خوانده‌ام و احتمالاً بعدها هم دلم برای خواندنش تنگ خواهد شد و باز خواهم خواند. بعد هم داستان کوتاهی که در همین مجموعه‌ی «مردی در حاشیه» است به اسم «بویی که سرهنگ را دل‌باخته کرد» که باز داستانی زیبا و خواندنی است، و در مقایسه با داستان‌نویسی‌ی امروز ایرانی، ماندنی هم هست. و البته این کتاب را به اعتبار همین یک داستان زیبای «بویی که سرهنگ را دل‌باخته کرد» می‌شود خرید. و اگر منصف باشیم در یک مجموعه که سه تا داستان دارد، همین که یکی‌ش با ارزش باشد، خودش غنیمتی است.

دو داستان دیگر این مجموعه به نسبت «دکتر نون...» و «بویی که...»، سقوط آشکار در نوشتن آقای رحیمیان است. چون من داستان‌های بد را نیمه‌تمام رها می‌کنم، این جا هم از داستان سوم این مجموعه، که بعد از خواندن هشت یا نه صفحه ره‌اش کردم، حرفی نمی‌زنم، و فقط بسنده می‌کنم به اولین داستان که پنجاه و چهار صفحه است و کاملاً نجسب و مصنوعی و کسل کننده است.

خلاصه‌ی داستان این است:

آقای قریشی، ناظم مدرسه، که در خیابان عزیزآباد تهران زندگی می‌کند، هم‌جنس‌گرایی است که جنبه‌ی زنانه‌ی وجودش بر جنبه‌ی مردانه‌اش می‌چربد، اما چون توی فضایی زندگی می‌کند که مسئله‌ی هم‌جنس‌گرایی تابوست، ناچار شده است این جنبه از وجودش را از دیگران پنهان کند، و با ظاهری (آن گونه که در جامعه محترم شمرده می‌شود) زندگی کند، و فقط آن جنبه از وجودش را که ناظم مدرسه است بروز دهد، و جنبه‌ی زنانگی‌ش را از دیگران پنهان کند، اما این جنبه‌ی سرکوب شده، دست از سرش برنمی‌دارد و در تنهایی‌اش حضور پیدا می‌کند. آقای قریشی شبی که شب تولد او هم هست (و شروع داستان)، مثل خیلی از شب‌های دیگر زندگی‌ش لباس زنانه می‌پوشد و خودش را زنانه آرایش می‌کند و بالاخره با ترس و لرز به این وسوسه‌ی درونی‌اش تن می‌دهد، که دست کم نیمه شب، با هیئت واقعی‌اش از خانه بیرون برود، و چرخي توي خیابان بزند (البته با کمی تردید آبکی در مورد رفتن یا نرفتن) و بعد هم توي يك صحنه‌ی خیلی خیلی نجسب و لوس نوشته شده، توي محله‌اش رسوا می‌شود.

لوس بودن آن صحنه را به این خاطر نمی‌گویم که پاسبان محل که او را در لباس زنانه می‌بیند شلوار خودش را می‌کشد پایین و می‌خواهد ببندازد به این آقای در این لحظه لباس خانم پوشیده. کل این صحنه آن قدر بی‌دلیل، بی‌منطق و لوس نوشته شده است که من یکی انگشت به ماتحت ماندم که مگر می‌شود نویسنده‌ی آن دو داستان خوب، چنین مزخرفی هم بنویسد. در ضمن ماجرای داستان در دوره‌ی شاه می‌گذرد، و باز هم در ضمن توي این



صحنه‌ی آبی، تا کلاه گیس خانم می‌افتد و تبدیل می‌شود به آقای قریشی، معلوم نیست چرا همه‌ی همسایه‌ها هم یکی یکی بیدار می‌شوند، تا آقای قریشی‌ی ما، نه تنها در مقابل پاسبان رسوا شود، که هم‌زمان در مقابل همه‌ی اهل محل.

تم داستان همان است که در "بویی که سرهنگ را دل‌باخته کرد"، یعنی فردی، علیه نُرْم‌های معمول جامعه، می‌خواهد خودش باشد، با این تفاوت که سرهنگ در آن داستان شخصیتی استوار است و آقای قریشی در این داستان آدمی مذبذب و ترسوست، که البته این خصلت او، در مجموعه‌ای که اوست، و موضوع زنانگی در وجود مردانه‌ی او که برای مردم عزیزآباد غیرقابل هضم است، کاملاً منطقی و قابل درک است.

داستان از نظر فرم کلی در نوشتن، (منهای لحن داستان) به شیوه‌ی معمول و سنتی‌ی رئالیستی نوشته شده است با چندین تا فلاش بک (که چندتاش آبی است)، و راوی که سوم شخص است، معلوم نیست چرا فکر کرده این داستان را باید با لحنی مسخره نوشت. البته شاید نویسنده فکر کرده است این نوع نوشتن یک جور طنز است:

"وقتی آقای قریشی، ساکن متین و موقر خیابان عزیزآباد، و ناظم مدرسه‌ای در همین خیابان و به همین نام، لنگ ظهر با صدای جیک جیک سرسام‌آور گنجشکان حیاط از غلت و واغلت خواب طولانی شبانه وارheid و چشمانش به انوار آفتاب عالم‌تاب روشن شد، خود را در قعر تاریخ عالم کائنات تک و تنها یافت. البته واهمه‌های جناب ایشان چندان تازگی نداشت، اما در آن روز داغ وقتی حضرتش حوصله‌ی بلند شدن در خود نیافت و نگاهش به فتوحات آفتاب تموز در سرزمین کوهستانی رواندازش پیله کرد، به جای آن که خوشحال باشد چهل و چهار سال پیش در چنین خجسته روزی در شهر شاعران شیرین سخن - و صد البته نکته سنج - در اتاق نموری در دل ساختمان‌ی کلنگی، در مقام ته تغاری خانواده‌ای کم و بیش مذهبی و به غایت سنتی، با کیفیات نفسانی حساس، در منجلاب گیتی بلاها رها شده، بی‌خود و بی‌جهت، بی آن که مثل اغلب شب‌ها مارهای غاشیه خوابش را آشفته باشند، یا مثل بعضی شب‌ها تا صبح از درد دندان به خود پیچیده باشد، یا دست کم در خلوت شبانه با فکر معمای خلقت و خیال غذاب‌آورکیفر کلنجار رفته باشد، ناگهان دل‌شوره گرفت و هر چه در ذهن شلوغش کاوید، دلیل قانع‌کننده‌ای برای مصیبت حضور گناه‌آلودش در دنیای پر گل و بلبل پیرامونش نیافت. اخم کرد و گفت "گه بگیره این زندگی‌رو که دارم مثل کرم‌الکی توش وول می‌خورم. فقط دارم سالای عمرمو تباه می‌کنم، بعد اندیشید که اگر با همین روحیه‌ی گه‌مرغی سر قوز بیفتد و یاوه‌سرایي کند، خلقتش باز که نمی‌شود سهل است، تنگتر هم می‌شود و چه بسا افسردگی امانش را ببرد و تا بوق سگ در بستر بماند. گفت: "نه بابا، بلند شم که آفتاب داره کلافه‌ام می‌کنه."

برای من، خواندن دوباره یک داستان بد، یکی از بدترین شکنجه‌هاست. اما چون این داستان زوم کرده است روی نمونه‌ای از قشری به اسم "هم‌جنس‌گرا" و پشت جلدش هم یک تکه از متن را نوشته‌اند که لابد به همین دلیل کتاب را بخیرم، ناچارم دوباره، سرسری هم شده نگاهي به آن بیندازم.

این داستان دوتا اشکال کلی دارد و چندین تا جزئی: یکی این که راوی‌ی سوم شخص، یا نویسنده، همان قدر به موقعیت دردناک شخصیت داستان که از اوج درد، برایش مسخره شده است، مسخره نگاه می‌کند، که خود او. دوم این که نویسنده، اگر چه با نوشتن چنین موضوعی، به نظر می‌رسد که در میان نویسندگان ایرانی شهادت بخرج داده

است، اما چون اصلاً شهامت بازگویی روحیات يك آدم را در موارد مشکلات جنسی‌اش ندارد، داستان تبدیل می‌شود به يك مشت مسخره‌بازی آقای قریشی و راوی داستان. و آنجا هم که يك دفعه انگار انقلاب می‌کند در بی‌پرده به کاربردن کلمات، عین این فیلم‌های مبتذل سکسی می‌شود با پاسبانی که شلوارش را کشیده است پایین و کیرش را گرفته است به دست.

به قول یارو گفتنی: یا نکن با فیل بانان دوستی، یا این که بعله دیگه، خونه رو جوری بساز تا دست کم فیل توش بره. البته می‌شود به جای نداشتن شهامت نویسنده در کاربرد کلمات، اشاره کرد به شناخت نداشتن نویسنده به این حیطة و این نوع آدم‌ها. اما با خواندن دوتا داستان خوب از این نویسنده، من فکر می‌کنم مسئله همان است که اول به آن اشاره کردم. چون شناخت حیطة جنسی برای نویسنده‌ای که سال‌ها در آلمان زندگی کرده است روشن‌تر از این حرف‌هاست. و من در این مورد خاص به جرئت می‌توانم بگویم که سانسور درونی ایرانی جماعت، که چندان هم ربطی به وزارت ارشاد ندارد، یکی از موانع سفت و سخت در کار اوست. آن قدر سفت و سخت که حتی وقتی می‌خواهد شهامت به خرج دهد و وارد حیطة‌های هنوز کم و بیش ممنوعه شود، از پیش خودش را حذف می‌کند. کوسه است و ریش پهن، یعنی.

آقای قریشی چهل و چهار ساله است. و آنچه از گذشته‌اش می‌دانیم این‌هاست:

۱- در چهارده سالگی يك روز وقتی مادر و پدرش خانه نیستند، لباس مادرش را می‌پوشد و توی خانه دارد برای خودش عشو می‌آید که مادر و پدر سر می‌رسند، و ماجرای بی‌آبرویی و این حرف‌ها و پدر يك فصل حسابی کتک می‌زند.

۲- در دبیرستان، يك بار که با دوستش ابراهیم دارند لب می‌گیرند، فراش مدرسه می‌بیند، و باعث اخراج آن‌ها از مدرسه می‌شود و باز پدر و يك کتک کاری توی همان دفتر مدرسه. و حاصل این که آقای قریشی، به خاطر خانواده و حفظ آبروی آن‌ها و خودش، با ابراهیم قطع رابطه می‌کند، ابراهیم هم که دوری از آقای قریشی (و نه يك محصل دبیرستان) برای‌ش سخت است خودکشی می‌کند (البته همین قدر آیکی خودکشی می‌کند که من نوشتم، در یکی دو جمله).

۳- سال‌ها بعد وقتی که آقای قریشی ناظم مدرسه است عاشق مرتضا، پدر یکی از بچه‌های مدرسه می‌شود و کم و بیش به او حالی می‌کند که مسئله‌اش چیست و او هم که اهل این حرف‌ها نیست، رابطه‌اش را با آقای قریشی قطع می‌کند، و ازدواج می‌کند و حتی بچه‌اش را از آن مدرسه می‌برد. نتیجه این که آقای قریشی تا آخر داستان هنوز عاشق اوست.

اگر چه آقای قریشی برای ابراهیم و همچنین مرتضا گاهی میز غذا می‌چیند و با لباس زنانه می‌نشیند و با خیال آن‌ها غذا می‌خورد، کوچک‌ترین وصف بیرونی یا درونی از نیاز جنسی این همه سرکوب شده نمی‌شود. آن هم در این چهل و چهار سالگی، که هر آدمی که باشد و در موقعیت او، به قول یارو گفتنی کیرش، کون خر را هم پاره می‌کند، یا به کیر خر هم که شده، بند می‌کند.

۴- يك بار هم زني از همكاران آقاي قريشي عاشق او مي‌شود كه آقاي قريشي به همان داستان ساختگي‌اش پناه مي‌برد كه هنوز عاشق زني است كه عمرش را به ما داده و اين جوري به زن جواب رد مي‌دهد. (داستان بيوه بودنش را براي اين ساخته كه اهل محل به او بند نكنند كه چرا تنه‌است.)

اين روايت‌هاي مربوط به گذشته كم و بيش در اتاق و در تنه‌ايي آقاي قريشي و در مقابل آينه به شكل مسخره‌بازي آقاي قريشي، باز سازي مي‌شود. اين مسخره‌بازي تا جايي كه به خود آقاي قريشي مربوط مي‌شود، پذيرفتني است. چون موقعيت او، نياز جنسيي سرکوب شده‌اش توسط جامعه و خودش، و ترس از بي‌حيثيت شدن، در صورت عريان کردن خودش، پس از چهل و چهار سال زندگي، مي‌تواند او را به مسخرگي بکشاند، و در ضمن با اين مسخرگي گذشت زمان را براي خودش قابل تحمل کند. اما راويي داستان هم يادش مي‌رود كه آقاي قريشي شخصيت داستان است و او خودش راوي است. (همان طور كه يادش مي‌رود كه با نوشتن چهارتا مار غاشيه و اين حرف‌ها نمي‌شود جلوي نيروي سرريز كننده‌ي جنسي را گرفت).

اما آن چه در نوشتن اين داستان براي من مهم است اشكال‌هاي تكنيكيي نيست كه مهم‌ترين آن مسخرگيي روايت راوي است. و كسل كننده بودن متن، كه من فقط به اعتبار اين كه حالا قرار است ماجراي زندگيي يك هم‌جنس‌گرا را بخوانم (در حيطه‌ي ايراني) تا انتهاي متن را تحمل كردم. اشكال اين است كه من اصلا هيچ چيزي كه رنگ و بوي جنسي داشته باشد در اين داستان نمي‌بينم. (يعني در داستاني كه مهم‌ترين مشكل شخصيت داستان مسئله‌ي جنسي است).

ناگهان در چهارده سالگي آقاي قريشي را داريم (و نه يك جوان چهارده ساله را- مسخرگيي روايت كردن راوي) كه لباس مادرش را مي‌پوشد، بدون اين كه كوچك‌ترين وصفي از احساسات جنسيي يك جوان تازه به بلوغ رسیده داشته باشيم.

در دبیرستان كه آقاي قريشي را (و نه يك جوان محصل دبیرستان را - مسخرگيي روايت كردن راوي) در حال لب گرفتن با ابراهيم، دیده‌اند و بعد هم رسوا شده و از مدرسه اخراج شده و حتي رفیقش با از دست دادن رابطه‌اش با او، خودكشي کرده، يك وصف از بي‌قراريي جنسيي او نوشته نمي‌شود.

حتي وقتي كه آقاي قريشي، ناظم مدرسه‌ي عزيزآباد عاشق آقا مرتضا مي‌شود، در حد چندتا جمله‌ي آبكيي ماست‌مالي كننده‌ي سانسور شده‌ي خيلي خيلي بهداشتي شده، از اين عشق مي‌خوانيم آن هم در مورد آقاي قريشي، و در داستاني كه به شيوه‌ي سوم شخص نوشته شده است، يعني راوي، كاملا آزادانه مي‌تواند درون و برون او را شكل دهد.

البته آقاي قريشي در اين داستان يك جاهايي كه به خودش مربوط نمي‌شود، به فرمان راويي داستان، يا نويسنده، خيلي راحت حرف مي‌زند.

در داستاني كه از صفحه‌ي هفت شروع مي‌شود و تا صفحه‌ي چهل و يك آن، آقاي قريشي توي خانه‌اش است، توي اتاق يا آشپزخانه يا جلو آينه، و بيش‌تر ماجراهاي داستان را باز سازي مي‌كند، ما يك لحظه احساسات عريان اين آدم

را حتي در درون خودش هم نمي‌بينيم. چطور مي‌شود اين آقاي قريشي كه به اين راحتی حرف مي‌زند، از بي‌قراري‌هاي جنسي‌اش چيزي نگويد. نمونه‌ي راحت حرف زدنش اين‌هاست:

“مادر اين زندگي رو فلوني...” ص ۹

“به اهالي بي‌شرف اين خيابون تخمي‌ام مي‌گم...” ص ۹

“احمق جون، كوفت بخور، اما كوكاكولا نخور كه شكمت اين جور نفخ كنه.” باد مخالف را كه ناگهان در شكمش پيچيد،

با صدا از پايين بيرون داد و به اعتراض گفت: “فلوني، قرار نبود بدوهاشو توي ساختمون ول بديا..” ص ۱۰

“اگه مسابقه‌اي براي چُس دادن ترتيب بدن، تو حتماً اول مي‌شي... باورم نمي‌شه كه بدوتر از چُس تو تو عالم پيدا

بشه. مي‌دونې چيست، از اين چُساي بدو و خاصيت كه نيست، لامصب آلت قتاله‌ست!” ص ۱۰

“جمعه‌ها گُه جاي بارون مي‌چكه.” ص ۱۱

“گه گرفته‌رو هر وقت لازم داري، خرابه. مادرتو سگ بگاد، اكبر!” ص ۱۱

“عجب جمعه‌ي مادر فحبه‌اي به.” ص ۳۶

“بر پدرتون لعنت، اي اهالي بي‌مروت خيابان گند گرفته‌ي عزيزآباد! صد كرور لعنت! تف به قبر جد و آباي مادر

جنده‌تون!” ص ۳۷

خُب، آقاي قريشي كه به اين راحتی حرف مي‌زند، بدون شك وقتي از اولين رفيقش كه با هم رابطه‌ي جنسي

داشته‌اند جدا شده، مي‌تواند به همين راحتی راجع به تن او حرف بزند و از تشنگي‌ي تنش براي تن ديگري. منظورم

من اصلاً اين نيست كه حتماً خيلي خيلي روشن از لمبرهاي جوان و سفت و سخت او يا از آلت قشنگ يا كج و كوله‌ي

او حرف بزند. منظورم بيان همين لحظه‌هاي ارتباط‌هاي جنسي است. مگر همين دست كشيدن يا كشيده شدن به

پوست نيست كه يك رابطه‌ي جنسي را مي‌كشاند تا به اوج لذت؟ پس چطور در داستاني كه از گُه و گوز و چُس و

مادر جنده بودن راديو ساز و مردم عزيزآباد به راحتی حرف زده مي‌شود، اصلاً از بنيادي ترين لحظه‌هاي جنسي‌ي يك

آدم چيزي كه نوشته مي‌شود همين است كه هي گرمش است بيچاره؟ هيچ کدام از كلماتي را كه هر كسي دم

گوش معشوق يا عاشقش مي‌گويد، در اين داستان نمي‌خوانيم؟ چطور در داستاني كه شخصيت آن به اين راحتی

راجع به چُسيدن خودش حرف مي‌زند و به اين راحتی كلمات گُه و مادر جنده و جاكش را به كار مي‌برد، (و پاسبان‌ش

هم البته راحت در مي‌آورد كه نيمه‌شب به زني عابر فروكند) هيچ کدام از كلمات مربوط به روابط جنسي را از زبان

آقاي قريشي نمي‌شنويم؟ كلماتي كه هر چند هم بخواهيم پنهانش كنيم، دست كم در تنهايي (يعني همين

موقعيت آقاي قريشي) در ذهن‌مان چرخ مي‌زنند؟

آقاي قريشي‌ي اين داستان ما حتي توي خواب هم با آن شور و حال آدمي كه ناچار است مسئله‌ي جنسي‌اش را

سر كوب كند، به پوست تن كسي دست نمي‌كشد، يا با كسي هم‌آغوش نمي‌شود. آخر چطور مي‌شود يك آدم چهل

و چهار ساله‌ي هم‌جنس‌گراي تنها، حتي در تنهايي‌اش و حتي توي ذهن خودش هم به تن مرد، به عرياني، فكر

نكند و براي او له له نزند؟

تمام له له زدن‌های این آقای قریشی‌ی هم‌جنس‌گرایی که راوی ما آقای شهرام رحیمیان روایت می‌کند، محدود می‌شود به چهارتا جمله‌ی آبکی در دلتنگی‌ی برای عشق‌ش آقا مرتضا یا ابراهیم. اگر چه این داستان در مجموع بد است.

اگر چه راوی نمی‌داند چرا داستان‌ش را این جور با لحن مسخره شروع می‌کند و بعد البته یادش می‌رود و لحن معمولی به خود می‌گیرد.

اگر چه به نظر می‌رسد نویسنده اصلاً هم‌جنس‌گرا جماعت را نمی‌شناسد و همه‌ی شناخت‌ش از چنین شخصیتی محدود می‌شود به چهارتا ادای زن درآوردن و آوازهای زنانه خواندن و لباس زنانه پوشیدن.

اما من مطمئن هستم که آن جوهر جاری در نویسنده‌ی ایرانی جماعت، که سانسورکردن خود است، بیش از همه، در مصنوعی کردن این داستان دخیل است. یعنی شجاعت نویسنده فقط در همین حد است که از لباس زنانه پوشیدن یک هم‌جنس‌گرا بنویسد و نه از مجموعه‌ای که اوست که انسان است. اگر چه این انسان در جامعه حذف شده است و نمی‌تواند احساسات خود را بروز دهد، اما دست کم می‌تواند در تنهایی‌اش با احساسات خودش خودمانی و صادق باشد.

والله من اگر در موقعیت آقای قریشی بودم، شب تولدم هم که شده بود، آن هم توی یک داستان ۵۴ صفحه‌ای با حروف ریز، به خاطر حرمت گذاشتن به حروف‌چین هم که شده، یک خیار قلمی توی کون خودم فرو می‌کردم، حتی اگر این خیار، از نوع خیار افلاطونی بود. یا اگر از نوع خیلی فاعل‌ش بودم، حداقل یک مرغ مادر (سربریده البته) می‌خریدم و توی کون مرغ فرو می‌کردم.

البته این کارها، با آن جمله‌هایی که از آقای قریشی نمونه آوردم، می‌خواند. وگرنه می‌شود یک هم‌جنس‌گرای خیلی فرهیخته بود و به خیار قلمی و مرغ مادر بند نکرد، اما دست کم مثل یکی از داستان‌های نوشته شده در نیم قرن پیش، "کودکی یک رئیس" از ژان پل سارتر، احساسات خیلی لطیف و جنسی خود را بی‌پروا بروز داد، یا به عنوان راوی و نویسنده، جلو آقای قریشی را نگرفت تا بتواند بروز دهد.

من شك ندارم که برای نوشتن قبل از هر چیز باید آزاده بود در کاربرد کلمات.

و دیگر این که شك ندارم اگر تیترا این نوشته را یک کمی ادبیات‌چی‌وار انتخاب کنم، سایت گویا به آن لینک می‌دهد، و تعداد خوانندگان این متن بیشتر می‌شود. اما این کار را هم نمی‌کنم. آخه هر چیزی باید با مجموعه‌ی خودش بخواند

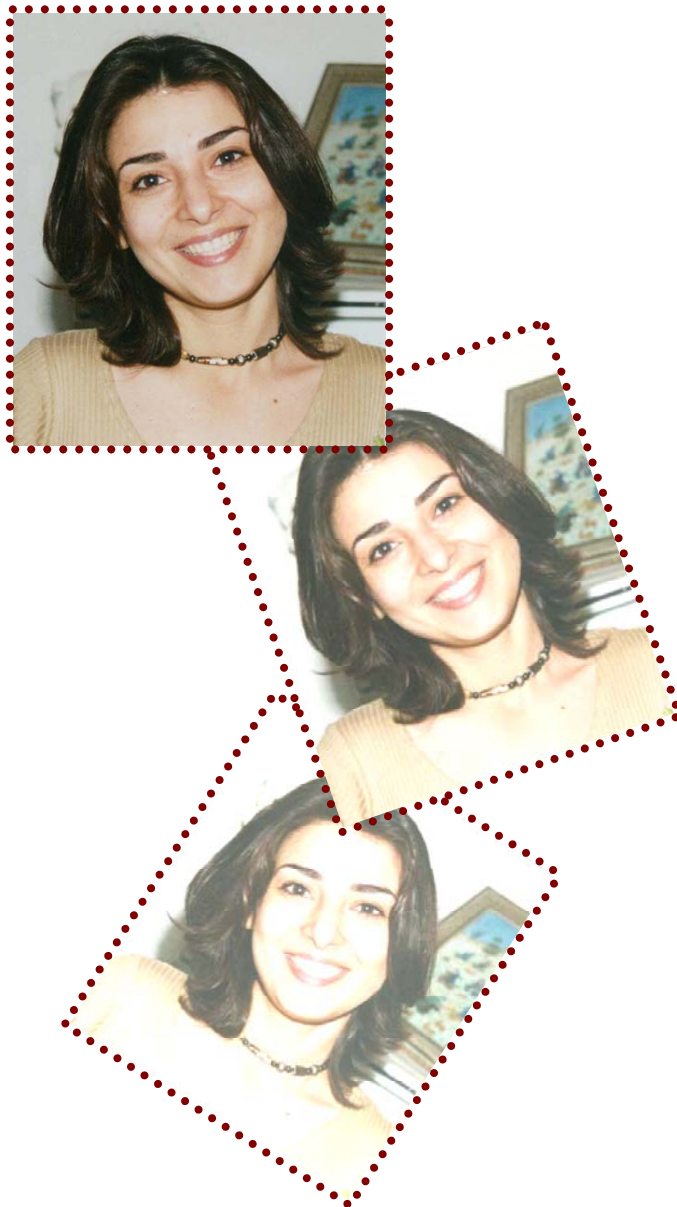


## دو شعر از شیما کلباسی

شیما کلباسی شاعر، مترجم و فعال حقوق بشر، مدیر و گرداننده پروژه های "گفتگوی بین ملتها از طریق ترجمه شعر"، "شعر زنان ایران" و از اعضای مدیریت پروژه بین المللی "آوای دیگر" بوده و همچنین سردبیر بخش شعر مجله معروف آمریکایی "میوز آپرنٹیز گیلد" می باشد. وی مبتکر سبک/شعار موزی است که به صورت عمودی و افقی قابل خواندن هستند. از او تا کنون یک مجموعه شعر فارسی به نام "سنگسار" چاپ شده است و مجموعه دوم تحت عنوان "نه" به زودی بر روی اینترنت و به صورت کتاب عرضه خواهد شد.

او اولین شاعر ایرانی و فارسی زبانست که به نوشتن اشعار دو نفره با شاعران غیر همزبان پرداخته است. این شعرا السیو زانللی (شاعر ایتالیایی) ران هودسون و راجر هیومز (شاعران آمریکایی) می باشند. در سال ۲۰۰۴ میلادی، شعر دونفره کلباسی و هیومز "گود نایت بی بی گرل/شب بخیر دختر کوچولو" به عنوان بهترین شعر و برنده جایزه هاروست اینتر نشنال شناخته شد. او اکنون به همراه همسر و فرزندشان مقیم آمریکا می باشد.

### Parallel Women



امروز با بکارتی آویزان میان لبها  
از : خواب بیدار میشوم

در آرزوی آزادی

آرزوی همسری که تاس نیست

۲

شب سرطانی میان پستانهایم دمیده بود

کاش زودتر بمیری

این هم صدای مردیست که از ایاااااا

له می کند بکارت را

۳

شلوار لک-خوک-خونی

۴

درس خوشبختی به من نده

مادر شوهر

۵

زن با زهدانی جر داده

۶

شماره شیطان

زن شیطان است

شیطانیت

تف به شیطانیت

تف که مادرت تو را زاید

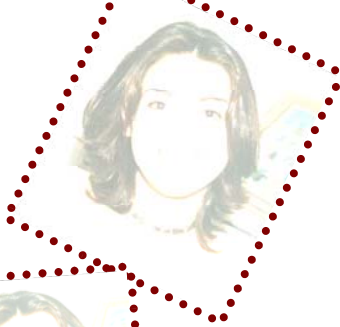
تا مرا سنگ سنگسار کنی

به اسم زنا

تف!

۸ بار تا مارس

\*\*\*



**I** بی تو،

... برهنه-زنده در خود می کشد  
این شورابه اشک و لکه های ... های های  
گوشت و تنم را سخت می خورند...  
آزادی!

**II** و فقط شنیده اند  
گویش جرنگاس عشق را  
از لیان سرخ شاعره ام  
تا چشمهای شرقی مرا  
و شر شر گیسوانم را  
نوازش کنند  
شیرینی میان دستانت  
باش - باش  
در روزهای من  
آزادی!

**III** وقتی که باشی  
می بوسی  
نوازش می کنی  
عشق می بازی  
می بوسی  
می بوسی  
نوازش می کنی  
عشق می ورزی  
در آغوش می گیری  
در این دنیای دیوانه، دیوانه وار  
تنها، همراه، میان ملحفه ها  
تندتر  
بلندتر  
بیشتر  
همیشه، با هم  
می بوسی  
می لیبسی  
می گزی  
می خراشی  
بی نفس  
خیس  
خشک  
دور  
نزدیک باش بمان آزادی!

## تازه های خواندنی

### 📖 چراغ را از این پس به گونه ای دیگر می بینید

جلسه گروه سردبیران و نویسندگان نشریه "چراغ" در تاریخ دهم اردیبهشت ماه ۸۵ تشکیل گردید. این جلسه بعد از انتشار ۱۶ پیش شماره و ۷ ویژه نامه تشکیل و در ارتباط با موارد زیر تصمیم گیری شد:

- ۱- تاریخ انتشار ماهنامه از ابتدای هر ماه خورشیدی به ابتدای هر ماه میلادی تغییر یافت.
- ۲- نشریه "چراغ" به چندین بخش تقسیم گردید و تصمیم گرفته شد جهت بالا رفتن سطح کیفی نشریه، بیش از گذشته از نیروهای حرفه ای و افراد متخصص در تهیه مطلب و تنظیم آنها استفاده گردد.
- ۳- نشریه "چراغ" به این ۱۰ بخش تقسیم شد ( البته این تقسیم بندی می تواند به مرور زمان و با ایجاد نیازمندیهای جدید تغییر کند):

- ✓ سخن سردبیر
- ✓ مقالات علمی
- ✓ داستان
- ✓ شعر
- ✓ تازه های خواندنی
- ✓ معرفی
- ✓ گفت و گو
- ✓ درچه
- ✓ فیلم و تاتر
- ✓ درباره سازمان ما (فعالیتها سازمان در ماهی که گذشت)

نشریه "چراغ"، نشریه سازمان همجنس گرایان ایرانی است و به ترتیب اولویت به این موضوعات می پردازد:

الف- مسائل مربوط به همجنس گرایان، دوجنس گرایان و دگرجنس گونه گان

ب- زنان و جنبش آزادسازی زنان

ج- اروتیسم

نشریه الکترونیکی "چراغ"، از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، مترجمان و ویرایشگران، دعوت به همکاری می کند. جهت اطلاعات بیشتر در ارتباط با نحوه همکاری با چراغ لطفاً به آخرین صفحات نشریه مراجعه نمایید.



## 📌 در روز جهانی مقابله با هوموفوبیا تجاوز و پیروزی در هم آمیخت

ارسال خبر: صبا راوی

سازمان دیدبان حقوق بشر به مناسبت ۱۷ ماه مه روز جهانی مبارزه با هوموفوبیا، با اعلام اینکه تا به حال بیش از ۵۰ کشور این روز را پذیرفته اند گزارشی با عنوان "سالن شرمساری" منتشر نمود و در آن ۵ تن از افراد سرشناس را که در ترویج دشمنی و تبعیض علیه همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگوناگان در کشورهائیشان مشغول هستند به عنوان افراد هوموفوبیک در یک سال گذشته نام برد.

۱- Ashutosh Pandey یک پلیس عالی مقام هند که از طریق اینترنت، چهار مرد همجنس گرا را دستگیر نمود .

۲- Rita Verdonk ریتا فردنک، وزیر مهاجرت هلند، به دلیل موضعش در قبال برگرداندن همجنس گرایان ایرانی.

۳- Olusegun Obasanjo رییس جمهور نیجریه به دلیل پشتیبانی اش از قانونی که کلیه افراد ال-جی - بی - تی و یا سازمانها و اشخاص مدافعشان را به حبس تا ۵ سال محکوم می کند .

۴- Joeri Loezjkov شهردار مسکو که کارنوال شادی همجنسگرایان ( گی پراید ) را در این شهر ممنوع اعلام کرد.

۵- Gerard Allen که می خواست کلیه کتب مربوط به موضوع همجنس گرایی را از کتابخانه ها جمع آوری کند سازمان دیده بان حقوق بشر با این گزارش یادآوری کرد که هنوز در دنیا برای همجنسگرایان قوانین ضد بشری وجود دارد و این افراد که نامشان ذکر گردیده، مثالهایی از انسانهای هموفوبیک هستند .

\*\*\*



## 📌 در روز ۱۷ مای بمناسبت روز جهانی علیه هوموفوبیا ، میتینگی به

فراخوان انجمن سراسری دفاع از حقوق برابر جنسی در شهر گوتنبرگ

سوئد برگزار شد. اکثر احزاب پارلمانی سوئد و همچنین همبستگی-

فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی در این میتینگ شرکت کردند. از

طرف فدراسیون پناهندگان ایرانی، سوسن صابری سخنرانی کرد. متن

ترجمه فارسی سخنرانی، از این قرار بود

می خواهیم صحبت‌هایم را با نقل قولی از یکی از مسئولین بلند پایه جمهوری اسلامی ایران آغاز کنم. آیت الله جنتی در یک سخنرانی این طور گفته است: "ای کشورهای غربی! شما که همجنسگرایی را قانونی کرده اید، تف بر شما! این باعث شرمساری است!"

آری ما در چنین دنیایی زندگی می کنیم که برخی حکومت ها همجنسگرایی را یک عمل شرم آور و قابل مجازات تلقی می کنند. اما آن چه بطور واقعی باعث شرم بشریت است چیست؟ این که در سال ۲۰۰۶، در یک کشور اروپایی مانند سوئد باید امروز دورهم جمع شویم تا از حق انسانها در انتخاب پارتنرشان دفاع کنیم، این که هنوز باید برای پذیرش و به رسمیت شناسی انسان ها همان طور که هستند مبارزه کرد، اینکه هنوز باید برای جلوگیری از تحقیر و تبعیض و کتک خوردن بدلیل تمایل جنسی خود مبارزه کرد، اینها دلیل واقعی شرمساری بشریت است!

سالها مبارزه در سوئد برای تغییر قوانین به نفع همجنسگرایان تاحدی موفقیت آمیز بوده است. ولی این هنوز آغاز راه است. علیه هوموفوبیا می بایست در دو جبهه سیاسی و اجتماعی مبارزه کرد.

قوانین ازدواج در مورد همجنسگرایان می بایست تغییر کند. ازدواج یک قرارداد مابین دو انسان است و بس. اینکه این دو انسان چه ظاهری دارند، چه احساسات و تمایلات جنسی دارند و یا اینکه خودشان تمایلات جنسی شان را چگونه تعریف می کنند، امرمربوط به حکومتها نیست. قوانین تنها می بایست بر برابری حقوق انسانها مستقل از جنسیت و تمایل جنسی آنها، نظارت داشته باشند. در اوضاع کنونی حقوق برابر شهروندی و تا آنجایی که به همجنسگرایان و دوجنسگرایان و ترانسها مربوط می شود، امری بدیهی نیست.

فعالیت اجتماعی با هدف تغییر دید و رفتار مردم نسبت به همجنسگرایان، کار بزرگی است که می بایست به موازات فعالیت جهت تغییر قوانین به پیش برده شود. این مسئله باید در کتب درسی درج شود. باید بویژه در میان جوانان و در رسانه های گروهی و انجمن های مختلف به بحث و گفتگو در این مورد پرداخت. فعالیت جهت تغییر دید و رفتار اجتماعی می بایست از سنین پایین آغاز شود.

در سوئد قدمهای بزرگی در این زمینه برداشته شده است. ولی در سوئد هم و بویژه در میان برخی خانواده های مهاجر داشتن تمایلات جنسی گوناگون یک تابو است. بعضا حتی از گفتگو در این باره پرهیز می شود. هوموفوبیایی در میان این بخش مهاجرین عمدتا ریشه در معیارها و ارزشهای کهنه و مذهبی دارد. همجنسگرایان در این خانواده ها و بویژه خانواده های اسلامی در شرایط سختی بسر می برند.

رابطه جنسی میان دو جنس موافق در اسلام ممنوع است. آنجایی که اسلام قدرت سیاسی را در دست دارد، مانند ایران، رابطه جنسی میان دو جنس موافق با شلاق و مرگ پاسخ می گیرد. طی ۲۷ سال حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، دهها همجنسگرا اعدام شده اند. تعداد زیادی زندانی و شکنجه شده و بطور سیستماتیک مورد آزار و اذیت قرار می گیرند.

همجنسگرایان در خانواده های اسلامی در سوئد بعنوان یک جامعه سکولار به مرگ مجازات نمی شوند. در وهله اول به این دلیل ساده که به هیچ وجه جرئت ابراز علنی تمایلات واقعی خود را ندارند. برخی توسط خانواده ها پذیرفته شده اند و برخی نیز طرد شده اند. من از جامعه سوئد بعنوان یک جامعه سکولار نام بردم. اما به دختران و پسران خردسالی فکر کنید که در مدارس اسلامی شستشوی مغزی می شوند. به جوانانی فکر کنید که پای منبر امامهای مرتجع با ارزشهای عقب افتاده می نشینند. چه بسر آنها می آید؟ در مدارس مذهبی و بویژه مدارس اسلامی صحبتی از دفاع از حقوق همجنسگرایان نمی شود. کاملا برعکس! در این مدارس شاگردان یاد می گیرند که زن و مرد برابر نیستند و



همجنسگرایی یک عمل گناه آلود مستوجب مجازات است. نرم‌ها و ارزشهای کهنه غیرانسانی علیه زنان و کودکان و همجنسگرایان از محصولات مدارس اسلامی است. مدارس مذهبی یک منبع اشاعه هوموفوبیا هستند. به همین جهت یک قدم، یک قدم مهم در راه حفظ پیشروی‌های جامعه، جهت دفاع از ارزش برابر انسانها، جهت مبارزه علیه هوموفوبیا، جهت حمایت از حقوق برابر همجنسگرایان، بستن مدارس مذهبی است. مدارس مذهبی که در تقابل با معیارها و ارزشهای پیشرو در این جامعه عمل می‌کنند. افکار و ارزشهای قرون وسطایی در یک جامعه مدرن و سکولار جایی ندارند.

من از همه شما انسانهای برابری طلب، آزادیخواه و سکولار دعوت می‌کنم که در کنارهم برای رسیدن به چنان جامعه‌ای مبارزه کنیم که در آن هیچ انسانی نیازی به هویت‌سازی بر اساس جنسیت و یا تمایل جنسی و یا قومیت و مذهب نداشته باشد. جامعه‌ای که انسانها در آن از حقوق و وظایف برابر و امکانات یکسان برای یک زندگی انسانی برخوردارند.

تصاویری از این مراسم در سوئد:





## حضور صبا راوی نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی در پارلمان هلند

ارسال خبر: صبا راوی

طبق دعوتی که از پی جی ال او شده بود تا در جلسه وزیران مهاجرت و امور خارجه و نمایندگان پارلمان هلند حضور پیدا کند، با برنامه ریزی قبلی و هماهنگی با سازمان همجنسگرایان هلند COC Netherlands به طرف پایتخت اداری هلند شهر دن هاخ یا همان لاهه راه افتادم. در طول راه در ذهن خود تمام رنج هایی که ما LGBT ها تا به حال در هر گوشه ای از دنیا کشیده ایم را مرور می کردم. به محض

ورود به ساختمان پارلمان که نمای بیرونی آن به سبک اروپای قدیم بود از طرف کارکنان به سمت سالن کنفرانس به نام Thorbechezaal هدایت شدم. در آنجا به انتظار سخن گویند هر حزب پارلمان در امور مهاجرت، وزیر امور خارجه و وزیر مهاجرت هلند نشستیم. حضور خبرنگاران و شبکه های تلویزیونی و رادیویی هم که مشتاقانه منتظر شروع رسمی جلسه بودند نشان از پر اهمیت بودن مطلب مورد



بحث بود.

در ابتدا تک تک نمایندگان دلیل مخالفت حزب خودشان را با تصمیم وزیر مهاجرت هلند خانم ریئا فردونک اعلام نموده و سپس وزیران مهاجرت و امور خارجه به دفاع از خود پرداختند. قابل ذکر است که کلیه این نشست ها به این دلیل می باشد که اکثریت قریب به اتفاق پارلمان معتقدند که پناهندگان همجنسگرای ایرانی حتی اگر هم پرونده پناهندگی آنها مختوم اعلام شده باشد، باید اجازه اقامت در هلند را داشته باشند. از آنجایی که در گزارش های وزارت امور خارجه یک تصویر نه آن چنان روشن از وضعیت همجنسگرایان ایرانی در داخل ایران ارائه شده بود، احزاب هلند مخالفت خود را با این گزارش از طرف وزیر امور خارجه و تصمیم وزیر امور مهاجرت اعلام کردند زیرا احزاب پارلمان با در دست داشتن مدارک دیگری که نشان می داد بعضی از همجنسگرایان در ایران دستگیر و حتی به اعدام محکوم شده اند و یا حتی در مصاحبه با یک دیپلمات هلندی که سال ها در وزارت امور خارجه مشغول به کار بود آمده است که در سیستم قضایی ایران آنقدر جای شک و شبهه وجود دارد که اعتماد به چنین سیستمی اشتباه محض می باشد و در ادامه اضافه کردند که با توجه به اینکه طبق قانون مجازات اسلامی همجنسگرایان در ایران باید چهار شاهد عینی در محل ارتکاب جرم حضور داشته باشند، چون این امر تقریباً غیر ممکن هست همواره همجنسگرایان به جرم موارد دیگر ابتدا دستگیر شده و در انتها محکوم به اعدام می شوند. بنا بر این دلایل نمی شود گزارش وزیر امور خارجه ایران در مورد اعدام دو نوجوان در مشهد را پذیرفت زیرا دولت ایران بارها و بارها افراد را به بهانه هایی که خود دولت در آن دست داشته دستگیر می کند.

برای سنگین کردن جرم فعالان سیاسی آنها را محکوم به حمل مواد مخدر و یا نگهداری مشروبات الکلی و اسلحه و یا ارتکاب زنا و ... محکوم می کند. دلیل محکم و قابل تامل دیگری که از طرف احزاب پارلمان مطرح شد این بود که چطور می شود در طول یک دوره کوتاه در ایران این همه اعدام رخ داده که همگی آنها به جرم تجاوز به عنف، آدم ربایی، حم مواد مخدر و حمل اسلحه دستگیر شده اند در عین حال این اعدام شدگان همگی همجنسگرا بودند! که با تعجب حاضرین روبرو شد .

مدرک دیگری که صحت این ادعا را تقویت می کرد گزارش یک فعال حقوق بشر داخل ایران بود که نخواست اسمش فاش شود، این شخص متذکر شد حتی سیستم قضایی ایران فعالان حقوق بشری که شکنجه همجنسگرایان را به نوعی علنی کنند را محکوم می کند و آنها را مجرم می شمرد. به این دلیل است که حتی فعالین حقوق بشر آنچنان به این قضیه نمی پردازند و یا آنکه سعی می کنند وارد این مقوله نشوند .

در پایان جلسه مشورت در پارلمان تصمیم نهایی منجر به تهیه یک گزارش جدید از سوی وزارت امور خارجه هلند شد.

### 📌 دیدار آرشام پارسی با عضو پارلمان کانادا



چند روز پس از ورود آرشام پارسی به کانادا، با کمک برخی از دوستان نشست کوتاهی با جناب آقای درک لی (Derek Lee) از اعضای پارلمان کانادا ترتیب داده شد. این دیدار در ساختمان پارلمان که در اتاوا، پایتخت اداری کانادا واقع است انجام شد. در این نشست سازمان همجنسگرایان ایرانی معرفی گردید و اعلام شد که این سازمان در کانادا مجدداً ثبت خواهد شد و دفتر رسمی خود را خواهد گشود.

آقای درک لی هدف این سازمان و فعالیت های انجام شده آن را جویا شدند که در پاسخ هدف کلان سازمان توسعه حقوق بشر و حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان در داخل و خارج از ایران اعلام شد و مختصری از کلیه فعالیت های سازمان در ۲ سال گذشته ارائه گردید که موجب تعجب و شگفتی این نماینده

محترم واقع شد که چگونه می توان در خارج از کشور این چنین ارتباطی را با جامعه درون ایران برقرار نمود و این موفقیت ها را در طول این مدت کوتاه بدست آورد. در پایان آقای درک لی حمایت خود را از سازمان اعلام نمودند و راه های ارتباطی خود را در اختیار سازمان قرار دادند تا در آینده ارتباطات بیشتری برقرار گردد. همچنین ایشان خاطر نشان نمودند که توسعه حقوق بشر منحصر به یک منطقه خاص نیست و کشورهایی که این امکان را در اختیار دارند باید به دیگر مردم دنیا در رسیدن به این حقوق انسانی کمک کنند.

این یکی از اولین اقدامات سازمان در کانادا بود که از جناب آقای شریف (همجنسگرای مالزیایی) و سرکار خانم شیرین (مدافع حقوق زنان) که این دیدار را ترتیب دادند سپاسگزاری می گردد.

## 🏠 پاپ بنواسز و پافشاری مجدد بر مخالفتش با ازدواج همجنسگرایان – واتیکان

ارسال خبر: بابک امیری

بنواسز، رهبر کاتولیک های جهان، روز شنبه ۲۰ ماه مه ۲۰۰۶ سفیر اسپانیا را به حضور پذیرفت و این در حالی است که در کمتر از دو ماه آینده پاپ برای روز جهانی خانواده به شهر ولانس اسپانیا سفر خواهد کرد. پاپ با دفاع از فرم ازدواج زن و مرد، مخالفت خود را با هر گونه ساختار دیگر اعلام کرد و مخالفتش را، با ازدواج همجنسگرایان در اسپانیا اعلام نمود، قانون ازدواج همجنس گرایان، در سال ۲۰۰۵ توسط دولت زاپاترو بنا به درخواست مردم به تصویب رسیده است.



\*\*\*

## 🏠 کمیسیون مشترک فعالان حقوق همجنسگرایی

بعد از ماه ها تلاش و پیگیری در جهت تشکیل کمیونی مشترک از فعالین حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان در نهایت اولین جلسه مقدماتی این کمیسیون در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ماه راس ساعت ۲۱ به وقت تهران در اتاق پالتاک با حضور افراد زیر برگزار شد:

آرشام پارسی سخنگو و دبیر حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی، صبا راوی نماینده سازمان در هلند، شاهرخ رئیسی دبیر فرهنگی و نماینده سازمان در آلمان، بابک امیری نماینده سازمان در فرانسه، مانی زانیار دبیر سلامت سازمان، واران نماینده مجله ماها، نیلوفر بیضایی فعال حقوق بشر، رضا شب بین، پویا، کیا احمدی، بابک و امیر.

شایان ذکر است که نشریه بیداری، رادیو رها، ماهنامه دلکده، گروه هومان (لس آنجلس)، عماد ایرانی، عامر و خانم تناور در جلسه حضور نداشتند و در رای گیری به صورت پست الکترونیکی شرکت نمودند.

در این جلسه گفتگوهای زیادی در ارتباط با تعیین نام کمیسیون انجام شد که از بین شش مورد پیشنهاد شده زیر نام **"کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی در ایران"** با ۹ رای از ۱۷ رای انتخاب گردید. نام ها عبارت بودند از:

الف: کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت های جنسی

ب: کمیسیون پشتیبانی از حقوق گرایش های جنسی

ج: کمیسیون دفاع از حقوق همجنسگرایان

د: کمیسیون مشترک سازمان همجنسگرایان ایرانی

ه: کمیسیون مشترک دفاع از حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان

و: کمیسیون پشتیبانی از حقوق همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان

گزینه الف: ۹ رای، گزینه ب: ۲ رای، گزینه ج: ۴ رای، گزینه د: ۲ رای، گزینه ه: ۲ رای، گزینه و: ۰ رای

لذا بدینوسیله به اطلاع می‌رساند که کمیسیون دفاع از حقوق اقلیت‌های جنسی فعالیت‌های اولیه خود را آغاز نموده و در آینده‌ای نزدیک به صورت رسمی شروع به کار خواهد نمود. جهت تماس با دبیرخانه این کمیسیون می‌توانید به آدرس پست الکترونیکی **co@pglo.net** نامه نگاری نمایید.

\*\*\*

### **📌 سازمان همجنس‌گرایان ایرانی، به عضویت افتخاری "انجمن همجنس‌گرایان آلمان"، درآمد**



آقای کلاس یترز، مدیر انجمن همجنس‌گرایان آلمان LSVD، در تماسی که در روز جمعه، هجدهم می ۲۰۰۶ با دفتر نمایندگی سازمان همجنس‌گرایان ایرانی در آلمان داشت، ورود سازمان PGLO را به انجمن همجنس‌گرایان آلمان تبریک گفت.

کلاس یترز، ضمن بیان خرسندی، از فعالیت سازمان همجنس‌گرایان ایرانی، اظهار داشت که از هرگونه همکاری با همجنس‌گرایان ایرانی و سازمانشان، استقبال خواهد کرد.

انجمن همجنس‌گرایان آلمان با حروف اختصاری LSVD بزرگترین سازمان همجنس‌گرایان این کشور می‌باشد، که در حدود ۳۰۰۰ عضو دارد و بیش از ۷۰ موسسه و انجمن و سازمان به عضویت آن درآمده‌اند. انجمن همجنس‌گرایان آلمان، از سال ۱۹۹۰ با همین نام شروع به فعالیت کرده و با پارلمان اروپا و سازمانهای بین‌المللی، همکاری و ارتباط نزدیک دارد.

\*\*\*

### **📌 مدافع حقوق بشر بودن یا نبودن، مسئله اینجاست!**

چندی پیش یکی از دوستان نامه‌ای را خطاب به سازمان فدائیان اکثریت نوشت و دیدگاه آنان را در رابطه با اقلیت‌های جنسی جویا شد. رو نوشت این نامه نیز به سازمان همجنس‌گرایان ایرانی ارسال گردید که ما آن را در زیر به چاپ می‌رسانیم. بسیار نیکوست که تمامی افراد جامعه خود را در برابر موضع‌گیری احزاب و گروه‌های مختلف در ارتباط با همجنس‌گرایان مسول بدانند و از تشکل‌های خود بخواهند که دیدگاه روشن و واضحی را اعلام نموده و حمایت از این قشر جامعه را نیز در دستورکار خود وارد نمایند.

با درود و سلام فراوان

می‌خواهم نظر و یا انتقادی را با شما در میان بگذارم. من دورانی از زندگی در ایرانم را به عنوان سمپات (هوادار) و پس از آن همراه سازمان شما بودم و حدود ۲۰ سال هست که در آلمان هستم.

در بین سازمان ها و گروه های چپ ایرانی همواره سازمان فدائیان اکثریت را از لحاظ سیاسی یکی از سازمان های مترقی و دموکرات می دانم. کماکان در اتاق های پالتاک شما و از سایت روزنامه کار دیدن کرده و شنونده رادیو رسانه هستم.

فردی هستم طرفدار حقوق بشر چه حقوق زنان که خودم یک زن هستم بلکه کودکان، ملیت ها، اقشار مختلف اجتماعی و همچنین حقوق اقلیت های جنسی.

مورد صحبت من در این نامه اقلیت های جنسی می باشد. حتما اطلاع دارید که سازمان همجنسگرایان ایرانی حدود ۲ سال هست که تشکیل شده و فعالیت دارد. موردی که در اینجا شاید به عنوان انتقاد با شما در میان می گذارم این است که نه تنها حمایتی از طرف سازمان شما با این قشر جامعه نشده بلکه هیچ گونه مطلبی برای حمایت از اقلیت های جنسی حتی به نقل قول از رسانه های دیگر هم در سایت شما دیده نمی شود.

آیا شما به عنوان یک جریان چپ و مدافع حقوق بشر حقوق اقلیت های جنسی را نادیده می گیرید و یا اینکه برای شما پرداختن به این مطلب هنوز یک تابو است؟ که امیدوارم این طور نباشد. خوشحال می شوم که به نامه من جواب دهید و مرا از نظرتان مطلع کنید.

با درود و سپاس فراوان

تنش تناور

\*\*\*

### مرگ کیان هیچ نامی ندارد!



شهلا نوری

روز ۲۴ ماه می ۲۰۰۶ در بخش بحث در روزنامه شهری استکهلم مقاله ای درج شده بود که دوست عزیز ما سرکار خانم شهلا نوری آن را ترجمه و برای ما ارسال کرده اند که کمال تشکر را از ایشان داریم.

دو سال پیش در چنین روزی کیان فاطمه کاظمزاده در کمپ پناهندگی کارلس لوند در نزدیکی اپلاندویسبی به زندگی خود پایان داد. او یک ترانسسکسوال بود. او ( اشاره به ضمیر فاعلی مذکر) در ایران به صورت یک دختر به دنیا آمده بود اما خیلی زود به این مسئله

پی برده بود که دختر نیست. او یک معلم، فعال سیاسی و مخالف سر سخت نسبت به تبعیض های رژیم ایران به زنان بود.

کیان در نوامبر ۲۰۰۱ به سوئد آمد و بمحض ورود تقاضای پناهندگی کرد. او برای ادارات مربوطه در سوئد تعریف کرده بود که به دلیل فعالیت سیاسی، دگرجنس گونه بودن و تهدیدات جانی از ایران فرار کرده است.

تقاضای او رد شد و اداره اتباع بیگانه در فوریه ۲۰۰۴ تصمیم اخراج او را صادر کرد.

طی یک ماه کیان ۲ بار دست به خودکشی زد اما ادارات مربوطه هیچ اقدامی برای بهبود وضع او انجام نداد.

اداره مهاجرت در تصمیم خود اشاره کرده بود که هیچگونه تردیدی در واقعی بودن احساس کیان ندارد اما در کشور ایران عمل تغییر جنسیت صورت میگیرد و نتیجتاً هیچ خطری در صورت بازگشت کیان به ایران جان او را تهدید نمیکند. اما مبارزه کیان، علیه ترس و خشونت موجود در جامعه نسبت به آن چه عدول از نرم های جنسیتی است، هم چنان ادامه دارد. در صورتیکه در قانون سوئد ذکر شده است انسان هایی که در اثر تبعیض جنسی مورد تعقیب قرار دارند باید زیر چتر حمایت قانن قرار گیرند.

کمون مذکور در استکهلم هزینه دفن کیان را متقبل شد اما سنگ قبری برای او تهیه نشد. انگار که از اهمیت چندانی هم برخوردار نبود. کلمه ای وجود دارد که باعث مرگ کیان شد. آن کلمه همان ترانسفوبی است (فوبی بمعنای ترس می باشد). وقتی مردم به خود اجازه می دهند که با اهانت یا ابراز انزجار جنسیت انسانی را جدی نگیرند و او را دچار عدم اطمینان به خود مونث و یا مذکرش گردانند.

یک قبر بدون اسم باید به منزله تجاوز به حقوق کیان از جانب ادارات سوئد تلقی گردد. بدون سنگ قبر چگونه میشود فهمید که چه کسی در آن قبر دفن شده است.

به همین جهت تعدادی از دوستان و آشنایان کیان بر مزار او جمع می شوند تا یاد او را گرامی داشته و سنگ قبری برایش تهیه کنند. یک سنگ قبر معمولی حدود ۱۰۰۰۰ کرون هزینه در بر خواهد داشت. ما با هم میتوانیم این امکان را فراهم سازیم و روز ۲۴ مای را تبدیل به روز اعتراض علیه بی حقوقی پناهندگان hbt تبدیل کنیم. اتفاقی که برای کیان رخ داد دیگر نباید تکرار شود. زنده نگهداشتن خاطره کیان به معنای تداوم مبارزه ما علیه نابرابری جنسی میباشد.

52

DEBATT

DEBATT Störst i Stockholm

Redaktör: David Grossman e-posta till debatt@city.se Skriv under 500 ord (replik 100 ord).

I dag är det exakt två år sedan som Kiann Fatemeh Ghaemzade tog sitt liv på Carls-lunds flyktningförläggning utanför Upplands Väsby. Kiann var transperson. Han föddes i Iran som flicka, men kände sig tidigt som något annat. Han var lärare, politiskt aktiv och djupt kritisk till regimens syn på kvinnor.

## Kianns död har inget namn

● Kiann Fatemeh Ghaemzade kom till Sverige i november 2001 och sökte omedelbart asyl. Han berättade för de svenska myndigheterna att han flytt transfobisk politisk förföljelse i sitt hemland – dödsshot, sexuell förnedring och piskstraff. Asylansökan avslogs. I februari 2004 fastslog Utlänningsnämnden beslutet om avvisning.

När Kiann tog sitt liv hade han redan tidigare samma månad försökt göra samma sak. Myndigheterna visste alltså att hans liv var i fara. Ändå fick han knappt någon vård, man lät det ske. Migrationsverket skrev i sitt avslagsbeslut att de inte fann anledning att betvivla sikteten i Kianns "känslor".



Kiann Fatemeh Ghaemzade hade tog sitt liv efter avslagen asylansökan.

Foto: PRIVAT

آذر پویا: دوست نزدیک کیان و فعال سیاسی حقوق بشر و بخصوص کودکان

آیگن "اشکان" دیاری: گرافیکر

مهین علیپور: کمپین دفاع از حقوق زنان

کریستینا هولتمن: ژورنالیست و کاندیدا نمایندگی مجلس از فمینیست اینیتیاتیو



جلسات هفتگی ویژه ای در اتاق های پالتاک برگزار می شود که ورود برای عموم آزاد است و در آن اتاق ها به بحث و



تبادل نظر در موضوعات مختلف جامعه LGBT ایرانی پرداخته و به بسیاری از سوالات شما پاسخ خواهیم داد. این اتاق هر پنجشنبه ساعت ۲۱:۰۰ به وقت تهران به مدت یک ساعت باز خواهد بود.

**اتاق های پالتاک:**

**Social Issues and Politics** **کتگوری**

**Human Rights** **زیر شاخه**

**Iran-Bahse dar Gay, Lesbian, Bisexual va Transgender** **نام اتاق:**

این اتاق توسط آی دی (ID) Arsham\_Parsi باز می شود که شما می توانید آن را در لیست خود اضافه کنید. برای دریافت نرم افزار پالتاک می توانید به آدرس [www.paltalk.com](http://www.paltalk.com) مراجعه کرده و آن را به رایگان دریافت کنید.

**موضوعات مورد بحث در هفته های آینده:**

پنجشنبه ۱۸ خرداد ماه برابر با ۸ ژوئن : **فعالیت ها را سرکوب کنم یا سرکوبگران را محکوم؟**

پنجشنبه ۲۵ خرداد ماه برابر با ۱۵ ژوئن : **شهروند همجنسگرا کیست؟**

پنجشنبه ۱ تیر ماه برابر با ۲۲ ژوئن : **جایگاه مواد مخدر در جامعه اقلیت های جنسی**

پنجشنبه ۸ تیر ماه برابر با ۲۹ ژوئن : **جایگاه همجنسگرایان در فرهنگ و سنت شرقی، میزان شناختشان و**

**برخورد با آن ها**

**در انتظار حضور شما در این جلسات هستیم**

### **اطلاعیه انجمن پرشیا در برمینگهام**

انجمن پرشیا با ۳ سال سابقه خدمت، به فارسی زبانان مقیم بیرمینگهام در زمینه های:

ثبت نام با دکتر محلی پرکردن فرم خانه و دیگر فرمهای حقوقی و فرم کاربایی GP, HC2, JOB CENTRE, HOUSING

ارتباطات: گرفتن وقت قبلی با مراکز درخواست کننده، خدمات دهی به جوانان ونوجوانان فارسی زبان، ملاقات بیماران

تنهای فارسی زبان، در بیمارستانهای شهر، خدمات مهاجرت به پناهندگان و پناهجویان از قبیل: مکالمات تلفنی ونامه به

ادارات، وزارت کشور NASS, ARC, RC, AST

متقاضیان میتوانند هر دوشنبه به آدرس زیر مراجعه نموده ویا برای کسب آگهی بیشتر با آقای مازیار با شماره ۰۰۴۴-

۰۰۴۴۷۷۲۲۹۲۶۸۸۴ تماس حاصل فرمایند.

Wardlow Road Centre, Wardlow Road, Nechells, Birmingham, B7 4JH

وهمچنین شما میتوانید نظرات خود را به آدرس الکترونیکی زیر ارسال نمایید: [greatpersia6000@yahoo.com](mailto:greatpersia6000@yahoo.com)

## ویژگی تئاتر رضا عبدو (قسمت اول)

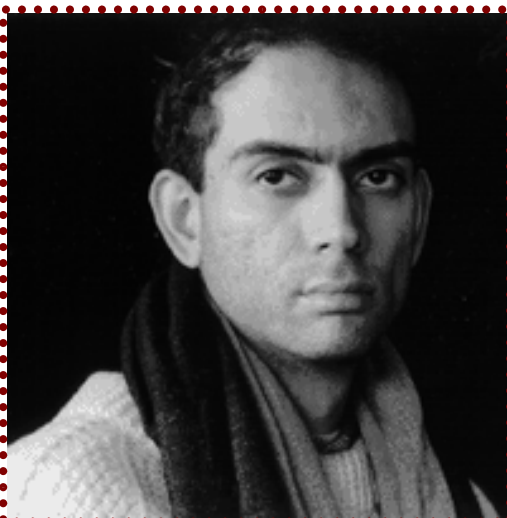
### با تشکر فراوان از سرکار خانم نیلوفر بیضایی

#### تصاویر کودکی سرشار از خشونت

رز ماری بوز، خبرنگار نشریه ی "کسموپولیتن" در دیداری که از تمرین نمایشی از رضا عبدو در سال ۹۳ داشته، می نویسد: "... در گوشه ای يك مرد با زنی می جنگد . او را با طناب می بندد و بر روی زمین می کشد . در گوشه ی دیگر مردی با يك نیزه قربانی اش را نشانه می گیرد و ازدستگاه صدا آوازی وحشت زا پخش می شود که دیوارها را به لرزه در می آورد. مجموعه ای از فریادها، آواز اپرایی با بلندترین صدای ممکن، موسیقی رپ و موسیقی بایرنی فضا را پر کرده است.

گروه تئاتر نیویورکی "دار آ لوز" ( Dar A Luz ) در حال تمرین نمایش جدیدی است. در مرکز این شلوغی، رضا عبدو، کارگردان نمایش با خونسردی تمام و در کمال رضایت خاطر می گوید: "عجب اوضاع در همی!". حقیقتا اگر حرکات عجیب بازیگران نبود، امکان نداشت کسی به این باور برسد که این جوان بسیار شکننده و ظریف که در حال خوردن غذای چینی است، براستی همان ژنی قرن بیستم تئاتر آمریکاست، همان کسی که تماشاگرانش را با تصاویری از آدمخواری، خشونت، سکس و ... شوکه می کند ..."

براستی رضا عبدو که بود ؟ ویژگی و اهمیت تئاتر او در چیست ؟ چرا هم موافقین و هم مخالفین تئاتر او در این باور هم عقیده اند که او براستی يك نابغه ی تئاتر بود ؟ ... برای کمک به یافتن پاسخ این سوالات و یا لا اقل بخشی از آنها، این نوشته به دو بخش اصلی تقسیم شده است. در بخش اول نگاهی به کودکی رضا عبدو می اندازیم که در شکل گیری تئاترش نقش بسیار مهمی را بر عهده داشته است و در بخش دوم به کار عبدو و ویژگیهای آن می پردازیم .



رضا عبدو در سال ۱۹۶۴ در تهران متولد شد . مادر وی ایتالیایی الاصل و پدرش ایرانی بود. پدر عبدو که در سالهای دور قهرمان بوکس ایران بود، بسیار ثروتمند بود و روابط نزدیکی با خاندان پهلوی داشت. تقریبا در تمامی نوشته هایی که در مورد رضا عبدو وجود دارد، به نقش پدر در زندگی رضا عبدو اشاره شده است و همچنین خود وی در تمامی مصاحبه هایی که با او شده است، در این مورد صحبت کرده است. پدر رضا عبدو يك دیکتاتور و پدرسالار به تمام معنی بوده است. او هر گاه اراده می کرده و به هر بهانه ای، همسر و فرزندانش را به باد کتک می گرفته است . خشونت بی حد و حصر پدر، معضلی است که رضا

عبدو را تا پایان عمر کوتاه سی و دو ساله اش رها نکرد، تا جایی که عبدو کابوسهایش را از خشونتی که به انسان بی دفاع اعمال می شود، موضوع کار نمایشی خود قرار داد. موضوع دو نمایش عبدو ، قتل پدر است .

عبدو اما همواره از مادرش به نیکی یاد می کند. مادر بسیار مهربان بوده است، آن چنان که عبدو از او به عنوان "روح شاعرانه" یاد می کند. عبدو و مادرش برای فرار از واقعیت خشن حاکم بر خانه ی پدری که همواره با ناسزاگویی و خشونت همراه بوده است، به دنیای خیالی قصه ها فرار می کرده اند. آنها داستانهای خیالی می ساخته اند و آن را بازی می کرده اند. عبدو این دنیای خیالی اولین تجربه ی برخورد خود با نیروی جادویی تئاتر می داند.

عبدو هفت سال بیشتر نداشت که همراه با خانواده اش ایران را ترك کرد و به انگلیس رفت. عبدو در هفت سالگی برای اولین بار نمایشی از پتر بروك در لندن (روای نیمه شب تابستان از شکسپیر) دید و به گفته ی خودش: "همان موقع برایم کاملا روشن شد که من يك هنرمند خواهم شد، چرا که مصمم شدم تا روزی چنین تصاویری بسازم".

عبدو هم چنین در ۹ سالگی در سفری به ایران در جشن هنر شیراز با رابرت ویلسون آشنا شد و نقش بسیار کوچکی نیز در نمایشنامه ی ۱۶۸ ساعته ی ویلسون بازی کرد .

عبدو در سن ۱۳ سالگی، در حالی که دیگر طاقت تحمل خشونت های پدر را نداشت، از خانه ی پدر فرار کرد و با يك زن نویسنده که ده سال از او بزرگتر بود، زندگی کرد . عبدو در مورد این زن می گوید: " او مرا تشویق کرد که به قدرت فانتزی ها و رویاهایم همچون گنجی گرانبها باور داشته باشم ... ".

یکسال بعد، یعنی در سن ۱۴ سالگی، رضا عبدو در "تئاتر ملی نوجوانان لندن"، نمایش "پی یر گینت" از ایلسون را کارگردانی کرد و هم چنین چهار سال به عنوان بازیگر در تئاترهای خیابانی شرکت کرد. وی در سفر کوتاهی که به هندوستان رفت، با رقص "کاتاکالی" که از مهم ترین و نمایشی ترین شاخه های رقص در تئاتر هند بشمار می رود، آشنا شد و تحت تأثیر این رقص، يك نمایش خیابانی در لندن اجرا کرد. عبدو در ۱۸ سالگی نمایشنامه ی "شاه لیر" نوشته ی شکسپیر را که بسیاری از کارگردانان با تجربه، حتی در سنین پیری نیز جرات بروی صحنه آوردن آن را ندارند، کارگردانی کرد.

نمایشنامه ی بعدی عبدو، "مده آ" ی اورپید بود که عبدو بر اساس آن يك نمایشنامه با زبان و فرم اجرایی خاص خود نوشت و بروی صحنه برد. نام این روایت "مده آ، يك رکویم برای پسر بچه ای با اسباب بازی سفید" ( Medea : a Requim for a boy with a white toy ) است . این نمایش که عبدو علاوه بر نویسندگی و کارگردانی، طراحی صحنه و حرکت آن را نیز بر عهده داشت، در يك سالن ورزشی که عبدو آن را " تئاتر تجربی لوس آنجلس" می نامید، اجرا شد. در این نمایش بازیگران هم چون مهره های شطرنج حرکت می کنند، در حالی که مده آ و جیسون مشغول ورق بازی هستند و متن هایی از شکسپیر و گرتروود اشتاین خواند می شود.

یکی از موضوعات نمایشهای عبدو، همجنس گرایی است که باز با زندگی شخصی او پیوندی عمیق دارد. عبدو در مصاحبه ای می گوید : "پس از زندگی مشترك با آن نویسنده ی زن، زندگی عاطفی من اکثراً در ارتباط با مردان و با تمایلات همجنس گرایانه بوده است. شاید من در عشق ورزیدن به مردان بدنبال آن محبتی هستم که پدرم در سنین کودکی از من دریغ کرد".

رضا عبدو علاوه بر کارگردانی تئاتر ، تعداد زیادی فیلم تجربی نیز ساخته است.

عبدو در سن ۲۸ سالگی به بیماری ایدز مبتلا شد و بخصوص از آن پس موضوع مرگ، یکی از موضوعات اصلی کار او شد. آخرین و پر سر و صداترین نمایش های او که در بسیاری از کشورهای اروپا نیز به روی صحنه رفته اند و همزمان در آمریکا در ۵ تا ۶ صحنه اجرا می شده اند بدین قرارند:

"قانون باقیمانده" (The Law of Remains, ۱۹۹۳)، که درباره ی جفری دامر، قاتل آدمخواری است که مردان جوان را می کشته و آلت تناسلی آنها را می خورده است و از مثال يك فرد آدمخوار به يك فرهنگ آدمخوار و به ظاهر متمدن، مثل جامعه ی آمریکا گسترش می یابد.

"نقل قولهایی از يك شهر ویران" (Quotations from a Ruined City)، ۱۹۹۴، که حکایت از ویرانه های ناشی از جنگ بوسنی و حمله ی آمریکا به خلیج فارس دارد. در اینجا می بینیم که پیشرفت تمدن تنها يك دروغ بزرگ است و معنای حقیقی آن پیشرفت و تکامل تکنولوژی جنگی است، به بهای نابودی انسانهای بیدفاع.

"تنگ، راست، سفید" (Tight, Right, White)، ۱۹۹۴، که درباره ی نژادپرستی و عواقب اجتماعی آن و همچنین مکانیسم های قدرت و استعمار در قرن بیستم است.

نام گروه تئاتر عبیدو، همانگونه که در آغاز این مطلب اشاره شد، "دار آ لوز" (Dar A Luz) بود که معنی آن حرکت از تاریکی به سوی روشنایی است که زنان اکوادور این واژه را برای زاپیدن استفاده می کنند. با وجود اینکه تئاتر عبیدو سرشار از خشونت است و تجاوز، پورنوگرافی، جنگ و همه ی زشتی های موجود در جهان امروز را از طریق به صحنه بردن آنها به طور جدی نقد می کند، اما همانطور که خود نیز بارها گفته است، در اوج ناامیدی که به تصویر می کشد، نقطه ای از امید وجود دارد. اما نه يك امید واهی.

از عبیدو با وجود عمر کوتاهش حدود ۲۱ نمایشنامه و ۲۰ فیلم باقی مانده است. او جنون کار داشت و بخصوص در سالهای آخر عمرش که می دانست به ایدز مبتلاست بیش از پیش کار می کرد، چرا که می دانست زمان زیادی ندارد. آخرین نمایش او در حالی اجرا شد که عبیدو در اثر بیماری قادر به راه رفتن نبود، موهای سرش ریخته بود و بدون کمک تهیه کننده اش که عبیدو به وی تکیه می کرد، قادر به رفتن بروی صحنه نبود. رضا عبیدو، این نابغه ی تئاتر در سال ۱۹۹۵، در سن ۳۱ سالگی چشم از جهان فرو بست.

در قسمت بعدی این نوشته به شرح و تحلیل آثار رضا عبیدو می پردازیم و اهمیت و ویژگیهای آن را برای تئاتر معاصر جهان بر خواهیم شمرد.

منابع استفاده شده در این قسمت :

-Cosmopolitan (Zeitschrift , Juni 1993 , Germany )

-Stern (Zeitschrift , 1993 , Germany )

-Spiegel (Zeitschrift , 1994 , Germany)

-Theater heute ( 1994 , Germany )

برگرفته شده از تارنمای نیلوفر بیضایی

**قسمت دوم این مقاله را در پیش شماره آینده پیگیری نمایید**

## قدرت و لذت



به آنها که عشق می ورزند  
به زنانی که فرصت نیافتند عشقشان را تجربه کنند  
به آنهایی که دگرگون می کنند  
و به آنهایی که راه امروز ما را هموارتر کردند  
به مادرم  
به شریک زندگی‌م  
و به دخترم

کتاب «قدرت و لذت»، مجموعه مقالاتی است از آدریان ریچ و اودری لرد، که توسط خانم شادی امین ترجمه و انتشار یافت. این کتاب توسط نشر کتاب آیدا، در مه ۲۰۰۶ و در ۱۶۰ صفحه، به بازار کتاب عرضه گردید. مجموعه مقالات این کتاب، درباره موضوعاتی چون، اروتیسم، هستی همجنس گرایانه، هویت یابی زنانه و یهودی ستیزی است. اهمیت مباحث مطرح شده در

این کتاب، نشانگر انتخاب هوشیارانه و بجای مترجم، و درک عمیق او از جنبش همجنس گرایان ایرانی و جنبش زنان، در این برهه مهم از تاریخ ایران است. شادی امین، از فعالان جنبش زنان ایرانی است و خود، سالها در عرصه دفاع از حقوق همجنس گرایان فعالیت داشته است. شادی امین، از مسئولین تارنمای خبری - تحلیلی «شبکه سراسری زنان ایرانی» است. این کتاب که در نوع خود و به دلیل مباحث مطرح شده، منحصر به فرد است، در ۵۰۰ نسخه، و در کشور آلمان انتشار یافته است.

چنانچه مایل به تهیه این کتاب هستید، می توانید با ایمیل "شبکه سراسری زنان"، تماس برقرار کنید:

info@shabakeh.de

در ضرورت پاییز

باد به درد درختان نمی اندیشد

میخواهم توفان باشم

شش سال قبل وقتی که خودم را برای یک سخنرانی در مورد "آتوریته و هیرارشی در جنبش زنان" آماده میکردم، برای اولین بار این کتاب را به زبان آلمانی به دست گرفتم تا از مباحث مربوط به "قدرت" در آن استفاده کنم. مطالعه مقالات مربوط به "هستی همجنس گرایانه و دگر جنس گرایی اجباری" و "یهودی ستیزی" و... و کمبود چنین منابعی به زبان فارسی مرا به فکر ترجمه این کتاب انداخت. مشغله های دیگر زندگی تا ژانویه سال ۲۰۰۵ این فرصت را از من دریغ کرد.



این کار [ترجمه] اما مصادف بود با آغاز دور تازه ای از مباحث مربوط به هم جنس گرایی در جنبش زنان ایرانی و به طور کلی در میان اپوزیسیون خارج از کشور و هم چنین برخی از فعالین امور سیاسی و اجتماعی در ایران. بدیهی است چنین جدال نظری نمیتواند بدون آگاهی و نگاه به تاریخ و پیشینه این نظریات نتیجه مطلوب را حاصل نماید.

نظریات **آدریان ریچ** در مورد هستی همجنس گرایانه و هویت یابی زنانه و هم چنین یهودی ستیزی به ما نشان میدهد که پس از پیشرفت های بسیار در زمینه حقوقی برای زنان و همجنس گرایان، اما بسنده نکردن به آنها و به زیر سوال بردن ساختار دگرجنس گرایانه موجود همچنان در دستور کار جنبش فمینیستی ما می باشد. بایستی تناقضات و موانع زندگی زنان را باز شناخت. اساسی ترین گام ما می بایست رهایی از تعاریف و تعبیر مرد سالارانه موجود و تلاش برای یک هویت یابی زنانه باشد. نشان دادن تناقضات فکری ای که زنان بسیاری در آن غرق می شوند نیاز به تحقیقات دقیق تری دارد. تناقضاتی که هیچ زنی در دراز مدت از آن بطور کامل در امان نخواهد بود. ما هر قدر هم که به ارتباطات بین زنان، شبکه های زنان و یک سیستم ارزشی زنانه و فمینیستی اعتقاد داشته باشیم، تربیت ما و همچنین اعتماد و باورمان به مردان و جایگاه آنان می تواند همیشه تفکر ما را به خطا انداخته و به انکار احساسات و آرزوهایمان منجر شده و باعث یک سردرگمی عمیق جنسی و بینشی در ما گردد. ("**آدریان ریچ**)

در عین حال ادامه این کارمصادف شد با اظهارات "**احمدی نژاد**" در مورد هولوکاوست و انکار کشتار یهودیان [کمونیستها، همجنس گرایان، کولی ها و معلولین - م.] توسط هیتلر و رژیم نازی در آلمان. این اظهارات با توجه به تاریخ نه چندان دور ما که حاکی از کشتار کمونیستها، بهائیان، همجنس گرایان و اقلیت های ملی و... است، را بایستی با حساسیتی افزون بررسی کرد و مقاله "از ریشه شقه شده" مدخلی است به این بحث.

مقالات "در مزایای اروتیک" و "در مزایای خشم" از اودری لرد برای ما دریچه نوینی میکشایند تا احساسات، عواطف و عکس العمل های خود را به عنوان زن بازشناسیم. به بیان **اودری لرد**: "اروتیسم ابزاری است برای آغاز درک خود در



آنارشی شدیدترین احساساتمان، حس ارضاء درونی است که اگر آنرا تجربه کرده باشیم می دانیم که می توانیم آنرا بدست آوریم."

و بدینگونه نگاه پورنوگرافی مآبانه به اروتیسم را به نقد میکشد و راه را برای شناخت این سرچشمه قدرت برای زنان باز می کند.

دیگر نوشته های این کتاب هر کدام به طرز خیره کننده ای نور تازه ای به مسیر حرکت ما در هویت یابی زنانه می اندازند و در عین حال کتاب فقط برای خوانندگان زن نیست که مفید است، این مقالات ما را سوار بربال خود به دنیای آگاهی از نژادپرستی و تنوع بروز آن ، به دنیای سکوت و همدستی مان با سرکوب گران و به دنیای خفه کردن خشممان و کشتن احساسات اروتیک مان میبرد. و پس هر انسان در جستجوی تحول و تغییر را مخاطب قرار میدهد.

مقالات این مجموعه علی رغم تازه نبودنشان به لحاظ تاریخ نگارش آنها اما برای جنبش زنان ایران راهگشا و بحث بر انگیزند. مقالاتی که ازسوی زنانی به رشته تحریر در آمده اند که علی رغم جایگاه آکادمیکشان ، در زندگی و تلاش های عملی شان آنچهان که خود بر آن تاکید دارند از "تفکر به شیوه قدرت- مردان" سر باز زدند. و بدینسان فمینیسم ، مبارزه علیه نژادپرستی، مبارزه علیه یهودی ستیزی و مبارزه علیه دگرجنس گرایی اجباری و... به متن زندگی آنان بدل میشود. ترجمه این آثار از مجموعه مقالات آلمانی به فارسی صورت گرفته است. ترجمه آلمانی دچار ضعف در استفاده صحیح از برخی واژه ها بود، که این امر کار ترجمه روان را دچار اشکال مینمود.

در یافتن مفاهیم صحیح ، از مهربان شریک راهم "یوله" یاری جستم و به خاطر تشویق ها و دل نگرانی هایش در حین کارم وامدارش هستم.

ترجمه شعرها حاصل زحمت دوست گرامی **هایده تراپی** است. او ویراستاری مقالات "سرایش شعر تجمل نیست" و "در مزایای خشم مان" را عهده دار شد و در ویراستاری مقالات " از ریشه شقه شده" و "در مزایای اروتیسم" نیز کمک بزرگی برایم بود که قدردانش هستم.

در ضمن از **آزین** عزیزم که ایده طرح روی جلد را با فکر جوان و سرکشش خلق کرد متشکرم.

در پایان امیدوارم مقالات این کتاب زمینه ساز بحث های سازنده در بین فعالین جنبش زنان و مدافعین آن و همچنین در بین فعالین حقوق هم جنس گرایان شود.

بدیهی است که ترجمه یک اثر به معنای تایید تمامی جزئیات مواضع مطروحه در آن نیست. در عین حال نقد این آثار به عمیق کردن بحث های ما یاری میرساند. امید اینکه پیش از پیش با چنین نقدهای شجاعانه ای روبرو شویم.

## شادی امین

۸ مه ۲۰۰۶ آلمان

در تبعید

## معرفی یک وبلاگ : « شب‌نم فکر »

وبلاگ، دفترچه اینترنتی خاطرات روزانه است، که در آن وبلاگ نویس، به بیان احساسات، تجربه ها و دریافتهایش از خود، جهان و «چیزها»، می پردازد. وبلاگ این امکان را برای نویسنده و خواننده ، فراهم می آورد، تا در قسمت نظرهای وبلاگ، به دیالوگ و گفتگو با یکدیگر بنشینند و به تبادل احساسات و نظرهاشان بپردازند. در میان فارسی زبانان و در کشور ما ایران، اما، وبلاگ نقش و کارکردی به مراتب مهمتر ایفا می کند. سانسور و اختناق دولتی و عدم وجود تریبون آزاد و آزادی قلم و بیان در همه عرصه ها، باعث شده است، که بسیاری از جانهای آزاد و سرکوب شده، که امکانی برای ابراز وجود و عقیده نمی یابند، به وبلاگ نویسی روی آورند.

به دلیل نقش مهمی که وبلاگ و وبلاگ نویسان، در چند سال اخیر، در زمینه روشننگری جنسی، در گستره فرهنگ و زبان فارسی بر عهده داشته اند. ما سعی می کنیم که از این پس، در هر شماره از نشریه چراغ، وبلاگی را، به خوانندگانمان معرفی کنیم.

در عرصه وبلاگ نویسی، بویژه زنان ایرانی در چند سال اخیر، آثار ارزشمندی آفریدند. زنان ایرانی و جنبش آزادی طلبانه شان در راه مبارزه با نظام و فرهنگ مردسالار و رسیدن به برابری و تساوی حقوقی، را می ستاییم، و معتقدیم آثار مکتوب روشنگرانه آنها، در قالب ده ها وبلاگ ارزشمند، تغییرات و تاثیراتی محسوس، در جهان عینی و واقعی ( و نه مجازی) ما گذاشته و خواهد گذاشت.

«شب‌نم فکر» وبلاگی است زبانه (بیانی زبانه)، که نویسنده اش، شهامت و جسارت را با بینش و برخورد علمی، همراه کرده است. در دو سالی که از زندگی «شب‌نم فکر» می گذرد، بارها شاهد گذشتنش، از «خط قرمزها» و فرارفتنش از مرز ممنوعه ها (تابو)، بوده ایم. این وبلاگ تا کنون به موضوعاتی چون:

همجنس گرایی، خودکشی، هنر بزرگ شدن، زنان و خودارضایی، پودفیلی و سکسوالیتی پرداخته است. مقاله « خود ارزایی و زنان »، نمونه ایست، از همین تلاش متهورانه.

برای آشنایی بیشتر، با نوشته ها و جهان «شب‌نم فکر»، می توانید به این آدرس مراجعه کنید:

<http://shabnamefekr.blogspot.com>



## سکسوالیته (۳) : زنان و خود ارضایی

خود ارضایی: تنها زنان انگشت شماری قادرند بدون پرده پوشی و احساس شرم درباره این بخش از زندگی جنسیشان سخن بگویند. دلیل آن از سوئی بر می گردد به فشار اخلاق جنسی تعریف شده از سوی کلیسا (به طور کلی مذهب- شبنم) ، و سنتهای چند صد ساله که زنان را از بهره مندی مستقل از سکسوالیته پر لذت منع می کنند، از سوی دیگر زیگموند فروید (Sigmund Freud) نیز با تئوری خود بر میزان نااطمینانی افزود. با اینکه او خود ارضایی را در سنین کودکی به عنوان قدم مهمی برای رسیدن به تکامل جنسی عنوان کرد، اما عقیده داشت که همراه با فرارسیدن سن بلوغ این کاربرد از بین می رود. از نظر فروید سکسوالیته به تکامل رسیده زنان، تنها به رابطه جنسی واژنی مرتبط است و کلیتورس در طی دوران رشد و تکامل ، نقش و اهمیت خود را از دست می دهد.

ما در چهار چوب یک عمل تحقیقاتی، با ۳۰ زن در سنین بین ۲۰ تا ۶۰ سال مصاحبه کردیم، و پیش از هر چیز به دنبال پاسخ این سوال بودیم که آیا زنان خود ارضایی را به عنوان جانشینی برای ارتباط جنسی به کار می برند، یا اینکه این عمل شیوه مستقلی برای بهره مندی از لذت جنسی محسوب می شود.

در پاسخ به این سوال که زنان بالغ، خود ارضایی را چگونه تجربه و ارزش گذاری می کنند، تحقیقات ما به این نتیجه رسید: در آغاز همراه با احساس شدید گناه، ولی با گذشت زمان تقریباً برای همه آنها نقش مثبتی پیدا کرده است. خود ارضایی به بسیاری از زنان برای رسیدن به آرامش و از بین بردن استرس کمک می کند. آنها از لذت حاصل از این عمل بهره می برند، خستگی خود را به در می کنند، و برای مدتی از دنیای واقعیت و روزمره فاصله می گیرند. در عین حال دریافت حسی و شناخت بهتری از بدن خود پیدا می کنند، که در نهایت نقش مثبتی نیز در ارتباط جنسی آنها با پارتنرشان دارد. برای بسیاری از زنان این عمل ، جدا از شرایط زندگی آنها و داشتن یا نداشتن ارتباط جنسی با دیگری، شکل خاص و مستقلی در کسب لذت جنسی شمرده می شود. همینطور به خاطر انتخاب آزاد رویای جنسی، می توانند بخشی از خواسته های جنسی خود را آنگونه که علاقه و آرزو دارند، تجربه کنند. بیشتر زنانی که ما مورد سوال قرار دادیم، رویاها و فانتزیهای بسیار دقیقی داشتند که تنها در بین یک سوم آنها، پارتنر آنان نیز در رویاها دیده می شد. در بیشتر موارد، رویاهای آنان مربوط به افراد ناشناس و خیالی می شد، یا مربوط به بدنهای بدون صورت یا سر، و یا اجزایی از بدن زنانه یا مردانه. جالب اینکه تعدادی از آنان، اغلب در رویای خود رابطه جنسی با زنان دیگر دارند و یا خود را در نقش مفعولی می بینند. تقریباً نیمی از آنان گفتند که بخشی از رویاهای جنسی خود را به مرحله عمل نیز در می آورند. در رسیدن به لذت جنسی از راه خود ارضایی ، بعضی از آنان کمبود حس آمیخته و یکی شدن و تعلق داشتن به

دیگری را احساس می کنند، در عوض رسیدن به اوج لذت جنسی (ارگاسم) از این راه تقریباً تضمین شده است. تقریباً تمام زنان مورد سوال ما، برای اینکار از دست خود و از راه تحریک کلیتوریس استفاده می کردند. بسیاری از زنان عقیده دارند که دیگران با این موضوع مشکل دارند، و جامعه و خود زنان را مسئول این می دانند که هنوز در این باره اینقدر کم صحبت می شود. همینطور سوال این است که مردان تا چه اندازه با این مساله کنار می آیند که زنان می توانند بدون آنان نیز از لذت جنسی بهره مند شوند. با وجود نظرهای کلیشه ای در این مورد، کم کم تغییری در این زمینه به وجود می آید: زنان دیگر حاضر نیستند به خاطر نفع مردان، از لذت جنسی خود صرف نظر کنند. آنان نه تنها آنرا در رابطه جنسی خود طلب می کنند، بلکه خود نیز لذت جنسی خود را فراهم می سازند.

نویسندگان: کارولین ارب ( caroline Erb ) ، دیورا کلینگر ( Deborah Klingler )

از مجله روانشناسی امروز ( psychologie Heute ) ، آوریل ۲۰۰۱



مدیران، دبیران و نمایندگان سازمان همجنسگرایان ایرانی تنها افرادی می باشند که اسامی آن ها در وب سایت سازمان و نشریه چراغ اعلام گردیده است. پس بدیهی است که سازمان همجنسگرایان ایرانی مسولیت سخنان و اقدامات دیگر افراد را به عهده ندارد. خواهشمند است در صورت برخورد با هر موردی در این رابطه ما را مطلع سازید.

دفتر روابط عمومی سازمان همجنسگرایان ایرانی

# دریچه

دریچه برگزیده ای است از اشعار و مطالب ارسالی خوانندگان چراغ

## میم. ت

آزادی و رهایی است دغدغه روزها و لحظه هایمان و این که روزی بتوان زمزمه کرد دوست داشتن را.

### گل بوسه

به روزگار تو من آفتاب خواهم شد  
کنار بستر گرم تو خواب خواهم شد

عبور می کنی از بی کرانه ی قلبم  
قسم به عشق تو من شعار ناب خواهم شد

برای امن دو بازوی بی نهایت تو  
به رسم کهنه ی دنیا خراب خواهم شد

چه باک گر شب ما خالی از گل بوسه ست  
نچید دست تو گر گل، گلاب خواهم شد

به وسعتی که تو هستی و قطره ای که منم  
به عمق عشق زلالت حباب خواهم شد

هنوز پای جهان بر مدار ما لنگ است  
شعور کند زمان را شتاب خواهم شد



# «متفاوت از دیگران»، اولین فیلم سینمای همجنس گرایان

ترجمه و تالیف : شاهرخ رئیسی



## مشخصات فیلم:

نام فیلم : متفاوت از دیگران

محصول ۱۹۱۹، سیاه و سفید، ثابت

اولین نمایش : ۲۸ می ۱۹۱۹ در برلین

کارگردان : ریچارد اسوالد

فیلمنامه : ریچارد اسوالد، ماگنوس هیرشفلد

فیلمبردار : ماکس فاسبندر

تدوین : امیل لینکه

مشاور علمی : ماگنوس هیرشفلد

تهیه کننده : شرکت فیلمسازی ریچارد اسوالد در برلین

پانوشت ها : آلمانی

بازیگران :

کونراد وایلد به نقش پاول کرنر

راینهولد شونسل به نقش فرانس بولک

فریتس شولس به نقش کورت زیورس

دکتر ماگنوس هیرشفلد به نقش پزشک

مدت زمان فیلم : ۴۱ دقیقه

۱- **پاول کرنر**، نوازنده چیره دست ویولن، همجنس گراست و کسی از این راز آگاه نیست. یک شب در کارناوال، با مرد جوانی آشنا می شود، بنام فرانس بولک، که ظاهر مهربانی دارد، پاول، او را با خود به خانه می برد. فرانس بولک اما باج گیر ردلی است، و قصدش اخاذی از پاول کرنر. زمانی که پاول او را می شناسد، دیگر دیر شده و در دامش افتاده است. او به مرد باج می دهد تا رازش را برملا نکند. پاول کرنر، پس از مدتی، از باج دادن به فرانس بولک سرباز می زند، و مرد هویت واقعی او را، برای پلیس فاش می سازد. نوازنده ویولن، پاول کرنر، به دادگاه احضار می شود. در جلسه محاکمه او، ماگنوس هیرشفلد، (جنسیت شناس برجسته آلمانی، که خود در فیلم بازی می کند) خطابه ای در دفاع از پاول می خواند و نطقی آتشین در اثبات حقانیت همجنس گرایان. پاول کرنر و فرانس بولک، اما هر دو محاکمه و محکوم می شوند. پاول به دلیل نقض قانون (پاراگراف ۱۷۵)، و فساد اخلاق (همجنس بازی)، و فرانس بولک، به خاطر اخاذی. دیگر همگان می دانند که پاول کرنر، نوازنده ویولن، «همجنس بازی است بیمار، و مایه سرشکستگی اجتماع». او وجهه اجتماعی، محبوبیت و شغلیش را از دست می دهد. پاول که دیگر ننگ اجتماع است، راهی نمی یابد، جز خودکشی.



۲- «متفاوت از دیگران»، اولین فیلم سینمای همجنس گرایان است. فیلم در سال ۱۹۱۹، توسط ریچارد اسوالد، و با همکاری تئوریک

**ماگنوس هیرشفلد** ساخته شد و در ۲۸ ماه مه همان سال، در برلین به نمایش درآمد. فیلمی در دفاع از حقوق همجنس

گرایان، و اعتراضی بر پاراگراف ۱۷۵، که به موجب آن، در قانون اساسی آلمان، همجنس گرایان، مستوجب مجازات بودند. «متفاوت از دیگران»، جدا از ارزش سینمایی، هدفش آگاه کردن مردم درباره همجنس گرایی و دفاع از حقانیت همجنس گرایان بود. ماگنوس هیرشفلد، در ژولای همان سال اولین انستیتو علوم جنسی آلمان (و شاید جهان) را بنیان گذاشته بود، و به عنوان یکی از اولین رهبران جنبش همجنس گرایان جهان، هدفش مبارزه با بی عدالتی و اثبات حقانیت همجنس گرایان بود. او در پانزدهم می ۱۸۹۷، با برپایی «کمیته علمی-بشری»، اولین نهاد روشنگرانه را، برای دفاع از حقوق همجنس گرایان، در تاریخ جهان ایجاد کرده بود. ماگنوس هیرشفلد جمله معروفی داشت، که با زندگی و کارش، آنرا معنی کرد، «علم راهگشای عدالت است». او خود پزشک بود، و محقق و جنسیت شناس. تئوری انقلابی اش درباره همجنس گرایان و دوجنس گونه گان، بنام «جنس سوم»، آشوبی در محافل علمی اوایل سده ۲۰ بوجود آورده بود. انستیتو علوم جنسی او در برلین، که در ژولای ۱۹۱۹، شروع به کار کرده بود، با «کمیته علمی-بشری»، ارتباط و همکاری نزدیک داشت. این انستیتو، به فعالیتش در دوران درخشان جمهوری وایمار ادامه داد، تا سرانجام، در ۱۹۳۳ به دست نازیها، بسته شد و در ۶ می همان سال، در میدان شهر برلین، کتابها و جزوه های کتابخانه اش، که حاصل سالها تلاش و تحقیق او بودند، برای عبرت همگان، به آتش کشیده شد. ماگنوس هیرشفلد، پس از آن، به پاریس گریخت و دو سال بعد، در سالروز شصت و هفتمین سال تولدش، درگذشت. او که هدفی جز تحقق عدالت نداشت، در طول زندگی اش، طعم دردبار ترین بی عدالتیها را چشید. فعالیتهايش، دوران ساز بودند. تلاشهای بی وقفه ماگنوس هیرشفلد، در سه عرصه گوناگون، تاثیری عظیم گذاشت: در پیشبرد روانشناسی جنسی، در شکل گیری جنبش همجنس گرایان و در عالم سینما. همکاری ماگنوس هیرشفلد با ریچارد اسوالد، در فیلم «متفاوت از دیگران»، در مقام بازیگر و همکار تئوریک، منجر به ساخته شدن این فیلم و پی ریزی جریانی سینمایی شد، که بعدها، نام «سینمای روشنگری» را، (Aufklärungsfilm) به خود گرفت.



۲- **ریچارد اسوالد** در پنجم نوامبر ۱۸۸۰ در

وین زاده شد. همچون بسیار کارگردانان دیگر سینما، فعالیت عملی اش را، پس از تحصیل در مدرسه هنرهای دراماتیک، با کار در تئاتر آغاز کرد. او پس از ده سال فعالیت تاتری (۱۹۰۳ تا ۱۹۱۳)، به آلمان رفت و اولین فیلمش را در ۱۹۱۴، بنام «صلیب آهنین» ساخت. فیلمی که، از همان ابتدا به دلیل موضع ضد جنگ، اجازه نمایش پیدا نکرد و توقیف شد. ریچارد اسوالد، با همین اولین فیلم، خودش را به عنوان یک کارگردان معترض و دگراندیش، در محیط هنری و روشنفکری آن

روزگار، مطرح ساخت. او در ۱۹۱۶ شرکت فیلمسازی اش را، بنام «شرکت فیلم سازی ریچارد اسوالد»، افتتاح کرد. این شرکت تا پایان فعالیت خود، حدود یکصد فیلم تولید کرد. ریچارد اسوالد، در ۱۹۲۵، همراه با هینریش نبنسال، شرکت «نرو فیلم» را بنیان

گذاشت. نیرو فیلم، تولیدکننده فیلمهای مهمی، چون «ام» و «وصیت نامه دکتر مابوزه» اثر فریتس لانگ و «جعبه پاندرا» اثر گئورگ ویلهلم پاپست شد. با به قدرت رسیدن نازیها در آلمان، عرصه کار بر ریچارد اسوالد تنگ شد. او به عنوان یک کارگردان روشنفکر و دگراندیش، دیگر جایی برای خود در حکومت رایش سوم نمی یافت. پس به اطریش، فرانسه، هلند، انگلستان و سپس آمریکا مهاجرت کرد.

همچون بسیاری دیگر، از فیلمسازان آلمانی همنسلش، مهاجرت به آمریکا، برایش ارمغان خاصی در عرصه فیلمسازی، به همراه نیاورد. او پس از ساختن دو فیلم در هالیوود، به تهیه برنامه های تلویزیونی پرداخت. ریچارد اسوالد در ۱۱ سپتامبر ۱۹۶۲، در سفری که برای دیدار از وطنش، به آلمان کرده بود، در دوسلدرف، درگذشت.

۴- ریچارد اسوالد، از اولین فیلم سازان «سینمای وحشت» است و بنیانگذار «سینمای روشنگری». «**سینمای**

**روشنگری**» (Aufklärungsfilm)، جریانی است در سینما، که در اواخر دهه ۱۰ و اوایل دهه ۲۰، در کشور آلمان، وجود آمد. این جریان سینمایی، بر اثر همکاریهای علمی ماگنوس هیرشفلد، از یکسو، و فعالیت ریچارد اسوالد در عرصه سینما، از سوی دیگر، شکل گرفت. فیلمهایی که در این جریان سینمایی قرار می گیرند، فیلمهایی هستند، که به مسائل جنسی تابو (پرهیزه یا امر ممنوعه)، در اجتماع می پردازند. هدفشان افکندن نگاهی نو به سکسوالیتی و تابوهای آن، و به چالش کشیدن نگاه عامه و دیدگاههای رسمی - قانونی، به هدف آگاه سازی مردم، در اینباره است. ریچارد اسوالد، با دو فیلمش، به سه موضوع تابو و ممنوعه، در آن دوران پرداخت؛ سقط جنین و بیماری مقاربتی (فیلم «ساده خواهد بود» - ۱۹۱۸)، همجنس گرایی («متفاوت از دیگران» - ۱۹۱۹).

در اینجا واژه **روشنگری** (Aufklärung)، به همان معنای کانتی، مورد نظر است. امانوئل کانت در رساله درخشان «روشنگری چیست» در تعریف روشنگری می گوید: "روشنگری/ روشن نگری/ روشنی یابی (AUFKLÄRUNG)، خروج آدمی ست از نابالگی (UNMUNDIGKEIT) به تقصیر خویشتن (SELBSTVERSCHULDET) خود. و نا بالگی، ناتوانی در به کارگرفتن فهم خویشتن است بدون هدایت دیگری. به تقصیر خویشتن است این نابالگی، وقتی که علت آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن باشد بدون هدایت دیگری «، (ترجمه سیروس آرین پور).

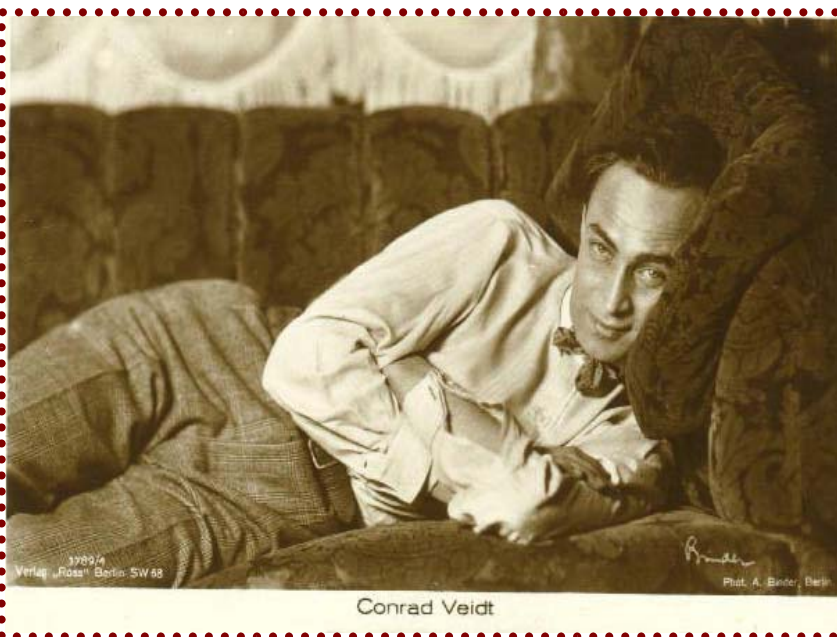
ریچارد اسوالد، اما این شهامت دانستن و پرسش از روزگار و زمانه اش را داشت. او در فیلمهایش، هنجارها و قوانین حقوقی و اجتماعی دوراناش را به چالش می کشید. پرسشهایی که دیدن فیلمهای او، در ذهن بیننده برمی انگیزد و هنوز نیز بر می انگیزد، نشان از تیزبینی، شجاعت و تلاش هنرمندی می دهند که برآستی متعهد بود و سینما برایش، تنها جایگاه سرگرمی و لذت نبود.



۵- فیلم «متفاوت از دیگران»، یکسال پس از ساخته شدنش، در سال ۱۹۲۰، توقیف شد. نسخه های کپی شده فیلم، نابود، و نمایشش، مستوجب مجازات، گردید. ماگنوس هیرشفلد، هفت سال بعد، فیلم مستندی ساخت درباره همجنس گرایی، بنام «قوانین عشق»، در این فیلم، نماهایی از فیلم اسوالد را، همچون خلاصه ای از فیلم، به کار گرفت، که آنهم پس از مدتی، به سرنوشت فیلم قبلی گرفتار، و قربانی تیغ سانسور دولتی گردید. از فیلم «قوانین عشق»، ساخته ماگنوس هیرشفلد، که در آن خلاصه ای از نماهای فیلم «متفاوت از دیگران»، تدوین شده بود، در همان سال، نسخه ای کپی، و برای نمایش با زیر نویس روسی، به اکراین فرستاده شد. در اواخر دهه ۷۰ میلادی، این نسخه کپی، توسط موزه فیلم مونیخ، کشف گردید و در سال ۱۹۸۲ در اولین جشنواره فیلم همجنس گرایان، در فرانکفورت، با زیر نویس روسی، به نمایش درآمد و همزمان با نمایش فیلم، میان نوشتهایش ترجمه، و با صدای بلند برای تماشاگران خوانده شد.

۶- نسخه اصلی فیلم «متفاوت از دیگران»، ۴۱ دقیقه بود، و **کونراد وایلد** در آن، نقش پاول کرنر، نوازنده ویولن را ایفا می کرد. کونراد وایلد، از بازیگران سرشناس سینمای حرفه ای آلمان، در دهه های ۲۰ تا ۴۰ بود. کونراد وایلد، در همان سال ساخته شدن فیلم، در فیلم «اتاقک دکتر کالیگاری» اثر روبرت وینه، نقش مرد هیپنوتیزم شده را بازی کرد. کونراد وایلد، بخاطر اندام لاغر، قد بلند و چهره مالمیخولیایی اش، ارائه دهنده تیپ و ویژگیهای بخصوصی، در سینما بود، و با بازی اکسپرسیونیستی اش، در فیلم «اتاقک دکتر کالیگاری»، شهرت جهانی یافت.

۷- شاید این نکته اتفاقی نباشد که سینمای همجنس گرایان، با فیلمی آغاز شد، که شخصیت اصلی همجنس گرای آن، در پایان فیلم **خودکشی** می کند. فیلمی که در همان سال دوم نمایش، توقیف شد، گویی پیشوگی کننده، سرنوشت میلیونها همجنس گرایی بود، که در سالها و دهه های بعدی تاریخ این جهان، می بایست سرکوب، شکنجه و تحقیر را تحمل کرده و اعدام می شدند. فیلم ریچارد اسوالد، خبر از جهانی می داد، که اندکی بعد از توقیف فیلم، می بایست شاهد



مرگ هزاران همجنس گرا، در اردوگاههای کار اجباری، در زیر سایه حکومت نازیها باشد. هزاران همجنس گرایی، که در دوران مخوف نازیها، روانه اردوگاههای کار اجباری شدند و جان باختند، هر چند نامشان نیز در هیچ کجا ثبت نشد، اما «متفاوت از دیگران»، همچنان به زندگیش ادامه می دهد، در پیکر نماهایی خلاصه شده، بر حلقه سلولوئید فیلمی شانزده میلیمتری، در موزه فیلم مونیخ.

## درباره سازمان ما

### فراخوان مجمع عمومی سالانه همجنسگرایان ایرانی

با درود فراوان ، بر اساس بند ۵ اساسنامه مصوبه مجمع عمومی مورخ تیرماه ۸۴، هیئت اجرایی سازمان همجنسگرایان ایرانی باید فراخوان مجمع عمومی را حداقل دو ماه قبل از گردهمایی از طریق پست الکترونیکی و آگهی در تارنما به اطلاع همه اعضا برساند.

**زمان برگزاری جلسه :** یکشنبه هجدهم تیر ماه ( ۱۳۸۵/۰۴/۱۸ ) برابر با نهم جولای ( 09 July 2006 ) راس ساعت ۲۱:۰۰ بوقت تهران

**مکان برگزاری جلسه :** اتاق گفتمان سازمان ( PGLO-Persian Gay & Lesbian Organization )

دسته ی Social Issue and Politic / Nationality / Other / By Language / زیر شاخه Human Rights

اتاق های گفتمان Pal Talk ( www.paltalk.com )

**مدت جلسه :** ۹۰ دقیقه

اساسنامه سازمان "PGLO" در سال ۱۳۸۳ توسط اعضای موقت هیئت اجرایی، تدوین و در تیرماه ۱۳۸۴ مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. بر این اساس تنها مجمع عمومی است که می تواند اساسنامه سازمان را تغییر دهد و برای تغییر اساسنامه، بایستی حداقل ۷۵٪ از رای دهندگان اتفاق نظر داشته باشند. پیشنهادهای اعضا درباره مطالبی که مایلند در مجمع عمومی مورد بحث قرار گیرد بایستی تا حداکثر یکماه قبل از مجمع عمومی به هیئت اجرایی فرستاده شود. شرکت در مجمع عمومی سازمان برای عموم آزاد است و به گرایش جنسی شما ارتباطی ندارد. جهت اطلاع بیشتر در اینباره و یا در صورت نیاز به اساسنامه سازمان لطفا با دفتر روابط عمومی سازمان همجنسگرایان ایرانی به آدرس پست الکترونیکی [pglo@pglo.net](mailto:pglo@pglo.net) مکاتبه نمایید. از تمام دوستان درخواست می گردد در انتشار این فراخوان با ما همکاری نمایند.

---

### روز معلم و "هوموفوبیا"

دوازدهم اردیبهشت ماه روز تجلیل از آموزگاران و معلمان، این قشر زحمتکش و فداکار جامعه است که از جان و دل برای رشد و آموزش جوانان و نوجوانان تلاشی بی وقفه دارند.

براستی که مدرسه، این خانه دوم از جایگاهی با اهمیت تر از نهاد خانواده برخوردار است زیرا که نوجوانان ما را پس از آموزش های اولیه خانواده، با اجتماعات بزرگ آشنا کرده آنان را برای ورود به اجتماع تربیت می کند. آنان باید خود به این قدرت برسند که در اجتماع درست را از نادرست تشخیص دهند.

چندی پیش در خبرها آمد که در برخی از ایالات متحده امریکا آموزش هایی پیرامون آشنایی با همجنسگرایی به دروس اضافه شده است و این خبر مورد توجه بسیاری از منتقدان نا آگاه قرار گرفت و تصورشان را این چنین اعلام کردند که این گونه آموزش ها جنبه رواج فساد اجتماعی، شهوترانی و بی بند و باری دارد و از آن به عنوان آموزش همجنس بازی یاد

کردند. اما این مسئله را نباید از ذهن دور ساخت که آموزش پیرامون همجنسگرایی تنها به مسائل جنسی بر نمی گردد و این روشی موثر در مبارزه با "هوموفوبیا" و ساختار "دگرجنسگرایی اجباری" است.

اگر آموزگاران و معلمان که همواره "باغبانان جامعه نوجوان" لقب داده می شوند، دانش آموزان خود را با همجنسگرایی و مقوله های مختلف آن به اتکای دانش علمی آشنا کنند، آینده ای خواهیم داشت که هوموفوبیا در آن بسیار کم رنگ خواهد بود.

سازمان همجنسگرایان ایرانی این روز را به همه ی آموزگاران خجسته باد گفته و از کلیه زحمات بی وقفه آنان سپاسگزاری کرده و آرزو می کند روزی فرا رسد که دیگر هیچ فردی به دلیل گرایش جنسی خود مورد ظلم و ستم قرار نگیرد و آموزگاران در رسیدن به این مهم نقش بسزایی را ایفا کنند.

---

### **پیام سازمان همجنسگرایان ایرانی به مناسبت روز جهانی کارگر**

اول می روز جهانی کارگر، روز بزرگداشت مبارزات کارگران و جنبش کارگری در رسیدن به شرایط مطلوب و انسانی تری از حقوق کاری و حقوق اجتماعی است. جنبش کارگری، جنبشی است که با حدود دو قرن تلاش در عرصه دفاع از حقوق کارگران، حقیقتا که شایسته تجلیل و احترام می باشد.

کارل مارکس با آثارش به ما نشان داد که اهمیت و نقش «مناسبات تولیدی» در روزگار ما کجاست و در این میان کارگران چه نقش مهم و تعیین گذاری ایفا می کنند. کارگران در روند تولید از آنچه تولید می کنند فاصله می گیرند و بنا به گفته مارکس «از خود بیگانه» می شوند. اهمیت آثار کارل مارکس در آن بود که جدا از برشمردن نقاط مثبت جهان مدرن، چشم بر نواقص آن نمی بست. او ناقد روزگار خویش بود و به ما آموخت و بارها گوشزد کرد که «گوهر آدمی در روزگار مدرن از او جدا شده است.»

جنبش کارگری در پی بیرون آوردن کارگران از لابلای چرخ دنده های این مناسبات تولیدی نظام سرمایه داری و یافتن راه کاری بر این بحرانهای این نظام است.

روز کارگر روز تجلیل از قیام و مبارزه کارگران در رسیدن به جهانی عادلانه تر و تحقق آزادی، برابری و عدالت اجتماعی است. پس این روز، روز بزرگداشت انسانی است که تن به قوانین ظالمانه روزگارش نمی دهد و چشم بر کاستی های جهان پیرامونش نمی بندد.

روزگار ما که روزگار مدرنش می نامیم، خالی از زشتی ها و نابسامانیها نیست. آن نظامی که کارگران روزمزد و استثمار شده را به فقر و سیه روزی می کشاند، در گوشه ای دیگر انسانی را بخاطر گرایش جنسی اش به دار می آویزد. سازمان همجنسگرایان ایرانی افتخار دارد که به عنوان تنها سازمان ایرانی، در تلاش برای دفاع از حقوق و شأن پایمال شده اقلیتهای جنسیتی است.

سازمان همجنسگرایان ایرانی، در دو سالی که از تاسیس آن می گذرد، رها از هر گرایش سیاسی و مذهبی با هر گونه ستم و نا عدالتی برخورد و مقابله کرده است و در اینجا اعلام می دارد که در راه ساختن ایرانی آبادتر و به سامان تر، شما کارگران مبارز و جنبش انسان دوستانه تان را همراهی و پشتیبانی خواهد کرد.

## پیام سازمان همجنسگرایان ایرانی به کنفرانس جشن سده مشروطیت

هموطنان، تلاشگران و روشنگران فرهنگی برگزار کننده کنفرانس جشن سده مشروطیت ضمن قدردانی از تلاش و کوشش شما در بزرگداشت انقلاب مشروطیت و پاسداشت صد سال مبارزه ملت ایران در راه آزادی، مدرنیته و دموکراسی، صدمین سالگرد انقلاب مشروطیت را به شما و دیگر شرکت کنندگان کنفرانس تبریک می گوئیم. انقلاب مشروطه بر پایه اندیشه های نوین، نفی استبداد در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی، حاکم کردن تعقل، آزادی، عدالت و برابری حقوق انسانها شکل گرفت. مقابله مشروعه با افکار و ایده های مشروطه در این صد سال اخیر ادامه داشته و از عرفی شدن جامعه، فرهنگ و قوانین کشور ممانعت بعمل آمده است. اما جای بسی خوشوقتی است که با گذشت زمان، افراد، اقشار و گروههای اجتماعی هر چه بیشتری به اهداف و اصول مشروطه پی برده، برای رسیدن به آزادی و سربلندی ملت و کشور خود می کوشند.

علیرغم همه فشارها و تضييعات قانونی، سیاسی و فرهنگی موجود، اما همجنسگرایان ایران با آگاهی از حقوق انسانی خود، مصمم اند که تا رسیدن به برابری حقوق مدنی و اجتماعی به پیکار خود ادامه دهند. مبارزات همجنسگرایان ایران در خدمت نهادینه شدن آزادیهای فردی، احترام به حریم خصوصی انسانها، مدرن و عرفی شدن قوانین، برقراری دموکراسی و گسترش حقوق بشر است. به همین سبب حمایت علنی و شفاف از برابری حقوق اجتماعی و مدنی همجنسگرایان و تقویت تلاشهای آنان نباید مورد غفلت ملیون و دمکرات ها قرار بگیرد زیرا که اصول دموکراسی بر این است که اقلیت ها نظر اکثریت را برسمیت بشناسند و آن را احترام کنند و اکثریت نیز حقوق انسانی اقلیت ها را برسمیت شناخته و تضمین کنند. تجارب صد سال مبارزه دال بر آن دارند که آزادیخواهان بدون توجه به درخواستهای اقشار و گروههای مختلف، حمایت و تقویت آنها و پیوند زدن مبارزات مختلف اجتماعی، در تلاش خود برای رسیدن به دموکراسی، مدرنیته و عدالت همچنان مغلوب مشروعه خواهند بود.

سازمان همجنسگرایان ایرانی به عنوان یک سازمان غیر دولتی که خود را متعلق به هیچ تفکر سیاسی و مذهبی نمی داند جشن سده مشروطیت را به تمامی هموطنان به ویژه همجنسگرایان، دوجنسگرایان و دوجنسگونگان مشروطه خواه تبریک و خجسته باد گفته و آرزو می کند که روزی فرا رسد که جشن آزادی و برابری جنسیتی ایران را نیز داشته باشیم و هیچ کس به دلیل گرایش جنسی خود مورد ظلم و تعدی قرار نگیرد.

---

### بیانیه مشترک فعالان حقوق همجنسگرایان ایران به مناسبت روز جهانی کارگر

برای مقابله با بی عدالتی و تقویت صفوف مطالباتی گروهها و اقشار مختلف، در روز جهانی کارگر

همبستگی خود را با کارگران کشور اعلام میکنیم.

یازدهم اردیبهشت مصادف با اول ماه مه، روز همبستگی جهانی کارگران است. در این روز کارگران با برپایی راهپیمایی و تجمعات قدرت اتحاد و همبستگی خود را نمایش می دهند. کارگران کشور ما از حق ایجاد تشکیلات مستقل خود برخوردار نیستند، در صد بالایی از زنان و جوانان از راه یافتن به بازار کار محرومند، عقب افتادگی پرداخت دستمزدها و عدم وجود قراردادهای دسته جمعی، باعث شده که کارگران، خانواده های آنها و در صد بالایی از مردم کشور زیر خط



فقر زندگی کنند. علاوه بر این ها رهبران و فعالان حقوق کارگران که بر علیه این همه بی عدالتی مبارزه می کنند، دستگیر، محاکمه و زندانی می شوند. در کشور ما هم چنین بخشی از کودکان نیز مورد بیگاری و استثمار واقع می شوند. زنان و مردان کارگر همجنسگرا علاوه بر محرومیتی که از ناحیه شغل و حرفه بر آنها روا می شود، از عدم برسمیت شناختن هویت جنسی خود و بی حقوقی همجنسگرایان در قانون نیز رنج می برند.

روز یازدهم اردیبهشت فرصت دیگری برای کارگران ایران و خانواده های آنان است تا به دادخواهی برخاسته و بر علیع وضع موجود اعتراض کنند. بدون شک گروهها و اقشار زیادی در جامعه ما از جمله کارگران، زنان، همجنسگرایان، نویسندگان و هنرمندان، اقلیت های قومی و دینی، جوانان، معلمان و... از حقوق خود محروم هستند و در عین حال رشته های زیادی این گروهها را به هم پیوند می دهند. تجارب جهانی به ما می آموزند که اگر همه اقشار و گروههای ناراضی جامعه به حمایت از همدیگر برخاسته و مطالبات خود را به هم پیوند بزنند، خواهند توانست یک جنبش مدنی قوی برای مقابله با بی حقوقی و بی عدالتی بوجود آورند که حاکمان را به عقب نشینی و برسمیت شناختن حقوق اقشار مختلف وا می دارد.

ما فعالان حقوق همجنسگرایان ایران ضمن اعلام همبستگی خود با مبارزات و تلاشهای کارگران کشور در راه عدالت و خلاص شدن از محرومیت، همجنسگرایان و دیگر گروهها را به دفاع از خواسته های کارگران فرا می خوانیم و آنها را به شرکت عملی در اعتراضات مطالباتی کارگران در روز یازدهم اردیبهشت فرا می خوانیم. ما امیدواریم که رهبران و فعالان حقوق کارگران به سهم خود مبارزه با مرد سالاری و هموفوبیا در صفوف کارگران و موضوع بی حقوقی همجنسگرایان بخصوص کارگران همجنسگرا را هم مد نظر قرار دهند. جمعی از ویلاگ نویسندگان

رادیو رها (رادیو اینترنتی همجنسگرایان ایرانی [radio@pglo.net](mailto:radio@pglo.net))

سازمان همجنسگرایان ایرانی - PGLO ([pglo@pglo.net](mailto:pglo@pglo.net))

مجله بیداری (مجله سیاسی - فرهنگی همجنسگرایان [info@bidari.info](mailto:info@bidari.info))

مجله چراغ (نشریه فرهنگی اجتماعی همجنسگرایان ایرانی [editor@pglo.net](mailto:editor@pglo.net))

مجله ماها (مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران [majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com))

---

### قتل عام ارامنه و ماجرای هولوکاست، فجایعی که بشریت از آن شرمسار است

دوشنبه ۲۴ اپریل، نود و یکمین سالگرد روزی است که ارامنه آنرا آغاز کشتار این قوم در دوران حکومت عثمانی در جریان جنگ جهانی اول می دانند. کشتاری که پس از گذشت نود و یک سال هنوز در مورد اینکه آیا باید رسماً آنرا قتل عام خواند یا نه اختلاف نظر وجود دارد. ارامنه معتقدند که دولت وقت عثمانی با برنامه ریزی قبلی و با هدف پاکسازی کامل یک قوم، ارامنه را از محل سکونت تاریخی شان بیرون رانده و به صحرای سوریه هدایت کرد. به باور آنها در همین روند یک و نیم میلیون ارمنی در بیرحمانه ترین شرایط قتل عام شدند. اما شمار قربانیان هر چه باشد، فاجعه انسانی ۱۹۱۵ به جای خود در تاریخ باقی است.

بنا به ماده دوم کنوانسیون "قتل عام" مصوبه سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ هر کدام از اقدامات زیر که با هدف نابودی کامل و یا بخشی از یک گروه قومی، نژادی، ملی و یا مذهبی صورت گیرد، قتل عام تلقی می شود:

- کشتن افراد گروه

- وارد آوردن صدمات شدید جسمی و روحی بر اعضای گروه

- فراهم آوردن شرایطی به عمد و به طور حساب شده که منجر به نابودی همه یا بخشی از اعضای گروه شود

- تحمیل شرایطی به منظور جلوگیری از زاد و ولد در گروه

- انتقال کودکان آن گروه به گروهی دیگر

با وجود انتقاداتی که تاکنون از این کنوانسیون ابراز شده، بسیاری معتقدند که طبق آن، حداقل سه قتل عام در تاریخ معاصر صورت گرفته است:

- کشتار ارمنه توسط ترکهای عثمانی بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۲۰

- کشتار یهودیان توسط حکومت آلمان نازی در جنگ جهانی دوم

- کشتار در رواندا که تخمین زده می شود در سال ۱۹۹۴ هشتصد هزار توتسی و هوتوی میانه رو قربانی شدند

فاجعه هولوکاست نیز همانند قتل عام ارمنه امروزه منکران زیادی دارد. آنان تمامی تاریخ گذشته را به راحتی انکار کرده و به جای حل مسئله خط بطلانی بر روی صورت مسئله می کشند و بسی مایه تامل است که چه راحت این اقدامات صورت می پذیرد.

سازمان همجنسگرایان ایرانی از این قتل عام ها و کشتارها ابراز تاسف کرده و با یهودیان و مسیحیان عزیز همدردی خود را اعلام می دارد. ما نیز از شرایطی همچون این جامعه ستم دیده برخورداریم. ما نیز قتل ها و کشتارهایی را بر جامعه خود دیده ایم که با تغییر نام و انکار آنها خیلی راحت به دست فراموشی سپرده شده اند. اما ما نیز همانند ارمنه و یهودیان که پیگیرانه این فجایع را دنبال می کنند دست از تلاش برنخواهیم داشت و یاد قربانیان همجنسگرا را گرامی می داریم. در این راستا تنها به بیان چند نمونه بسیار مختصر از این کشتارها بسنده کرده و شرح آن را به زمانی دیگر موکول می نماییم.

• نام: هاشم

تاریخ اعدام ۲۳ شهریور ۱۳۵۸

محل کرمانشاه، ایران

نحوه اعدام نحوه اعدام نا مشخص

اتهامات همجنسگرایی

خبر اعدام آقای هاشم، فرزند محمد، در روزنامه انقلاب اسلامی، مورخ ۲۴ شهریور ۱۳۵۸ به چاپ رسید .

دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه پرونده ی آقای هاشم را در یک جلسه رسیدگی و در موردش حکم صادر نمود.

مقامات قضایی آقای هاشم را متهم به ارتکاب "عمل لواط" نمودند.

دادگاه انقلاب اسلامی کرمانشاه متهم را گناهکار شناخت و وی را به اعدام محکوم نمود. حکم سحرگاه روز بعد از صدور به مرحله اجرا گذاشته شد.

• نام: زالی

تاریخ اعدام ۱۵ اسفند ۱۳۵۷

محل گورستان دارالرحمه، ایران

نحوه اعدام تیرباران

اتهامات همجنسگرایی

آقای ظلّی معروف به گلزار یکی از ۴۳۸ نفریست که اعدامشان در گزارش اسفند ۱۳۵۸ سازمان عفو بین الملل اعلام شده است. سازمان عفو بین الملل، بر مبنای گزارشات رسانه های ایرانی و خارجی و خبرگزاری رسمی پارس لیستی از متهمینی را که دادگاه های انقلاب از زمان تأسیس تا مرداد ۱۳۵۸ محکوم کرده اند تهیه کرده و در این گزارش منتشر کرده است .

بنا بر این گزارش آقای زالی به جرم همجنسگرایی اعدام شده است .

• نام: اسحاق

تاریخ اعدام ۱ تیر ۱۳۶۱

محل ایلام، ایران

نحوه اعدام تیرباران

اتهامات محاربه با خدا، رسول خدا و نایب امام زمان؛ همجنسگرایی

خبر اعدام آقای اسحاق بختی و شش نفر دیگر در روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۲ تیر ۱۳۶۱ چاپ شده است  
جرم آقای بختی "عمل شنیع لواط" عنوان شده است.

به حکم دادگاه انقلاب اسلامی ایلام آقای بختی محارب با خدا و رسول خدا شناخته شده و به اعدام محکوم شد. حکم به اجرا درآمد .

این تنها گوشه ای از اخبار و اسناد موجود است که هنوز غم آن از دیده جامعه ایران پاک نشده است. آیا بد نیست که در خطبه های نماز جمعه تهران، به جای تف انداختن بر صورت کسانی که همجنسگرایی و ازدواج میان همجنسگرایان را قانونی کردند و قدمی در راه عزت و احترام انسان ها برداشتند، نگاهی واقع بینانه به وضعیت انسان ها از جمله همجنسگرایان انداخته شود؟

## وزیر امور خارجه فرانسه و حقوق بشر در ایران

ترجمه پاسخ وزیر امور خارجه فرانسه به نامه سازمان همجنسگرایان ایرانی در ارتباط با وضعیت همجنسگرایان ایرانی

آقای بابک امیری نماینده سازمان همجنسگرایان ایرانی - PGLO

با توجه ای خاص نامه مورخه ۱۵/مارس/۲۰۰۶ شما در باره افراد همجنسگرا و چگونگی موقعیت آنان در ایران را خواندم. در کشورهایی چند، همجنسگرایی جزو اعمال غیر قانونی بشمار می رود؛ و حتا در بعضی از کشورها یک جرم سنگین محسوب می گردد و همان گونه که شما متذکر شدید در ایران محکومیت به مرگ را داراست.

فرانسه لغو احکام اعدام و قانونی شناختن حقوق همجنسگرایان و خارج کردن آن از جرایم را خواستار است و همه با هم به رعایت حق مسلم انسانی همجنسگرایان رای می دهیم زیرا که حقوق انسانی خدشه بردار نیست.

با توجه به این امر مهم، فرانسه در نشست شصت و یکمین کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد با پیوستن و صدور بیانیه ای با هدفی مشخص برای رد هر گونه آزار و اذیت در مورد گرایشهای جنسی انسانی و با پشتیبانی از پروژه سازمان ملل در امور اقتصادی، اجتماعی برای دفاع از سازمان های مبارز در راه حقوق بشر و همجنسگرایان از جمله سازمان بین المللی لژیونها و گی ها، سازمان دانش گی و لژیون اقدام کرد که ایران و چند دولت دیگر با آن مخالفت کردند و در مقابل آن ایستادند.

در چهار چوب تعهدات ما و اروپای متحد برای لغو حکم اعدام و میانجیگری، در سال قبل در ایران و نیجریه برای کسانی که به جرم لواط اعدام شده بودند تلاش هایی نمودیم. مبارزه به خاطر لغو حکم اعدام، آزار و اذیت به هر اقلیت جنسی از اولین برنامه های ما می باشد.

فرانسه با تمام قدرت و با کمک دیگر کشورها و سازمانهای حقوق بشر برای برسمیت شناختن حق مسلم همجنسگرایان و گرایشهای آنان برای جلوگیری از هر گونه بد رفتاری و آزار رساندن به آنان حمایت می کنند؛ زیرا هیچ احدی حق تجاوز به حریم شخصی و داوری در باره آن را ندارد.

در نهایت آقای امیری نماینده سازمان پی جی ال او برایتان موفقیت آرزومندم.

فلیپ دوست بلزی

وزیر امر خارجه فرانسه

۲۶ آپریل ۲۰۰۶

---

## نامه ای از انجمن مسیحیان عبادتگر به دفتر سازمان در آلمان

با درود خدمت دوستان عزیزمان در سازمان همجنس گرایان ایرانی

بسیار ممنون از بابت نامه ای که برای ما ارسال کردید. سال گذشته، در سالروز «خیابان کریستوفر استریت»، از

سرنوشت شوم و دردبار دو پسر جوان که در ایران محکوم به اعدام شدند مطلع گشتیم!

من مدتی پیش در جریان پس فرستادن یک جوان همجنس گرای ایرانی به کشورش، به نام تاکیس، که یکی از آشنایانم

بود، جهت کمک به او وارد عمل شدم. در مورد تاکیس نیز همچون سایر موارد، «اداره امور خارجیان»، نمی خواست خطر

آیین چراغ، خاموشی نیست!

۷۰ - پیش شماره هفدهم

بازگردادن او به ایران را جدی قلمداد کند.

انجمنی که من در آن فعالیت می کنم « انجمن مسیحیان عبادتگر» نام دارد. با وجود اینکه در کلیسای کاتولیک، بسیاری معتقدند که همجنس گرایی، در طبیعت نقصان و عیب محسوب می شود، ما و گروهمان می خواهیم با حضورمان در کلیسا نشان دهیم که دیدگاههای دیگری نیز در این باره وجود دارد. ما به عنوان همجنس گرایان مرد و زن، همگی خود را خواهران و برادران مسیح و فرزندان خداوند می دانیم .

از طرفی می دانیم که ایدئولوژیهای سرکوبگر و دینداران متعصب، قصد دارند میل آدمکشی شان را با برداشت های نا صحیح از فرامین الهی موجه کنند.

ما یک انجمن مذهبی هستیم که به پالایش روح توجه داریم و به معنای متعارف سیاسی نیستیم. هر چند وجود ما برای بسیاری تجسم بخش یک سیاست نیز می تواند باشد. ترجیح می دهیم که همینطور نیز بمانیم. اگر امکان همکاری با شما برایمان وجود داشته باشد، ما با کمال میل از آن استقبال خواهیم کرد.

با دروهای صمیمانه

گئورگ لینده

سخنگوی « انجمن مسیحیان عبادتگر»

و عضو همجنس گرای کاتولیک در موسسه ماریا هیلف

---

## پیام فعالان حقوق همجنسگرایان ایران بمناسبت روز جهانی مقابله با هموفوبیا خطاب به هموطنان

هموطنان،

بی میلی در کسب شناخت درباره پدیده همجنسگرایی، بی تفاوتی نسبت به اطلاعات دقیق و علمی در این باره، رواج تصور غلط مبنی بر اینکه همه افراد گویا به جنس مخالف خود گرایش دارند، نفرت و خشونت نسبت به همجنسگرایان، اقدام خانواده ها و قوانین برای تحمیل فشار به همجنسگرایان جهت ازدواج آنها با جنس مخالف و ترس از همجنسگرا بودن خود یا یکی از نزدیکان، همه و همه در اصطلاحی تصویر می شود که به آن هموفوبیا می گویند. بر این اساس هموفوبیا یک نوع حالت روانی حاکم بر اذهان عمومی است که از ناحیه آن ظلم، ستم و بی حقی های زیادی بر ما همجنسگرایان این کشور روا می شود.

در جهان روزهای زیادی را به مناسبتهای مختلف برگزار می کنند، مثل روز جهانی کارگر، روز جهانی زن و غیره. ۲۷ اردیبهشت مصادف با ۱۷ ماه مه میلادی هم روز جهانی مقابله با هموفوبیا است.

برگزاری این روز از سال گذشته شروع شد و هدف آن برجسته کردن ظلم ها، تعدی ها و تبعیضاتی است که به نسبت های متفاوت در همه کشورهای جهان بر علیه همجنسگرایان اعمال می شود. امسال نیز مراسم زیادی بهمین مناسبت در جهان برگزار می شود اما بنا به دلایل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حاکم امکان هرگونه حرکت رسمی و علنی از ما همجنسگرایان ایران و حامیان مان سلب شده است. این تنها نافی حقوق ما نیست بلکه شما را هم از دسترسی به دانش و اطلاعات مربوط به تنوع جنسی محروم می کند.

طبق برآورده های علمی بین ۸ تا ۱۱ درصد جمعیت هر کشوری را همجنسگرایان تشکیل می دهند. کشور ما هم استثنا نیست و تعداد واقعی ما همجنسگرایان این مرز و بوم به میلیونها نفر می رسد. ولی در نتیجه فرهنگ عمومی حاکم در مورد مسائل جنسی، وجود قوانین خشن و ناعادلانه برای همجنسگرایان و سانسور هر نوع گفتمان مربوط به جنسیت، کمتر فرد همجنسگرایی جرات می کند که وجود حقیقی خود را عیان نماید. به ما امکان تشکیل انجمن ها و گروههای حمایتی خاص خود ما داده نمی شود و هرگونه گفتمانی در باره همجنسگرایی با سد سانسور مواجه می گردد.

اجبار به پرده پوشی، کتمان و سانسور خویشتن خویش به ناملایمات روحی و روانی، پریشانی، افسرده گی، اعتیاد، رو آوردن به مواد روان گردان و حتی خودکشی منجر می شود.

همه این مشکلات و ناملایمات زاده ی همجنسگرا بودن نیست بلکه از نفی و انکار عمومی همجنسگرایی و برخورد منفی با خواسته های برابری حقوقی و مدنی همجنسگرایان ناشی می شود. عبارتی همه مشکلات از حضور قوی هموفوبیا در اذهان اکثریت مردمان یک جامعه است که به ستم رسانی به بخش اقلیت جنسی منتهی می شود. برای حل هر مشکلی نه تنها علائم که ریشه بیماری را باید شناخت و درمان کرد. هموفوبیا یک عارضه روانی اجتماعی است ولی حیطه عمل آن زندگی، آزادی فردی و حریم خصوصی ما همجنسگرایان کشور را تحت تأثیر منفی خود قرار داده و می دهد. حضور قوی هموفوبیا همچنین به قوانین خشن جزایی نسبت به ما اعتبار و مشروعیت می بخشد و بر همین اساس مسئولیت خشونت های روانی و فیزیکی بر علیه همجنسگرایان از محدوده مسئولیت حاکمان فراتر می رود.

هر جامعه ای در احساس تنهایی و انزوای افراد عضو خود مسئول است. میلیونها همجنسگرا در گوشه و کنار کشور احساس تنهایی و انزوا می کنند و حقوق خود را توسط جامعه و حاکمیت غصب شده می دانند.

همجنسگرایان کشور سالهای سال است که به اشکال مختلف خشم و نارضایتی خود از وضع موجود را اعلام کرده اند. ما نمی خواهیم بیش از این مورد ظلم، تعدی و بی حقوقی واقع شویم. ما چیزی اضافی درخواست نمی کنیم.

ما می خواهیم که به احساسات، عواطف و گرایش جنسی ما احترام گذاشته شود.

ما می خواهیم که قانون اعدام همجنسگرایان لغو شود.

ما می خواهیم که سانسور اندیشه و گفتار از جمله سانسور گفتمان مربوط به جنسیت ملغی شود.

ما خواستار برسمیت شناخته شدن حق خود مبنی بر تشکیل سازمان و انجمن علنی در کشور را داریم.

ما می خواهیم که شما هموطنان دگرجنسگرا در تصورات به ارث رسیده و سنتی نسبت به همجنسگرایی تجدید نظر کنید، از همجنسگرا بودن فرزند یا افراد دور و بر خود نترسید، به بحث درباره حقوق همجنسگرایان دامن بزنید و در حق خواهی میلیونها همجنسگرای هموطن خود شریک شوید. همگامی با چنین حرکتی یعنی شما سهم خود را در حل عارضه هموفوبیا ادا کرده اید.

۲۷ اردیبهشت روز جهانی مقابله با هموفوبیا است. اگر خواهان تغییر وضع موجود هستید، اگر نمی خواهید که انسانهایی به خاطر عواطف و تمایل جنسی خود در این مرز و بوم احساس تنهایی و انزوا کنند، اگر رای بر حق جامعه در



دریافت اطلاعات صحیح جنسی دارید، در بزرگداشت ۲۷ اردیبهشت به هر شکل ممکن و دامن زدن به بحث برابری حقوقی همجنسگرایان در کشور یاری رسانید. بی تفاوتی تنها به ادامه وضع موجود و ادامه ظلم و ستم بر ما همجنسگرایان بعنوان بخشی از هموطنان شما منجر می شود و جامعه را همچنان از دسترسی به آخرین دست آورهای علمی در باره جنسیت محروم می کند.

امضا کنندگان به ترتیب حرف الفبا

**رادبو همجنسگرایان ایرانی - رها**

radio@pglo.net

**سازمان همجنسگرایان ایرانی**

pglo@pglo.net

**کمیسیون حقوق بشر سازمان همجنسگرایان ایرانی**

hrc@pglo.net

**ماهنامه ادبی اجتماعی همجنسگرایان ایران - دلکده**

delkadeh@gmail.com

**مجله الکترونیکی همجنسگرایان ایران - ماها**

Majaleh\_maha@yahoo.com

**نشریه خبری سیاسی همجنسگرایان ایرانی - بیداری**

news@bidari.info

**نشریه همجنسگرایان ایرانی - چراغ**

editor@pglo.net

---

### **گزارشی از کنفرانس سه روزه از "همجنس بازی" تا "همجنسگرایی" در فرانکفورت**

سمینار سه روزه از «همجنس بازی» تا «همجنس گرایی»، از ۲۱ تا ۲۳ آوریل ۲۰۰۶ در شهر فرانکفورت، با همت کتابخانه اندیشه و توسط آقای شاهرخ رئیسی برگزار شد. این سمینار بر خلاف برنامه ی از پیش تعیین شده به دلیل اشغال ساختمان آستای فرانکفورت در مدرسه عالی کاتولیکها برگزار گردید. شاهرخ رئیسی در حدود پنج سال است که به آلمان مهاجرت کرده و ۲۹ سال دارد. او علاقه مند به ادبیات و سینما است و در زمینه دفاع از حقوق همجنس گرایان و دیگر اقلیتهای جنسی فعالیت می کند. از آوریل سال ۲۰۰۶ رسماً به عنوان نماینده سازمان همجنس گرایان ایرانی در آلمان و دبیر امور فرهنگی سازمان همجنس گرایان ایران مشغول به فعالیت است.

او خود در اینباره می گوید:

این سمینار به هدف پیش بردن موضوع همجنس گرایی و روشننگری جنسی در این زمینه برگزار گردید. جنبش برابر خواهی همجنس گرایان در اروپا به شکل سازمان یافته، سابقه ۱۰۹ ساله دارد. (اگر ابتدای آن را تاسیس «کمیته انسانی- علمی» توسط پزشک و جنسیت شناس آلمانی، ماگنوس هیرشفلد در سال ۱۸۹۷ در برلین بدانیم.) در مقایسه با این جنبش ۱۰۹ ساله در غرب، جنبش همجنس گرایان ایرانی بسیار جوان است و سابقه فعالیت گروهی و سازمان یافته در این جنبش به ۲۰ سال نمی‌رسد. در این مدت کلیه فعالیتهای گروههایی چون هومان و یا سازمانهای زنان و غیره در خارج از مرزهای ایران بوده است. فعالیت علنی در این عرصه در داخل ایران بنا به محدودیتهای قانونی، مذهبی و عرفی تا کنون ناممکن می‌نموده است. از چند سال پیش به دلیل گسترش رایانه ها و تسهیل امکان ارتباط از طریق اینترنت، امکان اطلاع رسانی به مردم داخل کشور بالا رفته است، اما همچنان به دلیل عدم دسترسی بسیاری از ایرانیان به اینترنت و یا فیلتر سایتهای اینترنتی توسط مقامات حکومت، هنوز فرهنگ و دانش ایرانیان در باره ی اقلیتهای جنسی همجنس گرا و دو جنس گرا بسیار محدود می باشد. بسیاری از روشنفکران ایرانی و یا فعالان سیاسی اپوزیسیون، چه در داخل و چه در خارج از کشور به دلیل وجود همان ساختارهای سنتی در درونشان و یا تابو بودن این پدیده در باره اش سکوت کرده اند. از طرفی هوموفوبیا، یا ستیز و خشونت بر علیه همجنس گرایان یک معضل جهانی است که هر چند در فرهنگ ایرانی به وضوح خود را نشان می دهد، اما در کشورهای پیشرفته غربی نیز دیده می شود. بنا به تخمین پژوهشگران علوم جنسی، در حدود ۳ تا ۵ درصد از جمعیت جهان را همجنس گرایان و دوجنسگرایان تشکیل می دهند. با توجه به این آمار می توان از رقمی در حدود یک و نیم میلیون همجنس گرا در داخل ایران نام برد که در شرایط بسیار تاسف آور و ناگواری بسر می برند. بسیاری از آنان دچار افسردگیهای مزمن و بیماریها و اختلالات روحی و روانی دیگر هستند. آگاهی در زمینه مسائل اقلیتهای جنسی در میان ایرانیان مهاجر مقیم اروپا نیز به نسبت پائین است. بنا به همه ی این دلایل تصمیم گرفتم که این سمینار را برگزار کنم.

از جمله رسانه هایی که در جریان پیشبرد مباحث و گسترش گفتمان همجنس گرایی در غرب و به خصوص آلمان نقش مهمی ایفا کرده اند، بی تردید می توان از سینما نام برد. این رسانه هنری روزگار مدرن به دلیل منش خاص خودش توانسته است با سخن روزگار ما به خوبی همراه شود و با میلیونها مخاطب ارتباط برقرار کند. به این دلیل در هر روز سمینار، متناسب با موضوعات مطرح شده، یکی از فیلمهای مهم سینمای همجنس گرایان به نمایش گذاشته شد و پس از نمایش فیلم به صورت گروهی درباره فیلم و موضوعات مطرح شده در جلسه بحث و تبادل نظر صورت گرفت. روند اجرای سمینار به این شکل بود که، در ابتدای هر روز، سخنرایی ای به مدت یکساعت در زمینه موضوعات از پیش تعیین شده ارائه می کردم؛ سپس فیلم به نمایش گذاشته می شد و در پایان در حدود یک و نیم ساعت بحث و گفتگوی گروهی و جمعی صورت می گرفت. در روز اول سمینار در ابتدا به توضیح چند اصطلاح مهم در فرهنگ واژگان همجنس گرایی پرداختم. واژگانی همچون: «کامینگ اوت»، «هوموفوبیا»، «ال-جی-بی-تی»، سپس به تعریف گرایی جنسی و انواع آن، تعریف همجنس گرایی، همجنس گرایی در غرب از یونان باستان و سده های میانه تا عصر حاضر پرداختم. و آنگاه تاریخچه جنبش همجنس گرایان در اروپا و کشورهای آمریکایی، قوانین مربوط به ازدواج همجنس گرایان و تاریخچه جنبش همجنس گرایان ایرانی، از زمان تشکیل گروه «هومان» در سوئد تا «سازمان همجنسگرایان ایرانی» که در حدود

دو سال پیش شروع به فعالیت کرده است، بررسی شد. در ادامه برخی سایتها، نشریات و صفحات مهم اینترنتی همچون ماها، بیداری، دلکده و خانه ی دوست معرفی گردید.

فیلم روز اول بنام «یک روز بخصوص» محصول ۱۹۷۷ ایتالیا به کارگردانی اتوره اسکولا بود که برای مخاطب فارسی زبان، فیلم آشنایی است. این فیلم به فارسی دوبله شده اما متأسفانه برخی از مهمترین صحنه هایش مورد سانسور قرار گرفته است، که اینهم یکی از عادات زشت و کریه فرهنگهای توتالیتیر می باشد. داستان فیلم در زمان حکومت موسیلمینی در ایتالیا می گذرد و مارچلو ماسترینانی نقش مرد همجنس گرایی را ایفا می کند که در آپارتمانی پنهان شده است. فیلم سرگذشت عشق یک روزه ای است میان او و زن خانه داری در آپارتمان روبرویی. او که سوفیا لورن نقشش را بازی می کند. فیلم وفادار به سنت سینمای نئو رئالیسم ایتالیاست و جدا از بازیهای درخشان هر دو بازیگرش، برآستی که تاثیر گذار است و از نقطه نظر سینمایی در خور توجه.

روز دوم به تبیین نظریات متفاوت درباره پیدایش همجنس گرایی پرداخته شد، سپس مختصری درباره ی «همجنسگرایی در سینما» صحبت شد و در پایان رزا فن پرانهایم معرفی گردید. فیلم روز دوم اثر «یکی از برجسته ترین کارگردانان سینمای پسا مدرن آلمان»، رُزا فن پرانهایم بود. «بیمار نه همجنس گرا، بل وضعیتی است که او در آن زندگی می کند» نام فیلمی است که رزا فن پرانهایم کارگردان مرد همجنس گرای آلمانی در سال ۱۹۷۱، به سفارش یکی از شبکه های تلویزیون آلمان ساخته است. از رزا فن پرانهایم و یا درباره ی کارها و آثارش متأسفانه تا بحال هیچ اثری به زبان فارسی منتشر نشده است. اهمیت این فیلم دوران ساز چنان بود که در سال ۱۹۷۲، پس از نمایش آن در تلویزیون آلمان، بیش از ۵۰ گروه و انجمن در دفاع از حقوق همجنس گرایان در این کشور بنیان گذاشته شد که بسیاری از آنها تا کنون به فعالیتشان ادامه می دهند. فیلم سرشار از بدعتها و نوآوریهای سینمایی است. برای تماشاگر آشنا با سینمای قصه گوی متعارف، شاید قدری نامطبوع جلوه کند. سبک بازیها در فیلم متأثر از «فاصله گذاری برشتی» است. روایت، میان اول شخص، سوم شخص و دانای مطلق در حرکت است. استفاده از صدا ها، آواها و دیالوگها در آن بسیار نامتعارف است، در بسیاری صحنه ها بازیگران لب تکان می دهند و صدایشان با چند ثانیه تاخیر شنیده می شود. میان «صدای خاموش» و عنصر «گفتگو» در فیلم مرز دقیقی وجود ندارد. در بسیاری از صحنه های فیلم از روی کتاب جنسیت شناس برجسته آلمانی، مارتین دانکر روخوانی می شود. مارتین دانکر که در عنوان بندی پایان فیلم، اسمش به عنوان همکار تئورسین فیلم می آید، برآستی که مغز متفکر پشت سر رزا فن پرانهایم است. همکاری میان یک جنسیت شناس و یک کارگردان سینمایی در تاریخ آلمان مورد ناآشنایی نیست. اولین فیلم تاریخ «سینمای همجنس گرایان»، به سال ۱۹۱۹ در آلمان ساخته شد. کارگردانش ریچارد اسوالد بود و جنسیت شناس برجسته آن زمان، ماگنوس هیرشفلد، با کارگردان همکاری تئوریک نزدیک داشت. نام این فیلم «متفاوت از دیگران» بود و بازیگر سرشناس آن دوران کونراد واید در آن نقش مرد همجنس گرایی را ایفا می کرد که در پایان فیلم خودکشی می کند. کنراد واید در «اتاقک دکتر کالیگاری»، اثر روبرت وینه، در همان سال نقش مرد هیپنوتیزم شده را بازی می کند. نمایش این فیلم در روز دوم سمینار ما، پس از ۲۴ سال از زمان ساخته شدنش همچنان تاثیرگذار بود و برای حاضران پرسشهای بسیار برانگیخت.

روز سوم سمینار درباره همجنس گرایی در سه مذهب و آئین مسیحیت و اسلام و زرتشتی صحبت کردم، سپس به مجازات همجنس گرایان در طول تاریخ و جنیش دانشجویی سال ۶۸ و تاثیر آن بر جنیش همجنس گرایان اشاره شد. روز سوم مهمانی داشتم: خانوم شادی امین، که از زنان لژیون فعال ایرانی در کشور آلمان است و مدتهاست که در عرصه دفاع از حقوق همجنس گرایان و جنیش زنان فعالیت می کند. خانوم شادی امین میان ایرانیان مقیم اروپا چهره آشنایی است و مسئولیت سایتهای اینترنتی مهمی همچون «شبکه زنان ایرانی» را برعهده دارد. خانوم شادی امین درباره ارتباط جنیش زنان و جنیش همجنس گرایان به مدت ۲۰ دقیقه برای حاضرین در جلسه صحبت کرد. او در هر سه روز سمینار حامی و پشتیبان من بود و برآستی که حضورش در جلسات گفتگو و پرسش و پاسخ، پرباری و هیجان خاصی به همراه آورد. در این سه روز زنان فمینیست و لژیون ایرانی مقیم فرانکفورت مرا بسیار کمک و یاری کردند. این سمینار سه روزه، در محیط ایرانی شهر فرانکفورت بنا به نظر بسیار کسان، در نوع خودش، حادثه ای غیره منتظره و خاص بود. هر چند بسیاری هنوز به اهمیت این مبحث پی نبرده اند و آنرا از ضرورت‌های فعلی و مهم نمی دانند، امید آن دارم که با اینچنین فعالیتهایی، گفتمان همجنس گرایی در میان ما ایرانیان بیشتر شکافته شود و بتوانیم در سالهای آینده شاهد بالا رفتن فرهنگ ایرانیان در این عرصه باشیم.

من هفته ای یکبار، روزهای پنج شنبه از ساعت ۱۰ صبح تا ۲ بعد از ظهر، در دانشگاه فرانکفورت، کتابخانه ی اندیشه برای دانشجویان و پناهجویان همجنس گرای ایرانی، جلسات مشاوره در نظر گرفته ام که از اول ماه می اجرا می شود. در اینباره نیز صفحه اینترنتی بوجود آورده ام و در آنجا توضیحات کاملی داده ام. آدرس صفحه از این قرار است:

<http://pglogerman.blogspot.com>

به امید روزی که دیگر شاهد سرکوب، تحقیر و طرد هیچ همجنس گرا و دوجنس گرایی نباشیم.

## معرفی رسانه های ما

سازمان همجنسگرایان ایرانی (pglo@pglo.net)

مجله ماها (majaleh\_maha@yahoo.com)

ماهنامه دلکده (delkadeh@gmail.com)

خبرنامه بیداری (news@bidari.info)

رادیو رها (radio@pglo.net)

# نشریه الکترونیکی چراغ



از کلیه پژوهشگران، نویسندگان، مترجمان و ویرایشگران، دعوت به همکاری می‌کند. از دوستان و همکارانی که مطلبی برای ما ارسال می‌کنند، خواهش می‌کنیم:

❖ مطالب خوانا باشند

❖ همراه ترجمه‌ها، نسخه‌ای از متن اصلی ارسال شود

❖ مطالب فرستاده شده قبلاً چاپ و منتشر نشده باشند و

اگر منتشر شده است، حتماً اسم منبع و تاریخ دقیق آن

قید شود

❖ چراغ در ویرایش (در صورت نیاز) مطالب آزاد است

❖ مطالب رسیده، در صورت درخواست نویسندگان، پس

فرستاده می‌شود

❖ مسئولیت نوشته‌های با امضا، با نویسندگان آنهاست.

## تماس با ما

برای تماس با قسمت های مختلف سازمان می توانید با دفتر روابط عمومی سازمان به آدرس پست الکترونیکی [pglo@pglo.net](mailto:pglo@pglo.net) تماس بگیرید. لطفا در قسمت موضوع نامه نام شخص مورد نظر را بنویسید.

aryan@pglo.net	❖ جناب آرین ورجاوندی دبیر اول سازمان
Taraneh@pglo.net	❖ سرکار خانم ترانه فروهر دبیر دوم سازمان
arsham@pglo.net	❖ جناب آقای آرشام پارسی سخنگوی سازمان
hrc@pglo.net	❖ جناب آقای آرشام پارسی دبیر حقوق بشر سازمان
shahrokh@pglo.net	❖ جناب آقای شاهرخ رئیسی دبیر امور فرهنگی
editor@pglo.net	❖ نشریه چراغ دبیرخانه نشریه و گروه دبیران
radio@pglo.net	❖ سرکار خانم آرزو صالحی مدیریت رادیو همجنسگرایان ایرانی - رها
pglo@pglo.net	❖ جناب آقای پیروز مهرآئین دبیر امور اجتماعی
pglo@pglo.net	❖ سرکار خانم سارا سالاری مشاور اجتماعی
pglo@pglo.net	❖ جناب آقای مانی زانیار دبیر امور سلامت
aidin@pglo.net	❖ جناب آقای آیدین مختاری مدیر برنامه ها
~~~~~	
saba@pglo.net	❖ جناب آقای صبا راوی نماینده سازمان در هلند
babak@pglo.net	❖ جناب آقای بابک امیری نماینده سازمان در فرانسه
shahrokh@pglo.net	❖ جناب آقای شاهرخ رئیسی نماینده سازمان در آلمان

### ❖ Mr. Ben Bradshaw

Director of Activities

[ben@pglo.net](mailto:ben@pglo.net)

نمایندگان سازمان هیچ تماسی با آدرس های دیگر برقرار نخواهند کرد، پس مراقب باشید